

داستانهای کودکی بزرگان (تاریخ جلد ۲)

مولف: احمد صادقی اردستانی

مقدمه

امام علی (ع)

امام محمد تقی (ع)

فاطمه زهرا (ع)

زینب کبری (ع) - فاطمه (ع) الگوی زن مسلمان، ص ۱۸۸ - ۹۵. آیت الله اصفهانی

آلبرت اینشتن

استاد شحات محمد انور

اقبال لاهوری

استاد عبدالکریم قریب

الکساندر فلمینگ

ایندیرا گاندی

پاستور

پی یر روسو

جرج زیدان

جرج جرداق - تاریخ آداب اللغة العربیه، ج ۴، ص ۶۴۷؛ تاریخ تمدن اسلام، ص ۲۵. حکیم جلوه

حکیم سبزواری

رابرت هوک

زید بن حارثه

زید بن ثابت

سید رضا موسوی هندی - اسدالغایه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۲۳۳. شیخ محمد خیابانی - چکامه کوثریه، ص ۳۷ - ۸؛

القصیده الکوثریه، ص ۴ - ۲. میرزا حسن شیرازی

مکن ز غصه شکایت، که در طریق ادب - به راحتی نرسید، آنکه زحمتی نکشید

حافظ شیرازی

مقدمه

اکنون جلد دوم کتاب داستانهای کودکی بزرگان تاریخ را مطالعه می‌کنیم. کودکی بزرگانی که تاریخساز بوده و هر کدام به نوعی، دنیا را تکان داده و سرگذشتهای جذاب و سرنوشت سازی از خود بجای گذاشته‌اند.

در این کتاب داستانهای بزرگانی را مطالعه می‌کنیم، تا ببینیم کودکی آنان چگونه بوده؟ آنان چه کرده‌اند؟ و با چه شیوه‌هایی از یک دهکده کوچک، از یک سرزمین گمنام، از چنگال فقر و تهیدستی، از میان دردهای یتیمی و بی‌کسی و از کابوس وحشتناک آوارگی و پریشانی، خود را نجات داده و در سایه تلاش و پشتکار و با قدرت دانش و ابتکار خویش، در آسمان تاریخ برای همیشه زنده مانده و درخشان گردیده‌اند.

آری، کودکان و نوجوانانی که یک روز مانند سایر همسن و سالهای خود، در مزرعه و دهکده، در بخش و شهر و در مدرسه و کارخانه قدم بر می‌داشتند و زندگی عادی داشتند، اما در روزگار دیگری بخاطر تحصیل و کوشش و ابتکار و خلاقیت خود بجایی رسیدند، که یکی میکرب را کشف نمود و از این ناحیه بزرگترین خدمت را به جامعه بشریت انجام داد، افرادی در فیزیک و شیمی اختراعات و اکتشافات معجزه آسایی پدید آوردند، اشخاصی در علوم دینی مشعلدار هدایت و راهبر زندگی انسانیت شدند، برخی با شعر و ادب خویش، چون خورشید در آسمان تاریخ درخشیدند، جمعی با قدرت علم و قلم، کتابهای عمیق و ماندگار خود غذای فکری سالم برای نسلها فراهم کردند، بعضی با حکمت و فلسفه خویش، فکر و فرهنگ الهی و معنوی را گسترش بخشیدند، و بالاخره تعدادی هم با مبارزه و فداکاری خود توانستند ملتهایی را از چنگال بردگی و ستم استعمار نجات داده و به فضای دلارای آزادی و امنیت برسانند.

باری، در این کتاب هم تعداد بیست و سه داستان و سرگذشت از مردان و زنان مبارز و مجاهد و مخترع و مکتشف و دانشمندانی را می‌خوانیم، که در طی قرن‌ها هر کدام شخصیت بزرگی گردیده و خدمت‌های فوق العاده‌ای به جهان انسانیت نموده‌اند. اما باید توجه داشته باشیم، این کتاب در مقایسه با جلد اول آن دو تفاوت دارد:

اول: جلد اول کتاب داستانهای کودکی بزرگان تاریخ دارای پنجاه داستان بود، در حالی که این جلد، با تقریباً همان تعداد صفحه، از بیست و سه داستان تشکیل گردیده و در نتیجه، داستانها طولانی‌تر تنظیم شده است.

دوم: در جلد اول، داستانها تقریباً بر اساس مراتب تاریخی آورده شده بود، در صورتی که در این جلد، معیار تنظیم داستانها بر پایه حرف اول عنوان آن و ترتیب حروف الفباء تنظیم یافته است.

ولی در این مقدمه، این نکات مهم را هم باید مورد توجه داشته باشیم، که قهرمانهای این داستانها، که به موفقیتها و مقامهای بلند انسانی و اجتماعی دست یافته‌اند، همگان این جهات مشترک را داشته‌اند:

۱ - آنان هیچگاه نیروهای جوانی خلاق و سازنده خود را، به هرز و هدر نداده‌اند.

۲ - از ولگردی، هوسرانی، تن پروری، شهوترانی، بی عاری و خلافتکاری و کجروی پرهیز جدی داشته‌اند.

۳ - آنان استعدادها و شخصیت گرانقیمت انسانی خویش را با هوسهای زودگذر و با هیچ چیز دیگری مبادله نکرده‌اند.

۴ - از لغزیدن دیگران، درس نلغزیدن و از افتادن دیگران، درس خویشنداری و خلاصه از بدبختی دیگران، عبرت و درس خوشبختی آموخته‌اند.

۵ - و بالاخره، کوشش و تلاش، دقت و پشتکار، استفاده از فرصت، تحمل رنج ناداری و بیماری، مبارزه با نگرانی و آوارگی و شکستن موانع راه پیروزی، خصلتهایی بوده که برای آنان کامیابی و سربلندی آفریده است.

همه این درسها را هم امام علی (ع) در چند جمله بیان نموده است.

آن حضرت فرموده: هر کس خویشتن را در وادی لذتها رها سازد، راه بدبختی و انحراف را پیموده است. - غررالحکم، ج ۲، ص ۶۴۴ ؟

هر کس تجربه‌های استوار و محکم بدست آورد، شخصیت خود را از غلتیدن در تباهی‌ها مصون داشته است. - غررالحکم، ج ۲، ص ۶۳۲ ؟

هر کس دوست می‌دارد به مقامهای بلند قدم گذارد، حتماً باید خواسته‌های خودسرانه نفسانی خویش را مهار سازد. -

غررالحکم، ج ۲، ص ۶۹۴ ؟

هر کس از سرگذشتهای دیگران عبرت بیاموزد، مثل این است که با گذشتگان تاریخ می‌زیسته است. - غررالاحکم، ج ۲،

۶۸۸؟

هر کس از نردبان ترقی و پیشرفت بالا رود، مورد تعظیم و ستایش همه ملت‌ها قرار می‌گیرد. - غررالاحکم، ج ۲، ص ۶۶۱؟

به آسمان سعادت، کسی عروج کند که بند بگسلد و بر هوس خروج کند

در پایان، یادآوری این نکته هم لازم خواهد بود، که کار تنظیم تعدادی از داستانهای این مجموعه را، فرهنگی خدمتگزار،

آقای حسین تمنایی به عهده داشته، که ضمن سپاس، بهبودی و سلامت و موفقیت ایشان را از درگاه خداوند متعال

خواستاریم.

تهران، ۱۳۷۲/۱۲/۲۵

احمد صادقی اردستانی

امام علی (ع)

فاطمه دختر اسد با عجله خود را به نزدیک خانه کعبه رسانید و در حالی که دست به دعا برداشته بود، اینطور به راز و نیاز

پرداخت:

ای خدای من! من به تو ایمان دارم، به همه کتابهای آسمانی و همه پیامبران نیز ایمان دارم، من سخن جدم ابراهیم خلیل

را هم تصدیق می‌کنم، او این خانه کهن را به پای داشت، تو را به حق آن که این خانه را ساخت و به حق کودکی که در

شکم من است سوگند می‌دهم وضع زایمان را برایم آسان به گردان. - بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۸.؟

سیزدهم ماه رجب، سی سال بعد از حمله ابرهه پادشاه یمن با سپاه فیل سوار او به خانه کعبه و مطابق با سال ۶۰۰ میلادی

بود، در حالی که نه قبل از آن و نه بعد آن چنین حادثه‌ای رخ نداده بود. حادثه اینست که:

وضع زایمان فاطمه در خانه کعبه واقع شده و علی (ع) در خانه خدا به دنیا آمده است. - مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۹؛ اصول

کافی، ج ۱، ص ۴۵۲.؟

وقتی کودک به دنیا آمد، پدر او ابوطالب هم از ولادت این کودک به قدری شادمان شد، که دست به دعا برداشت: ای خدای من! ای خدای کعبه و طواف! تو را به حق این کودک که او را پاکی و درستی بخشیده‌ای، سوگند می‌دهم، قبل از آنکه مرگ من فرا برسد، جوانی زیبا و دلدائی او را مشاهده کنم.

ابوطالب غیر از علی (ع) سه پسر دیگر هم به نامهای: عقیل، طالب و جعفر داشت، اما تولد آخرین فرزند او برایش شادی و خرسندی فوق العاده‌ای به وجود آورده بود، بدین خاطر برای تولد او جشنها گرفت، شترها قربانی کرد و افراد دسته دسته به خانه‌اش می‌آمدند و به او تبریک و تهنیت می‌گفتند.

زندگانی ابوطالب با داشتن چهار پسر و یک دختر به نام ام هانی طراوت و شکوه زیادی داشت، اما این طراوت و شادابی چندان طولی نکشید و خشکسالی و قحطی که در مکه به وجود آمد، زندگی ابوطالب را هم مانند بسیاری از افراد از لحاظ مادی تحت فشار قرار داد و او که مرد عائله‌مندی بود، طعم تلخ تنگدستی و کمبود مخارج زندگی را بیش از دیگران می‌چشید.

در چنین وضعی حضرت محمد (ص) که سی و هشت ساله بود، و خود هم درد یتیمی و سختی معیشت را به خوبی احساس کرده بود، مشکل زندگی ابوطالب را با عموی دیگر خود عباس بن عبدالمطلب که از ثروتمندان مکه بود، در میان گذاشت و چاره جوئی آن، مورد قبول او هم واقع شد.

حضرت محمد (ص) و عباس به اتفاق نزد ابوطالب رفتند، مذاکره انجام شد، ابوطالب، عقیل و طالب را نزد خود نگاهداشت و عباس، جعفر را انتخاب کرد و علی (ع) را که از همه کوچکتر بود و هفت سال داشت، برای سرپرستی و نگهداری به حضرت محمد (ص) سپرد.

علی (ع) خود در این باره می‌گوید: به هنگام کودکی، پیامبر اسلام مرا در دامن خویش پرورش می‌داد، مرا در آغوش خود می‌گرفت، نوازش می‌داد و کنار خود می‌خوابانید، من بوی خوش او را استشمام می‌کردم، او غذا در دهان من می‌گذاشت، او هرگز از من دروغ و خلافی مشاهده نکرد. من پیوسته دنبال او حرکت می‌کردم و از اخلاق و رفتار پسندیده او استفاده می‌بردم. مرا به کارهای نیک وادار می‌ساخت. هر سال هم که به غار حرا می‌رفت جز من کسی او را نمی‌دید و از کارش اطلاعی پیدا نمی‌کرد.

البته این در حالی بود که آئین اسلام هنوز در هیچ خانه‌ای وارد نشده بود. - نهج البلاغه محمد عبده، ج ۲، ص ۱۸۲، خطبه قاصعه. ?

آنگاه که بعثت پیغمبر (ص) واقع شد و اسلام ظهور کرد علی (ع) نه ساله شده بود، در دامن پیامبر پرورش یافته بود و در چنین سن و سالی که خدیجه هسمر پیامبر هم اسلام آورده بود، علی (ع) هم به دامن پرمهر اسلام وارد شد. - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۷؛ فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۱۷۸. ؟

علی (ع) به خود می‌گوید: نور وحی را که به پیامبر (ص) نازل می‌شد من می‌دیدم و بوی دلارای نبوت را احساس می‌کردم. - نهج البلاغه محمد عبده، ج ۲، ص ۱۸۲، خطبه ۱۹۲. ؟

عفیف کندی می‌گوید: یک روز برای خریدن عطر و لباس وارد مکه شدم، در مسجد الحرام کنار عباس بن عبدالمطلب که یکی از بازرگانان مکه بود نشسته بودم، خورشید به وسط آسمان نزدیک می‌شد، ناگاه مشاهده کردم مردی که حدود چهل سال داشت وارد مسجد الحرام شد و در حالی که به آسمان نگاهی انداخت، کنار خانه کعبه قرار گرفت، بعد نوجوانی وارد شد و در عقب سر او سمت راستش ایستاد، سپس زنی آمد و عقب سر او سمت چپ قرار گرفت و هر سه نفر به عبادت و نماز مشغول شدند.

این صحنه برای من تعجب آور و تماشائی بود، از عباس پرسیدم این مرد کیست؟ من امروز چیز تازه‌ای می‌بینم! عباس گفت: این مرد برادرزاده من محمد بن عبدالله و آن پسر علی بن ابیطالب پسر برادر من و آن زن هم خدیجه هسمر محمد (ص) است.

محمد (ص) عقیده دارد آئینی را از جانب خداوند آورده است و تاکنون در زیر این آسمان همین سه نفر طرفدار و پیرو این آئین هستند. عظمت و ارزش این آئین هم برای آنان به قدری است، که آن را از همه خزینه‌های کسری و قیصر برای خود بالاتر می‌دانند.

البته عفیف کندی خود هم بعد مسلمان شد، اما پیوسته افسوس می‌خورد که اگر من هم از همان روز اسلام آورده بودم، پس از علی بن ابیطالب (ع) دومین مرد مسلمان محسوب می‌شدم. - الاستیعاب ج ۳، ص ۱۶۴ و ۱۲۲؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۱، جزء ۲، ص ۲۱۳ و ۲۲۱. ؟

به هر حال پیغمبر (ص) دوشنبه به رسالت مبعوث شد و علی (ع) روز سه‌شنبه به او ایمان آورد و پیوسته برای ترویج اسلام در کنار رسول - همان ماخذ. ؟ خدا قرار داشت، فداکاری‌ها کرد، و جانفشانی‌ها نمود.

باری، علی (ع) از هفت سالگی تحت سرپرستی و تربیت پیامبر قرار گرفته بود، اولین مردی است که در نه سالگی اسلام آورد و به همراه رسول خدا در مسجد الحرام نماز جماعت خواند.

او از ظهور اسلام در مکه پیوسته همراه و همراه پیغمبر بود، پس از هجرت به مدینه هم برادر و یاور پاکبخته رسول خدا بود و در همه صحنه‌ها و جنگ‌های تبلیغی و دفاعی پیامبر حضور داشت.

امام علی (ع) در جنگ‌های: بدر، احد، خندق، خیبر و سایر جنگ‌ها به غیر از جنگ تبوک - که جانشین آن حضرت در مدینه گردید - شرکت داشت و عموماً فرمانده و پرچمدار سپاه اسلام محسوب می‌گردید، شجاعت‌ها به خرج داد و پیروزی‌ها برای اسلام بدست آورد.

آری، علی (ع) که از کودکی یاری اسلام را عهده دار شده بود، در همه مدت بیست و سه سال نبوت در کنار پیامبر و همدوش او بود، برای حفظ اسلام و گسترش تعالیم زندگی ساز این آئین مقدس نهایت خلوص و فداکاری را از خود نشان داد و همه سختی‌ها و مشکلات طاقت فرسا را تحمل نمود و همیشه طرفدار حق و درستی بود و هیچگاه از اجرای عدالت و انسانیت غفلت نداشت.

به همین جهت پیامبر اسلام درباره او فرموده است:

علی (ع) همراه حق است و حق هم همراه علی (ع) است، هر جا حق وجود دارد، علی (ع) هم آنجا حضور دارد، هر کس هم از علی (ع) اطاعت کند، از حق پیروی کرده است. - فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۱۱۰. ?

موضوع خلافت و جانشینی علی (ع) از پیامبر (ص) هم، از همان روزهای آغازین گسترش اسلام روشن بود، زیرا در سال سوم بعثت که آیه قرآن نازل شد: ای پیامبر! خویشان نزدیکتر خود را بیم بده و به اسلام دعوت کن رسول خدا در چند نوبت قوم و خویشان خود را در مجلسی دعوت - سوره شعراء، آیه ۲۶. ? نمود و مسئله رسالت خویش و لزوم اطاعت از خود را اعلام داشت و اضافه کرد: هر کس از شما در این راه مرا کمک دهد، او برادر من وصی من و خلیفه من در بین شما می‌باشد. علی (ع) می‌گوید، من آن روز از همه کوچکتر بودم، برخاستم و دعوت پیامبر (ص) را پذیرفتم، آن حضرت هم گردن مرا به دست گرفت و فرمود:

ان هذا اخي و وصيي و خليفتي فيكم، فاسمعوا له و اطيعوا. - تاریخ الامم و الملوك، ج ۱، جزء ۲، ص ۲۱۷؛ ارشاد مفید، ص ۱۱. ?

اما کار موضوع خلافتی که از آن روز مشخص شده بود، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) به جایی کشید که علی (ع) در اثر شرایط نامساعد اجتماعی از حق مسلم خود محروم گردید و روز سه شنبه ۲۳ ذی حجه سال ۳۵ هجرت ناچار پست خلافت را عهده دار گردید. - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۲۱۱. ؟

پس از خلافت هم جوامع اسلامی از قبل، دارای آنچنان آشفتگی و پریشانی شده بود، که به جای اینکه علی (ع) بتواند آبهای رفته را به جوی بازگرداند و احکام اسلام را در جامعه پیاده کند، متأسفانه مدت حدود پنج سال حکومت خویش گرفتار جنگهای داخلی، جمل، صفین و نهروان گردید، و با پایان یافتن نسبی آخرین جنگ، به وسیله یکی از عناصر حزب خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مضروب گردید. - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۲۱۱. ؟

آری، امام علی (ع) مظهر عدالت و انسانیت کامل، همانطور که پیامبر (ص) نیز از قبل اعلام داشته بود، به دست شقاوتمندترین افراد، نوزدهم رمضان در مسجد کوفه به هنگام ادای نماز صبح با شمشیر مضروب شد و پس از سه روز بیماری و معالجه، سرانجام بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجرت، به ۶۳ سالگی شربت شهادت نوشید. - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲؛ ارشاد مفید، ص ۱۷. ؟

امام محمد تقی (ع)

حضرت امام محمد تقی (ع) در سال ۱۹۵ هجری قمری از دامن پاک مادری به نام سبیکه تویبه در شهر مدینه دیده به جهان گشود.

از اوان کودکی و طفولیت، بین امام جواد (ع) و کودکان هم سن و سالش تفاوت زیادی به چشم می خورد. هوش سرشار و ذکاوت فوق العاده و اندیشه بلندش، او را چنان می نمود، که گویی تجربه و گذران عمری را بر چهره دارد. خواسته هایش به خواسته های کودکان نمی ماند و با سن کمی که داشت، به قدرت و قوت یک مرد دنیادیده و مجرب سخن می گفت! آن گاه که حدود چهار سال از عمرش می گذشت، در حضور پدرش حضرت رضا (ع) سر بر آسمان برداشت و در فکر و اندیشه عمیقی فرو رفت، پدر علت را جویا شد و کودک خردسال چنین پاسخ داد:

به خاطر مظلومیت مادرم حضرت فاطمه زهرا (ع) نگرانم و در فکر انتقام و مجازات تجاوزگران هستم!

و زمانی که گروهی از کودکان نزد حضرت رضا (ع) آمدند و از او خواستند که محمد تقی فرزند خردسالش با آنان بازی کند، کودک چنین بیان داشت:

ما برای بازی آفریده نشده‌ایم و فلسفه زندگی، بازی و سرگرمی نیست، بلکه ما رسالت و هدف مهم‌تری در پیش داریم! امام محمد تقی (ع) حدود هشت سال داشت که پدر بزرگوارش به دست مامون خلیفه عباسی مسموم شد و به شهادت رسید و بر اساس دلائل فراوانی، این کودک خردسال جانشین پدر شد و با عنایت خداوندی امامت و رهبری امت اسلامی را بر عهده گرفت.

حضرت پس از شهادت پدرش، به مسجد رسول الله (ص) رفت و بر بالای پله اول منبر پیامبر (ص) قرار گرفت و اولین سخنرانی دوران امامت خود را ایراد کرد.

مردی از اهل مدینه از مطرفی روایت می‌کند: وقتی حضرت امام رضا (ع) به شهادت رسید، من چهار هزار درهم از او طلب کار بودم و جز من و او کسی از این موضوع اطلاعی نداشت. فردای آن روز حضرت جواد (ع) فردی را به دنبال فرستاد، هنگامی که به حضورش رسیدم فرمود:

پدرم از دنیا رفته و تو از او چهار هزار درهم طلب کار هستی! گفتم همین طور است.

آن گاه حضرت جواد (ع) سجاده‌ای را که روی آن نشسته بود، بالا زد و پول‌هایی را که زیر آن بود، تحویل من داد، وقتی که شمارش کردم، دقیقا چهار هزار درهم بود!!

امام جواد (ع) نه سال و چند ماه بیشتر نداشت، که مامون تصمیم گرفت، دختر خود ام الفضل را به عقد امام جواد (ع) در آورد، تا هم در مقابل مردم تظاهر به دوستی با امام (ع) کرده باشد و هم با این ازدواج، در حقیقت جاسوسی همیشگی بر امام (ع) گماشته باشد، تا این که کلیه حرکات و نقشه‌های امام (ع) را علیه حکومت در نطفه خفه کند.

معمولا رسم است از خانواده پسر به خواستگاری دختر می‌روند، اما بر خلاف ازدواج‌های عادی، مامون بر اساس مصالح و مسائل سیاسی، امام جواد (ع) را برای ازدواج با ام الفضل انتخاب کرد.

بنی عباس و به خصوص قوم و خویش‌های نزدیک مامون با این ازدواج سخت مخالفت می‌کردند و سن کم امام جواد (ع) را بهانه قرار می‌دادند، علاوه بر این به طور صریح می‌گفتند:

ما بیم داریم که به وسیله امام جواد (ع) خلافتی که در اختیار ما قرار گرفته است، از دست ما و خاندان ما بیرون برود و لباس عزت و عظمتی که بر تن ما پوشانده شده، از پیکرمان خارج شود!

ولی مامون بر این کار اصرار می‌ورزید و سماجت می‌کرد و این ازدواج را برای مهار کردن حرکت‌های انقلابی و در نتیجه حفظ موقعیت و مقام خود مفید می‌دانست و از طرفی مامون با نزدیک شدن با امام جواد (ع) در نظر داشت، از نفوذ معنوی امام جلوگیری نماید و با این ازدواج، جمعیت فراوان سادات علوی و هاشمی را ساکت کند و گرنه اصولاً حکام بنی عباس، با روح و فرهنگ امامت و خاندان پیامبر (ص) هیچ گونه سازش و توافقی نداشتند و اگر می‌بینیم که از ابتداء اقدام به قتل آن‌ها نمی‌نمودند، به خاطر آن بود که این کار را به صلاح و مصلحت خود نمی‌دیدند، و گرنه خلفاء عباسی به هیچ وجه تحمل دیدن آن مردان پاک را نداشتند.

از سوی دیگر، ازدواج امام جواد (ع) با دختر خلیفه، برای پیروان آن حضرت مورد تامل بود که:

آیا امام جواد (ع) به این ازدواج راضی است؟

چگونه امام (ع) می‌تواند با دختری ازدواج کند، که دست پدرش، به خون امام رضا (ع) آلوده است؟

و اصولاً این ازدواج با مقام عظیم ولایت و امامت چگونه سازش دارد؟

و چه عواقبی را به دنبال خواهد داشت؟

مامون علماء و دانشمندان بغداد را دعوت کرد و یک جلسه بحث و مآظره علمی تشکیل داد. در این جلسه بساطی مفصل گسترده، سپس امام جواد (ع) را نزد خود فرا خواند، امام (ع) بی باکانه بر مسندی که کنار مامون پهن کرده بودند نشست، آن گاه یحیی بن اکثم قاضی القضاة روی خود را به طرف مامون کرد و چنین گفت:

علماء بغداد از این که در محضر خلیفه با حضرت جواد (ع) آشنا می‌شوند، بسیار خوشحالند و این موهبت خلیفه را هیچ وقت فراموش نمی‌کنند، اکنون اگر اجازه دهید و حضرت جواد (ع) عنایت فرمایند، مسئله‌ای را مطرح نمائیم و پیرامون آن بحث کنیم.

مامون مزورانه مکشی کرد و به امام (ع) گفت:

فدایت شوم، می‌شنوی که قاضی القضاة چه تقاضایی دارد؟

امام (ع) فرمود:

برای شنیدن و پاسخ گفتن آماده‌ام!

علماء مجلس از تسلط امام (ع) و روح با عظمتش به شگفتی آمدند. یحیی بن اکثم گمان کرد که امام (ع) در عین عجز و ناتوانی خود را کنترل می‌کند. با این فکر لبخندی پیروزمندانه بر لب آورد و گفت:

پدر و مادرم فدای تو باد، فردی که به خاطر انجام مناسک حج، احرام بسته است و شرعا محرم شده، صیدی را به قتل رسانده است، با چنین وضعی تکلیف او چیست؟ و چگونه این خطا را جبران نماید؟

امام (ع) پاسخ داد:

باید ابتدا شخصیت این فرد محرم را شناخت که: آیا این یخستین بار بود که چنین گناهی را مرتکب می‌شد و یا گناهی مکرر انجام داده بود؟

آیا او از عمل خویش پشیمان شده و یا هم چنان در گناه خود اصرار داشت؟

آیا کشتن صید در شب بود یا در روز؟

آیا آن شخص برای عمره محرم شده بود یا حج؟ باید دانست که آن صید از چه نوعی بوده، از چهار پایان غیر پرنده بود و یا پرندگان؟

آیا صید از حیوانات کوچک بود یا بزرگ؟ و...

یحیی بن اکثم که انتظار چنین پیش آمدی را نداشت و پیش بینی نمی‌کرد، که سوال او، دوازده سوال دیگر در پی داشته باشد، یک باره از سخن باز ماند! او که با طرح یک سوال فقهی در صدد تحقیر امام جواد (ع) بر آمده بود، ناگهان خود را در گردابی از سوالات گیج کننده یافت و زبانش سست و عجزش آشکار گشت. دیگران هم از جواب عاجز ماندند و بدین ترتیب برتری علمی امام جواد (ع) در سن کودکی بر همه علماء و دانشمندان حاضر در جلسه نمایان شد. بعد از این مناظره بود، که مامون در مورد ازدواج امام جواد (ع) با ام الفضل بیشتر پا فشاری و اصرار کرد و بالاخره این ازدواج سیاسی از سوی امام جواد (ع) پذیرفته شد.

امام (ع) با توجه به شرائط موجود، این ازدواج را به مصلحت جامعه اسلامی و خیر و صلاح سادات بنی هاشم تشخیص داد و به آن تن داد.

مراسم ازدواج در خورشان خلیفه برگزار گردید، امام ناهمگونی این ازدواج برای ام الفضل و به خصوص برای امام (ع) زندگی آرام و لذت بخشی را به دنبال نداشت و سرانجام هم به تلخی و ناکامی انجامید.

در عین حال این ازدواج نتوانست، نفوذ معنوی امام (ع) را که بر دل‌ها و جان‌ها حاکمیت داشت، از حرکت و گسترش باز دارد و امام جواد (ع) در مدت امامت خود به وظائف خویش عمل کرد و رسالت الهی و دینی خود را انجام داد.

با این که امام (ع) در چنگال مامون و بعد از او معتصم بسر می‌برد، لیکن تا جائی که امکان داشت روابط خود را با یاران و اصحاب در سراسر کشورهای اسلامی حفظ و مستحکم می‌نمود و رسالت خود را با پیام به وسیله اشخاص مطمئن و یا توسط نامه انجام می‌داد و شیعیان را در مسائل و مشکلات راهنمایی و ارشاد می‌کرد. عقائد، احکام و اخلاق را برای مردم بیان می‌فرمود و این معارف درخشان اسلامی را به آنان انتقال می‌داد.

در طول هفده سال امامت، ده‌ها اصحاب با ایمان پرورش داد و به طور مستقیم و غیر مستقیم با دانشمندان بزرگ و پیروان راستین اسلام در ممالک مختلف ارتباط داشت.

امام جواد (ع) گر چه داماد مامون خلیفه مقتدر عباسی بود، اما زندگی ساده‌ای داشت و به دور از تشریفات ظاهری و خود باختگی در برابر مظاهر فریبنده دنیا، ساده و بی‌آلایش و زاهدانه زندگی می‌کرد. امام (ع) با موقوفات مدینه که در اختیارش بود، مستمندان را کمک می‌نمود و گویا بخ خاطر همین سخاوتمندی‌های ارزشمندش، به جواد یعنی با سخاوت لقب یافت. روزی از روزها، دزدی را نزد معتصم خلیفه عباسی آوردند تا حد سرقت را بر او جاری کنند و دستش را قطع نمایند. معتصم، فقیهان و علماء و بزرگان را حاضر کرد و از آنان خواست، تا نظر خود را در نحوه اجراء حد و چگونگی قطع کردن دست دزد بگویند.

ابن ابی داوود که رئیس فقهاء و قاضی القضاة و عالم درباری بود گفت:

باید دستش را از میچ قطع کنند و دلیل آورد، که همه علماء اینطور گفته‌اند! حاضران گفته او را تایید کردند.

عالم دیگری گفت:

باید دست او را از ساعد قطع کنند، چنان که در وضو هم بایستی تات ساعد شسته شود.

معتصم رو کرد به امام جواد (ع) و بی اختیار گفت:

فدایت شوم، تو در این مورد چه می‌گویی؟

امام جواد (ع) فرمود:

از این موضوع درگذر و مرا معاف دار!

معتصم گفت:

تو را به خدا قسم می‌دهم، نظر خودت را بگو.

امام جواد (ع) فرمود:

حال که مرا قسم دادی، نظرم را می‌گویم، که این‌ها همه در بیان سنت پیامبر (ص) خطا گفتند، بلکه باید دست دزد را از بند انگشتان قطع کرد و کف دست و ساعد نباید قطع گردد.

معتصم گفت:

دلیل این حکم چیست؟

امام (ع) فرمود:

برای اینکه پیامبر (ص) فرموده است، هفت موضع جایگاه سجده است، از جمله دو کف دست. حال اگر دست دزد را از میچ یا از ساعد قطع کنند، جایگاه سجده او قطع شده است، در حالی که در قرآن می‌خوانیم:

ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا. - سوره جن، آیه ۱۸. ؟

جایگاه سجده‌ها از خداست و چیزی که مخصوص خداست تصرف نمی‌گردد و نباید قطع شود.

معتصم که با استدلال فقهاء و علماء آشنایی داشت از لطافت و استحکام گفتار امام جواد (ع) در شگفت شد و دستور داد، دست دزد را از بند انگشت‌ها قطع کردند.

ابن ابی داوود بسیار در غضب شد و رنگش سیاه گردید و در حالی که به خودش ناسزا می‌داد گفت:

ای کاش مرده بودم و گفتار و استدلال قوی و محکم حضرت جواد کم سن و سال را، در این جلسه رسمی حکومتی نمی‌شنیدم!

بعدها ابن ابی داوود نزد معتصم علیه امام جواد (ع) سخن چینی بسیار کرد و شکست فتوای خود را در آن جلسه رسمی،

شکست حکومت و خلیفه تلقی نمود و معتصم و درباریان را به قتل امام (ع) تحریک کرد!

از سوی دیگر ام الفضل همسر امام (ع) نازا بود و شاید مصلحت الهی ایجاب می‌کرد، که از دامن زنی از دودمان مامون خلیفه

ستمگر و مستبد عباسی، نسل امامت ادامه نیابد.

لذا امام جواد (ع) با بانویی از خاندان عمارياسر به نام سمانه ازدواج کرد. این کار موجب خشم و ناراحتی شدید ام الفضل گردید، تا جایی که نزد معتصم آمد و او نیز خلیفه را برای قتل امام (ع) تحریک کرد.

بالاخره این تحریکات در معتصم که خود نیز قلبا با امام (ع) دشمن بود، تاثیر نمود و فرمان قتل او را صادر کرد و در پی این تصمیم با غذای آلوده به سم کشنده، امام (ع) را مسموم کردند و آن حضرت روز سه شنبه آخر ماه ذیقعده سال ۲۲۰ هجری قمری در سن بیست و پنج سالگی به شهادت رسید.

پیکر مطهر امام جواد (ع) در قبرستان قریش بغداد در کنار قبر امام هفتم (ع) یعنی کاظمین کنونی دفن گردید. - روزنامه کیهان، ۱۳۷۲/۱۰/۱۴، ص ۶ و مجله زن روز، شماره ۴/۱۴۴۰ دی ماه ۱۳۷۲، مقاله‌های مولف. ?

فاطمه زهرا (ع)

روز جمعه بیستم جمادی الثانی، پنج سال بعد از بعثت پیغمبر (ص) فاطمه (ع) دختر بزرگوار آن حضرت، از دامن خدیجه (ع) اولین زن مسلمان، در مکه چشم به جهان گشود.

روزهای کودکی فاطمه (ع) با آشوبها و کارشکنی‌های دشمنان اسلام بر ضد پیغمبر (ص) می‌گذشت، اما در مقابل وضع خانوادگی این کودک نونهال سرشار از مهر و محبت و صفا و صمیمیت بود و دختر محمد (ص) و خدیجه (ع) نیز چون مشعل نورانی، به فضای زندگی، فروغ بیشتری می‌بخشید و این دختر در سایه پدر و مادری فداکار به رشد و پیشرفت خود ادامه می‌داد.

فاطمه (ع) به هفت سالگی رسیده بود، که نخست ابوطالب عموی پیامبر (ص) و بعد از سه روز خدیجه مادر فاطمه (ع) چشم از جهان فرو بستند و این کودک خردسال، با درد یتیمی و به غم از دست دادن مادر مبتلا گردید.

اذیتها و کارشکنی‌های دشمنان بی باک علیه پیامبر (ص) ادامه می‌یابد و فاطمه (ع) بخشی از ناراحتی‌ها و سسختی‌های پدر را با دو چشم خود مشاهده می‌کند، اما رسول خدا پس از سیزده سال ارشاد و هدایت مردم، ناچار می‌شود از مکه به مدینه هجرت کند.

پیامبر به مدینه هجرت کرد، و طبق دستور او علی (ع) سه روز در مکه باقی ماند تا امانتهای مردم را که نزد رسول خدا سپرده بودند، به آنان بازگرداند، آن گاه علی (ع) مادر خود، فاطمه، دختر زبیر بن عبدالمطلب و فاطمه دختر محمد (ص) را که حدود ده سال داشت، همراه خود هجرت داد و به سلامت به مدینه رسانید.

وضع زندگی فاطمه (ع) در مدینه در کنار پدر، از مکه بهتر گردیده بود، او دیگر به حدود ۱۲ سالگی رسیده و طبق دستور اسلام می‌بایست همسر هم انتخاب کند.

از آن طرف علی (ع) که از شش سالگی در خانه پیغمبر (ص) بزرگ شده، برای خواستگاری فاطمه (ع) قاصد فرستاد و با موافقت پیغمبر (ص) و انتخاب خود فاطمه (ع) میان او و علی (ع) که حدود بیست و یک سال داشت، ازدواج برقرار گردید. البته علی (ع) از مال و ثروت دنیا، دارایی چندانی نداشت، اما از لحاظ معنویت و فضائل انسانی در جامعه آن روز و امروز غیر از پیغمبر (ص) کسی به پایه او نرسیده است و شوهر فاطمه (ع) چنین شخصیتی است.

به هر حال زندگی مشترک علی و فاطمه (ع) همراه با سختی‌ها و تنگدستی‌ها آغاز گردید ولی ایمان و آرمانهای بلندی که آنان به آن می‌اندیشیدند، هرگونه رنج و سختی را تحت الشعاع قرار می‌داد و آنان زندگی خویش را بر اساس ایمان و عقیده ادامه می‌دادند.

فاطمه (ع) را پیامبر اسلام، برترین زنان جهان نامیده و محصول زندگی این بانوی بزرگ پنج فرزند بنامهای حسن، حسین، زینب، ام کلثوم و محسن بوده است.

نخستین مسئولیت مهم زندگی کوتاه فاطمه (ع) تربیت فرزندان خود بود، که البته فرزند پنجم او در اثر هجوم ماموران حکومت به خانه‌اش، برای بیعت گرفتن از علی (ع) ساقط شد و جان خود را از دست داد. اما فرزندان دیگر را با کمال مراقبت تربیت و بزرگ نمود، ولی در سال دهم هجرت که پیامبر اسلام وفات یافت، غیر از وظائف معمول زندگی، شرائطی پیش آمد، که فاطمه هیجده ساله در طی مدت آخر عمر خود ناچار به یک سلسله اقدامات اجتماعی به عنوان دفاع از اسلام و امامت دست زد و به دنیای سیاست و مقابله با حرکت‌های ناصالح وارد گردید.

فاطمه (ع) شرائط اجتماعی پیش آمده پس از رحلت پیامبر (ص) را بر خلاف نظر آن حضرت و مقررات و مصالح اسلام می‌دانست و در نتیجه نارضائی و مخالفت خود را با وضع موجود، به خاطر دفاع از اسلام و حق امامت علی (ع) بدین صورت عملی نمود:

۱ - در حالی که تعدادی از بانوان با شخصیت قریش او را همراهی می‌کردند، در مسجد مدینه حضور یافت و در مقابل خلیفه و انبوه جمعیت یک سخنرانی عمیق و محکومگرانه ایراد نمود.

۲ - چندین بار کنار مرقد مقدس پیغمبر اسلام رفت و با اشک و آه و ناله‌های دردناک خشم و فریاد مظلومیت اسلام را به گوش دیگران رسانید.

۳ - آن گاه که زنان قریش در بستر بیماری به دیدنش رفتند، در میان آنان خطابه‌ای ایراد کرد و آنان و جامعه را متوجه انحراف در مسیر خلافت اسلامی نمود و آنان را به راه خیر و صلاح دعوت کرد.

سرانجام فاطمه‌ای که از روزهای اول کودکی خود، در کورانهای سخت زندگی پرورش یافته بود، پس از یک عمر کوتاه حدود هیجده ساله، هفتاد و پنج روز پس از وفات پیغمبر (ص) سوم جمادی الثانی سال یازدهم هجرت، در مدینه چشم از جهان فرو بست و با یک دنیا سرفرازی و عظمت، در مسجد پیامبر (ص) یا در قبرستان بقیع در آغوش خاک خفت.

زینب کبری (ع) - فاطمه (ع) الگوی زن مسلمان، ص ۱۸۸ - ۹۵. ?

پنجم جمادی الاولى سال پنجم هجرت، مطابق با سال ۶۲۷ میلادی، زینب (ع) سومین فرزند علی (ع) و فاطمه (ع) در مدینه چشم به جهان گشود.

اسم این دختر را پیغمبر (ص) انتخاب کرد، زیرا می‌خواست بدین وسیله یاد دختر بزرگ خود را که به این نام مرسوم بود و در هجوم دشمن جان خود را از دست داده بود، زنده بدارد. معنی این نام هم معنی بلند و زیبایی است و زینب یعنی زینت پدر. یعنی، کسی که وجود او، فکر و فرهنگ او، اخلاق و شخصیت او، و خلاصه رفتار و اعمال او سبب زینت و افتخار و سربلندی پدر می‌گردد.

پدر زینب امام علی (ع) شخص دوم اسلام است، و مادر او فاطمه (ع) هم - همانطور که مطالعه کردیم - از نظر ایمان و شخصیت دینی در نظر پیامبر (ص) بلندمقامترین زن عالم و بانوی برگزیده بهشتی است.

عایشه همسر پیامبر (ص) درباره فاطمه (ع) گفته است:

من هرگز کسی را که از فاطمه (ع) راستگوتر و درست رفتارتر باشد ندیده‌ام، غیر از پدر او محمد (ص).

ریشه خانوادگی زینب (ع) در تاریخ بشریت، داستان فوق العاده‌ای دارد، او نوه پیامبر (ص) و خدیجه است، و در آغوش پدر و مادری چون علی (ع) و فاطمه (ع) و در کنار برادرانی مثل حسن و حسین (ع) پرورش یافته است.

زینب (ع) هنوز شش سال تمام نداشت که خواب عجیبی دید و آن را برای پیغمبر (ص) تعریف کرد. در آن خواب اسراری درباره وضع آینده و حوادث بعد از وفات رسول خدا نهفته بود و پیامبر (ص) آن را برای نوه خردسال خود تفسیر کرد. در همان مدت کوتاه که زینب با جد خود رسول خدا همزیستی داشت، با توجه به هوش و استعداد نیرومندش از راهنمایی‌ها و اخلاق و رفتار شخصیت اول اسلام استفاده کرد. پس از وفات پیغمبر (ص) تا مدت ۷۵ روز هم که سایه مادرش فاطمه را به سر داشت، در آغوش مهربان و تربیت آفرین او، درسهای فراوانی برای یک زندگی سعادت‌مندانه فراگرفت. روزگار زینب در کنار مادر، همراه با وقایع و حوادث تلخی بوده است.

او گریه‌ها و فریادهای مظلومانه و حق طلبانه مادر را مشاهده می‌کند، او وضع بسیار ناگواری را که به تصاحب حق امامت علی (ع) انجامیده بود احساس می‌کرد و رنج می‌برد. و آنچه بر غمهای او می‌افزود، از دست دادن مادر جوانش با مرگ مظلومانه بود. مرگ مادر زینب (ع) برای او خیلی دردناک و فرساینده بود، بطوری که وی ناراحتی خود را از آن حادثه بزرگ با این عبارات بیان کرده است:

ای رسول خدا! ای جد بزرگوار من! واقعا امروز ترا از دست داده‌ام، زیرا پس از تو، دیگر تنها یادگار ترا هم نخواهم دید! روزها یکی پس از دیگری سپری می‌شد، اما احترام و مراقبتهای علی (ع) از دختر نوجوان خود زینب (ع) شکوه و جلال بیشتری می‌گرفت.

تاریخ نوشته است:

هرگاه زینب (ع) می‌خواست به زیارت مرقد جد خود رسول خدا برود، حسن و حسین دو برادر او از دو طرف او حرکت می‌کردند و خواهر را با احترام زیاد به زیارت می‌بردند. قبل از آن هم علی (ع) کسی را مامور می‌کرد تا چراغ حرم را خاموش کند، تا مبدا کسی که در تاریکی قرار دارد چشمش به صورت زینب (ع) بیفتد! در روزگار علی (ع) زینب (ع) دیگر بزرگ شده بود و با عبدالله جعفر پسرعموی خود، که ده سال از او کمتر سن داشت ازدواج کرد.

ثمره این ازدواج پنج فرزند به نامهای: علی، محمد، عباس، عون و ام کلثوم بود.

امام علی (ع) سه شنبه بیست و سوم ذی حجه سال ۳۵ هجرت عهده دار مقام بلند امامت گردید و پس از مدتی طبق مصالحی، مرکز حکومت اسلامی را از مدینه به کوفه انتقال داد، از آن پس زینب (ع) را در حالی که همسر و فرزند هم دارد، در کوفه مشاهده می‌کنیم، که در سایه امامت پدر برای زنان کوفه درس و تفسیر قرآن تشکیل می‌دهد.

در مدت حدود پنج سال خلافت امام علی (ع) زینب در کوفه زندگی می‌کند، و با خدمات آموزشی و فرهنگی و مساعدتهای مالی و امدادی خویش به مردم و مستمندان کمکهای شایان و چشمگیری می‌نماید و پس از شهادت امام علی (ع) در سال چهارم هجرت تا پس از شش ماهی که از مدت خلافت جانشین علی (ع) یعنی امام حسن (ع) می‌گذشت، زینب در کوفه اقامت داشت، اما پس از پذیرش مصالحه پیشنهادی معاویه از سوی امام حسن (ع) آن حضرت با سایر اعضای خانواده خود و از جمله زینب (ع) و فرزنداناش به مدینه بازگشت کردند.

اکنون سال چهل و یک هجری است و زینب (ع) تا مدت حیات برادرش امام حسن (ع) که تا سال پنجاه هجری ادامه داشت و نیز تا سال شصت هجری که برادر دیگرش حسین (ع) منصب امامت را عهده دار شد و در مدینه می‌زیست زینب (ع) هم در کنار برادر حضور داشت و از همان سال که حسین (ع) قیام اسلامی خود را بر ضد امویان آغاز کرد و مدینه را به سوی عراق ترک گفت، زینب (ع) نیز به عنوان شریک و معاون قیام به همراه حسین (ع) حرکت کرد.

این مسافرت زینب (ع) که از بیست و هشتم ماه رجب سال شصت هجری آغاز شده بود، تا وقتی که پس از فاجعه کربلا وی به مدینه بازگشت، حدود شش ماه طول کشید. اما این مدت برای زینب (ع) به اندازه سالها رنج و فرسودگی به همراه داشت و از طرف دیگر این بانوی بزرگ، مبارزه‌ها و فداکاری‌های بی نظیری صورت داد.

به حسب ظاهر چنین بود، که پس از فاجعه کربلا و شهید شدن حسین و یارانش، دشمن زینب (ع) و سایر دختران علی (ع) و بازماندگان حسین (ع) را به اسارت خویش درآورده بود، اما زینب (ع) توانست از این موقعیت حداکثر استفاده را نموده و سخنرانی‌های عمیقی در بازار کوفه و مجامع عمومی شام به دفاع از حق حسین (ع) و افشاگری مهمی علیه یزید و همکاران او انجام دهد.

آری، زینب (ع) تقریباً نصف عمر خود را در مسافرتهاى انقلابی و مبارزاتی گذرانید، با علم و دانش و سخنرانیهای عالمانه خود، فریب خوردگان و غفلت زدگان را بیدار کرد، برای حمایت از امامت و دین خداوند فداکاری‌های بی نظیری انجام داد، هر کجا امام حسین (ع) رفت او را همراهی نمود، و هر کجا هم نام حسین و عاشورا و دلاوری‌ها و پامردی‌های حسین (ع) به زبان جاری می‌گردد، نام و یاد زینب (ع) نیز همراه آن برقرار است.

سرانجام این بانوی قهرمان اسلام، چهاردهم ماه رجب سال ۶۲ هجری، در حالیکه پنجاه و هفت سال عمر پرمارت، اما سراسر مبارزه و عظمت را پشت سر گذاشته بود، با یک دنیا افتخار و سربلندی از جهان چشم فرو بست. - سرگذشت کامل حضرت زینب (ع) را در کتاب زینب قهرمان دختر علی (ع) تالیف دیگر این نویسنده، مطالعه نمایید. ?

سید ابوالحسن اصفهانی در سال ۱۲۸۴ هجری قمری در دهکده مدیسه واقع در جنوب غربی فلاورجان اصفهان به دنیا آمد و زیر نظر مستقیم پدرش نشو و نما کرد.

بیش از چهارده سال نداشت که نزد پدر رفت و تقاضا کرد تا به او اجازه دهد درس دینی و حوزه‌ای بخواند. پدر مخالفت کرد و گفت:

اگر چنین کاری را انجام دهی، من عهده دار مخارج زندگی و تحصیل تو نمی‌شوم!

سید ابوالحسن که عشق به تحصیل، در جانش جوانه زده بود، مودبانه گفت:

اشکالی ندارد، شما فقط اجازه بدهید، بقیه‌اش را خودم بر عهده می‌گیرم!

سید ابوالحسن پس از کسب اجازه از پدر، به قصد ادامه تحصیل به اصفهان که در آن زمان یکی از حوزه‌های مهم علمی

شیعه بود، عزیمت نمود و در حجره‌ای در زاویه مدرسه صدر اصفهان سکونت گزید و مشغول تحصیل علوم دینی شد.

ایام زمستان فرا رسید، در حالی که سید ابوالحسن نه فرشی داشت و نه چراغی! شبی از شب‌ها پدرش به اصفهان مسافرت

کرد و برای دیدن فرزندش، به مدرسه صدر رفت و با آن وضع رقت بار و نابهنجار سید ابوالحسن مواجه گردید. پدر با زبان

ملامت‌آمیز گفت:

نگفتم طلبه نشو، طلبگی گرسنگی دارد، محرومیت دارد و...

سخنان پدر بر قلب کوچک و پاک و باصفای سید ابوالحسن تاثیر کرد و سید دگرگون شد، آن گاه به طرف قبله ایستاد و

حضرت امام زمان (عج) را مخاطب قرار داد و گفت:

ای امام زمان (عج)! عنایتی کن، تا نگویند که ما آقا نداریم!

چند دقیقه نگذشته بود، که درب مدرسه را زدند، فراش درب را باز کرد و معلوم شد، یک نفر با سید ابوالحسن کار دارد. سید

ابوالحسن شخصی را دید، پنج ریال به او داد و گفت:

یک شمع هم در طاقچه اطاق است، آن را روشن کن، تا نگویند شما آقا ندارید!

سید ابوالحسن در طول دوران تحصیل از نظر مالی، سخت در مضیقه بود، به طوری که بعد از خواندن کتابی، ناچار می شد آن را بفروشد و از پول فروش آن کتاب بعدی را تهیه کند. اما فقر و تنگدستی مانع از ادامه تحصیل او نشد و او با تحمل مشکلات، تحصیلات خود را با عشق و علاقه زیادی دنبال کرد.

با اینکه سید ابوالحسن خودش با سختی و تهیدستی زندگی می کرد، دیگران را بر خود ترجیح می داد. روزی برای تامین مخارج ضروری زندگی، لحاف خود را برای فروش به لحافدوز سپرده بود، مردی که فوق العاده مستحق و بینوا بود، به سید ابوالحسن مراجعه کرد و وضع زندگی و مشکلات زیاد خود را برایش شرح داد.

سید ابوالحسن فرمود:

نزد لحافدوز برو و پول لحاف را بگیر، زیرا تو از من محتاج تری!

سید ابوالحسن اصفهانی درسهایی سطوح عالی و نزد جمعی از بزرگان و استادان در اصفهان آموخت و در سال ۱۳۰۷ برای ادامه تحصیل، عازم نجف اشرف گردید. در نجف از محضر علماء حوزه علمیه نجف بهره برد و طولی نکشید که به درجه اجتهاد رسید و به نشر فرهنگی اسلامی و پرورش شاگردان همت گماشت.

استعمار انگلیس که در آن زمان، در صحنه بین المللی به صورت یک غول وحشتناک درآمد و دنیا را در مقابل خود، به زانو درآورده بود، به بهانه حفظ پایگاه های خود در عراق، به این کشور اسلامی لشکر کشید و آن را به اشغال نظامی خود درآورد. کار به جایی رسید، که رشید عالی نخست وزیر عراق فرار کرد و ابتداء به ایران و سپس به مصر رفت. امیر عبدالله، دئی ملک فیصل و نوری سعید به اردن پناهنده شدند. در سال ۱۳۴۱ هجری قمری انتخابات فرمایشی برای ملک فیصل انجام شد، که اعتراض جمع زیادی از علماء و شخصیت های علمی و مذهبی را به دنبال داشت و از سوی آن ها انتخابات تحریم گردید.

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در این رابطه اعلامیه ای صادر کرد. اما حاکمان مستبد عراق، این شخصیت بزرگ را همراه با جمعی از فقهاء حوزه علمیه کربلا و نجف به ایران تبعید کردند.

آیت الله اصفهانی طی استقبال باشکوه مردم، وارد حوزه علمیه قم شد و فعالیت های سیاسی و مذهبی خود را در ایران دنبال کرد. پس از یازده ماه، حکومت عراق بر اثر فشار مردم و روحانیون با نفوذ مجبور شد، در تصمیم خود تجدید نظر کند و علماء تبعیدی را در هیجدهم رمضان سال ۱۳۴۲ به عراق بازگردانید.

در سال ۱۳۴۶ حاج آقا نورالله نجفی و حدود سیصد نفر از طلاب و فضلاء آگاه و مردم اصفهان، به منظور اعتراض به خودکامگی های رضاخان پلہوی به قم مهاجرت کردند و قیام سراسری تمام کشور را فرا گرفت.

آیت الله اصفهانی که در عراق بود و از شخصیت‌های ممتاز و معتبر محسوب می‌شد، از قیام مردم و روحانیون علیه رضاخان، حمایت‌های زیادی نمود.

در سال ۱۳۵۵ پس از وفات شیخ عبدالکریم حائری در قم و آیت الله میرزا حسین نائینی در نجف، زعامت بلامنازع آیت الله اصفهانی در اغلب مناطق اسلامی مسلم گردید و او به عنوان مجتهد اعلم، رهبری شیعیان را بر عهده گرفت. یکی از صفات برجسته آیت الله اصفهانی صبر و بردباری حیرت‌انگیز او بود. آیت الله شهید مصطفی خمینی نقل کرده است: من هیچ کس را صبورتر از آیت الله اصفهانی نمی‌شناسم زیرا این مرجع عالیقدر شیعه، در کوران مبارزاتش علیه سیاست‌های ظالمانه انگلیس، در یک روز پر همه‌مه به نماز ایستاد و هزاران نفر از مومنین در صف‌های بهم فشرده ایستادند و مثل همیشه به او اقتداء کردند. از جمله فرزندش آیت الله زاده اصفهانی نیز در صف اول نماز و پشت سر پدر به نماز ایستاد. نمازگزاران رکعت دوم نماز را می‌خواندند و در حال سجده بودند، که ناگهان فریادی بلند شد که: فرزند آقا را کشتند!!

بلافاصله صف‌های نماز از هم پاشید و نماز برهم خورد، ولی آیت الله اصفهانی، هم چنان نماز خود را ادامه داد و آن را به پایان رسانید. بعد از سلام آخر نماز سر را برگردانید و با منظره هولناکی روبرو شد. او دید سر فرزند دل‌بندش گوش تا گوش بریده شده و بدنش در خون غوطه ور است!!

آیت الله اصفهانی با دیدن شهادت ناگهانی فرزندش فقط سه بار گفت:
لا اله الا الله...

و با شهادت حیرت‌انگیزی با این مصیبت دردناک، صبورانه برخورد نمود و هرگز قطره اشکی در سوک فرزند عزیزش، بر گونه هایش نغلتید و از این مهم‌تر، قاتل فرزند را که خائنی به نام علی اردهالی بود، عفو نمود. از این عالم ربانی تالیفات ارزشمند و شاگردان فراوانی به یادگار مانده است، که هر کدام به نوبه خود در ادامه نشر فرهنگ اسلامی تاثیر زیادی داشته و دارند.

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی روز دوشنبه نهم ذی حجه سال ۱۳۶۵ هجری قمری در کاظمین دیده از جهان فرو بست. هنگامی که جسد پاک او را به صحن علوی آوردند، آیت الله کاشف الغطاء خطاب به پیکر مطهرش چنین گفت:
ای نزول یافته در جوار پروردگار عالمیان چنین سعادتی بر تو گوارا باد! چه زندگی سعادت‌مندانه و رحلت پسندیده‌ای داشتی!

زندگی تو، آن گونه با تدبیر و حسن سیاست توام بود که علماء گذشته را در بوتۀ فراموشی قرار دادی و بقیه را به رنج افکندی. گویی که تو دو بار به دنیا آمده بودی، یک بار برای کسب تجربه و درایت و بار دیگر برای بکار بستن آن! - مجله نور علم، شماره ۲۸، مهرماه ۱۳۶۷، ص ۱۱۲. ?

آلبرت اینشتن

آلبرت اینشتن بزرگ‌ترین فیزیک دان، متفکر و فیلسوف جهان، روز چهاردهم مارس سال ۱۸۷۹ میلادی در شهر اولم واقع در ایالت دورتمبرک آلمان از یک پدر و مادر یهودی متولد شد.

آلبرت اینشتن کودکی کناره گیر، محبوب و فکور بود و از آغاز زندگی میل داشت تنها باشد و بیندیشد.

هنگامی که همبازی‌های کوچکش، در جنگل‌های اطراف مشغول بازی بودند، آلبرت به تنهایی در باغچه پدرش بسر می‌برد و آوازه‌های کوتاهی را که خود تصنیف کرده بود، زمزمه می‌نمود.

وقتی آلبرت به پنج سالگی رسید، پدرش یک قطب نما را به او نشان داد، آلبرت وقتی دید عقربه قطب نما حرکت می‌کند، تعجب کرد و در فکر فرو رفت، که چه نیروی مرموزی عقربه را به حرکت در می‌آورد؟ این شگفتی و تعجب، بعدها در برابر هر یک از مظاهر طبیعت، برای آلبرت ظاهر می‌شد!

آلبرت در پانزده سالگی، در مونیخ به مدرسه رفت. او به آموزش علوم و دروس رسمی اعتناء زیادی نداشت. هنگامی که همشاگردی هایش، تازه اعداد اعشاری را یاد می‌گرفتند، آلبرت در ریاضیات و محاسبات، در سطح بسیار عالی سیر و سلوک می‌کرد.

در سال ۱۸۹۴ خانواده اینشتن به ایتالیا مهاجرت کردند و او مدت شش ماه، مدرسه را ترک نمود و کتاب‌های درسی را کنار گذاشت و به مطالعه ادبیات پرداخت، اما در نهایت دید، برای ورود به دانشگاه، چاره‌ای ندارد و باید درس بخواند.

آلبرت اینشتن پس از چندی به سوئیس رفت و در مدرسه دارالفنون زوریخ ثبت نام کرد. در سال ۱۹۰۰ که وی در آستانه بیست و یک سالگی بود، دکترا در رشته فلسفه دریافت کرد و به تدریس فیزیک و ریاضیات در دانشگاه مشغول شد.

وی در سن بیست و دو سالگی، بر اثر مشکلات مادی زندگی، به عنوان عضو اداره ثبت اختراعات مشغول بکار گردید، اما لحظه‌ای از پژوهش‌های علمی باز نمی‌ایستاد و اوقات فراغت خود را به تحقیق و مطالعه می‌پرداخت.

مطالعه تجارب آلبرت میکس آمریکائی، او را سخت به فکر و اندیشه مشغول کرد و در سن بیست و شش سالگی تئوری خود را در مورد نسبیت منتشر کرد.

این تئوری که به تئوری نسبیت اینشتن معروف می‌باشد و کمتر کسی است، که قادر باشد، آن را به طور کامل درک نماید، آلبرت اینشتن را مشهور نمود. اما آوازه شهرت برای او مایه دردسر بود، زیرا آلبرت علاقه‌ای به شهرت نداشت و گمنامی را بر آن ترجیح می‌داد.

در سال ۱۹۱۳ دانشگاه‌های زوریخ، پراگ و برلن او را برای تدریس دعوت کردند و به خدمت در آموزش و گسترش علم گماردند.

در سال ۱۹۱۶ با رفاه مادی که برای او ایجاد کردند، از آلبرت اینشتن خواستند که تمام وقت و نیروی خود را صرف پژوهش‌های علمی نماید. با ادامه کارهای تحقیقاتی و علمی، اینشتن در سال ۱۹۲۱ به عضویت انجمن پادشاهی لندن انتخاب شد و در همین سال موفق به دریافت جایزه نوبل، در رشته فیزیک گردید و در انجمن‌ها و محافل علمی و پژوهشی، به عنوان نابغه زمان شهرت یافت، به طوری که دانشگاه‌های ژنو، منچستر، روستوک و بریستون و... کرسی‌های تدریس را در اختیارش گذاشتند و با ارائه دکترای افتخاری، به عنوان استاد، او را دعوت به کار نمودند.

هنگام جنگ جهانی دوم آدولف هیتلر صدراعظم دیکتاتور آلمان از آلبرت اینشتن دعوت کرد، که به آلمان برود، اما اینشتن نپذیرفت، هیتلر ناراحت شد و برای کسی که آلبرت اینشتن را به قتل برساند و سر او را بیاورد، بیست هزار مارک جایزه تعیین کرد.

در سال ۱۹۳۳ به واسطه روحیه ضد یهودی که در آلمان هیتلری حکمفرما بود، آلبرت اینشتن از اروپا مهاجرت کرد و به آمریکا رفت و ظاهراً به تبعیت دولت آمریکا درآمد و در دانشگاه پرستون به مطالعه، تحقیق و پژوهش پرداخت. نظریات آلبرت اینشتن در مورد نسبیت، در ابتداء سخت و مشکل می‌نمود، ولی هرچه بیشتر زمان گذشت، دانشمندان به عمق اندیشه و فکر فوق‌العاده اینشتن بیشتر پی بردند.

آلبرت اینشتن نتایج فرضیه نسبیت خود را در محاسبه قوه جاذبه و نجوم بکار برد، تا آنجا که توانست بیشتر از نیوتن، به تحقیقات در این رشته کمک نماید.

کشف انرژی اتمی و مطالعه در مورد حرکت ذرات حرارت، که آلبرت اینشتن آن را حرکت برونیان نامیده است و هم چنین قانون تشعشع و سنجش نور و اثرات فتو الکتریک، از دیگر کارهای مهم اینشتن بود.

نظریات و تحقیقات اینشتن، انقلاب عظیمی در طرز تفکر علمی بشر بوجود آورد. او تنها به علوم طبیعی و ریاضیات

نمی پرداخت، بلکه علاوه بر فعالیت های پژوهشی در رشته فیزیک، یک موسیقی دان زبردست هم بود.

آلبرت اینشتن در کارهای سیاسی به خصوص مسائل زیونیسیم نیز فعالیت داشت. بسیار علاقمند بود، که معلم شود، تا مجبور نگردد، در مبارزات زندگی که یکی را به جان دیگری می اندازد، شرکت کند.

آلبرت اینشتن از لحاظ حمایت از صلح نیز به نوع بشر خدمت کرد و در جامعه ملل اول، عضو کمیته مخصوص مطالعه جهت تحریم کامل جنگ بود.

نام این اندیشمند بزرگ در اعصار آینده، نه تنها به مناسبت نظریات و اکتشافات او در اتم و الکترون مورد تقدیر قرار می گیرد، بلکه تلاش و کوشش این مرد بزرگ، در راه برقراری صلح بین ملل جهان نیز موجب شد، که نامش هرگز فراموش نگردد. آلبرت اینشتن در سال های آخر عمرش، مرتب زمزمه می کرد که:

آیا این جهان چیست؟

آیا به حل معمای وجود موفق می شوم؟ و... و...

بنا به پیشنهاد دانشمندان، آلبرت اینشتن قبول کرد که پس از مرگ، مغزش در اختیار علماء و محققین قرار گیرد.

روز هیجدهم آوریل سال ۱۹۵۵ میلادی، آلبرت اینشتن در سن هفتاد و شش سالگی به علت بیماری و تصلب شرائین در آمریکا بدرود حیات گفت و بر اساس وصیت خودش، هیچ تشییع جنازه ای برایش بعمل نیامد.

حادثه مرگ این دانشمند توانا، ضایعه غیرقابل جبران و از هر جهت تاسف آور بود و شاید سال های سال بگذرد تا بشریت با اینشتن دیگری روبرو شود. - ۳۳۳ چهره درخشان، ج ۱، ص ۱۰۳. ?

استاد شحات محمد انور

استاد شحات محمد انور در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی، در روستای کفر وزیر در مصر به دنیا آمد.

سه ماهه بود، که پدرش را از دست داد و تحت سرپرستی دایی خود قرار گرفت. دایی وی که از علاقمندان و حافظان قرآن بود، از همان دوران طفولیت محمد انور، در تربیت و تعلیم او جدیت زیادی نمود.

محمد انور از سه سالگی، حفظ کردن قرآن را شروع کرد و در سن نه سالگی تمام قرآن را حفظ کرد، سپس نزد استادان فن تلاوت قرآن رفت و علم تجوید قرآن را به خوبی آموخت.

از سن دوازده سالگی تلاوت قرآن کریم را در مجالس و محافل و هم چنین در مناسبت‌های مختلف آغاز کرد و با توجه به صوت زیبا و گرمی که در قرائت قرآن داشت به زودی شهرت یافت.

محمد انور تحصیلات خود را تا سال دوم دانشگاه الازهر مصر ادامه داد. هنگامی که یکی از مدرسین دانشگاه صوت گرم و حزین او را شنید، مشتاق تلاوت قرآن محمد انور شود و شیفته و مجذوب او گردید و به او گفت:

به جای ادامه تحصیل در دانشگاه، بهتر است که در رشته قرآن کار کرد.

بیست و هفت سال داشت که وارد صدا و سیمای مصر شد و تلاوت قرآن کریم را در رادیو و تلویزیون آغاز کرد.

در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی، بنا به تقاضای استاد عبدالباسط ریاست انجمن قاریان مصر، به عضویت هیات رئیسه این انجمن منصوب گردید و تاکنون نیز در این مسئولیت فعالیت دارد.

استاد شحات محمد انور از کشورهای زیادی از جمله ابوظبی، ایران، نیجریه، قطر، اوگاندا و مالدیو دیدن کرده و به تلاوت قرآن مجید مبادرت نموده است.

او در سال ۱۳۶۹ و سال ۱۳۷۰ شمسی دو بار به کشور اسلامی ایران مسافرت کرد و با قرائت قرآن مجید و صوت گرم و زیبای خود، شور و نشاط خاصی به محافل قرآن ایران بخشید. در دومین مسافرتش به ایران هنگامی که از او سوال شد: بهترین و موثرترین سبک و روش تلاوت قرآن کریم، برای جلب شنوندگان کدام شیوه است؟ پاسخ داد:

بهترین سبک و روش تلاوت قرآن کریم، رعایت تقوای الهی است، زیرا تقوای الهی در قاری قرآن می‌تواند قلب و دل شنوندگان را تسخیر نماید.

امام علی (ع) درباره تاثیر سازنده تقوی فرموده است:

تقوای الهی سبب درمان بیماریهای دلهای شماسست، تقوی کوری دلها را شفا می‌بخشد و بیماریهای جسمها را مداوا می‌گرداند. تقوی آلودگیهای درونی را برطرف می‌کند و باطن را به صلاح و سلامت می‌رساند. تقوی پرده‌های ظلماتی را از جلو چشمها کنار می‌زند و به انسان بینش و بصیرت می‌دهد و نیز تقوی پریشانی و آشفتگی و اضطراب را از جان و روان انسان می‌زداید و به جای آن نورانیت و آرامش جایگزین می‌نماید. - بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۸۴. ?

استاد شحات در مسافرت به ایران وقتی قاریان جوان را در اطراف خود مشاهده کرد، از این صحنه زیبا و امیدوار کننده احساس شادمانی نمود و برای پیشرفت و کامیابی آنان دعای خیر کرد. - زندگینامه قاریان مشهور جهان، ص ۸۳. ?

اقبال لاهوری

دوران کودکی محمد اقبال لاهوری، شاعر، فیلسوف، متفکر و از بنیان کشور بزرگ پاکستان، دوران پرفراز و نشیب و بس آموزنده‌ای است.

او روز جمعه سوم ذی قعدة سال ۱۲۹۴ هجری قمری مطابق با ۹ نوامبر ۱۸۷۷ میلادی به هنگام اذان صبح در شهر سیالکوت در یک خانه کوچک یک طبقه‌ای، در اطاق کوچکی که فقط نور کم رنگ شمع آن را روشن می‌کرد، چشم به جهان گشود.

اقبال دو ساله بود که متوجه شدند چشم راستش ضعیف است، در آن زمان او آن قدر کودک بود، که نمی‌دانست و نمی‌فهمید چشمش سالم نیست، بدین جهت پزشکان تصمیم گرفتند از چشم او خون بگیرند. زمانیکه وی دوران دانشجویی خود را می‌گذرانید عینک می‌زد، خود می‌گفت:

چشم من در دو سالگی ضایع شد!

اقبال چهار سال و چهار ماه داشت که پدرش شیخ نور محمد او را به مکتب مولانا غلام حسن سپرد و او آموزش قرآن را در مکتب و مسجد می‌آموخت، شبها درسهای خود را در خانه کوچک و فقیرانه ای که در اطاقهای آن برقی وجود نداشت، در پرتو نور شمع می‌خواند و به خاطر می‌سپرد.

یک روز مولانا سید میر حسین به آموزشگاه رفت، وقتی اقبال کوچولو را مشغول درس خواندن دید، پیشانی گشاده و قیافه معصوم و موهای خاکستری این کودک او را سخت تحت تاثیر قرار داد و از استاد او خواست غیر از آموزشهای دینی، آن کودک را با آموزش علوم جدید هم آشنا کند که با موافقت پدر اقبال استاد او را به آموختن ادبیات فارسی، اردو و عربی وادار نمود.

اقبال بسیار باهوش و زیرک بود و آموزش این دوره را تقریبا به مدت سه سال به پایان رسانید در عین حالی که با درآمد کمی که از مغازه پدر به دست می‌آورد، زندگی ساده‌ای را سپری می‌کرد.

پدر اقبال مغازه کلاه و نقاب دوزی و چادر دوزی داشت، اما وقتی خرج روزانه خود را در می‌آورد، در مجالس علماء و دانشمندان شرکت می‌کرد و همراه آنان به مناجات و عبادت خداوند می‌پرداخت.

اضافه بر این کتابهای: فتوحات مکيه و فصوص الحکم، محی الدین ابن عربی را می‌خواند.

اقبال می‌گوید: از سن چهار سالگی گوشه‌های من با اسم و تعلیمات این کتابها آشنا شد و مدتها تدریس هر دو کتاب در خانه ما ادامه داشت، ولی در ابتدای کودکی همه این مسائل از قدرت فهم من بیشتر بود. با این وجود در این مجالس درس شرکت می‌کردم، اما وقتی به زبان عربی آشنایی پیدا کردم، قدرت و فهم من اضافه شد و بر اثر پیشرفت در علم و تجربه شوق و شناخت من بیشتر گردید.

او در سال ۱۸۸۴ میلادی به پنجاب رفت و تحت تعلیم استادانی که اعتقاد و ایمان عمیقی داشتند و عاشق قرآن و حفظ آن بودند، آموزش زبان فارسی، عربی، ادبیات اردو، علم و حکمت را ادامه داد و در تهذیب نفس و فضائل اخلاقی دارای رتبه بلندی شد.

قبلا اشاره کردیم فضای خانواده اقبال یک فضای معنوی بود، پدر او هم هرگاه می‌خواست فرزند خود را به عملی وادار سازد، یا از کار ناپسندی منع کند، از آیات قرآن و رفتار پیغمبر (ص) برای وی می‌خواند وقتی هم اقبال از زبان پدر آیه‌ای از قرآن یا حدیثی را می‌شنید، بدون کوچکترین ناراحتی آن را می‌پذیرفت و آرامش خاطر می‌یافت.

بدین جهت اقبال هشت نه ساله خود هر روز صبح تلاوت قرآن می‌کرد، پدر هم وقتی او را در این حال می‌دید می‌گفت: وقتی فرصت پیدا کردم به تو یک مطلب مهمی را خواهم گفت.

مطلب مهمی را که پدر به اقبال کوچک گفت، این بود:

پسرم! وقتی قرآن تلاوت می‌کنی، فکر تو این باشد که قرآن بر تو نازل شده است، یعنی خدا خودش با تو سخن می‌گوید. یک وقت دیگر هم پدرش به او گفته بود: آن زحمتی که برای آموزش تو کشیدم باید پاداش آن را بگیرم. پاداش من اینست که به اسلام خدمت کنی.

اقبال می‌گوید: من خواسته پدرم را پیوسته در نظر داشتم، آن را در اشعار خود هم می‌آوردم، شهرت شاعری من هم گسترش می‌یافت، من برای نوجوانان سرود اسلامی می‌نگاشتم و آنان با شوق و ذوق این اشعار را می‌خواندند و حفظ می‌کردند. وقتی هم پدرم در بستر بیماری بود برای دیدنش رفتم و از او پرسیدم:

پدرجان! آیا به آن پیمانی را که برای خدمت به اسلام با تو بسته بودم، وفا کرده‌ام؟

پدر در حالی که در بستر مرگ قرار داشت، گواهی داد که پاداش زحمات او را داده‌ام.

اقبال در رشته فلسفه دانشگاه لاهور ثبت نام کرد و از درس سر توماس آرنلد بهره‌مند گردید. و دوره فوق لیسانس را در سال ۱۸۹۹ در رشته فلسفه با احراز رتبه اول در دانشگاه پنجاب به پایان برد و پس از اتمام تحصیلات در آن دانشگاه، در رشته‌های تاریخ و فلسفه و علوم، به استادی برگزیده شد.

او مدت دوازده سال در دانشگاه لاهور در رشته تاریخ و اقتصاد و فلسفه تدریس می‌کرد، در هفته هیجده ساعت تدریس داشت و کتابهای زیر را هم تالیف و ترجمه نمود:

۱ - نظریه توحید مطلق، نوشته شیخ عبدالکریم جلی، ترجمه به زبان انگلیسی.

۲ - ترجمه و تلخیص کتاب پولتیکان آکانومی از واکر به زبان اردو.

۳ - ترجمه و تلخیص کتاب ارلی پلانیتیجنس اثر استبس به زبان اردو.

۴ - علم الاقتصاد، به زبان اردو.

اقبال در سال ۱۹۰۵ به تشویق پرفسور سر توماس آرنلد به انگلستان مسافرت کرد و در دانشگاه کمبریج به فراگرفتن فلسفه مشغول شد و رساله دکترای خود را به نام سیر فلسفه در ایران به زبان انگلیسی تهیه کرد.

در سال ۱۹۰۸ از دانشگاه مونیخ برای نوشتن آن رساله، درجه دکترای فلسفه دریافت کرد و همان سال به کشور خود بازگشت.

محمد اقبال چندین سال رئیس دانشکده مطالعات شرقی و مدیر گروه آموزشی فلسفه در دانشگاه پنجاب بود، در عین حال به کار وکالت دادگستری می‌پرداخت. اما محیط نابسامان زندگی، اختلافها و کشمکشها و همچنین علاقه به آزادی او را به شرکت در کارهای سیاسی کشانید، در سال ۱۹۲۸ به عضویت مجلس قانونگذاری پنجاب انتخاب شد، و در سال ۱۹۳۲ در کنفرانسی که در لندن برای بنیان گذاری قانون اساسی شبه قاره هند و پاکستان ترتیب داده شده بود شرکت نمود. او در نویسندگی و شاعری استعداد فوق العاده‌ای داشت و آثار منظومش به زبانهای فارسی و اردو، آثار جاویدان و کم نظیری است. زیرا وی روی اعتماد به نفس و بازگشت به هویت اسلامی همه مسلمانان جهان تاکید فراوان داشت.

آثار منظوم علامه محمد اقبال، به فارسی عبارتند از:

۱ - اسرار خودی ۲ - رموز بیخودی ۳ - پیام شرق ۴ - زبور عجم ۵ - جاویدنامه ۶ - مسافر ۷ - چه باید کرد؟

آثار او به زبان اردو عبارت است از:

۱ - بانگ درا ۲ - خضر راه ۳ - طلوع اسلام ۴ - بال جبرئیل ۵ - ضرب کلیم ۶ - شکوه ۷ - جواب شکوه ۸ - سیر فلک ۹ - ارمغان حجاز به فارسی و اردو.

کتاب عمیق و فلسفی دیگر علامه اقبال احیای فکر دینی در اسلام است، که در سال ۱۹۳۰ در لاهور به چاپ رسیده و در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی توسط دکتر احمد آرام، به فارسی ترجمه شده است.

اقبال مدتی را هم در آلمان به سر برد و در سال ۱۹۲۳ کتاب پیام شرق را در جواب کتای دیوان غربی گوته شاعر آلمانی سروده است. اگر چه علامه محمد اقبال لاهوری به ایران نیامده بود، اما اشعار و دیوان ارزشمند او که در ایران هم به چاپ رسیده، از فصاحت و بلاغت و مفاهیم بلند اسلامی برخوردار است.

اقبال در سال ۱۹۳۳ از افغانستان دیدن کرد و مزار حکیم سنائی را زیارت نمود، چهارم دسامبر ۱۹۳۳ از دانشگاه پنجاب درجه دکترای افتخاری گرفت. اما در سال ۱۹۳۴ به گلودرد مبتلا شد، در سال ۱۹۳۸ به تنگی نفس و ضعف قلب دچار گردید و سرانجام این دانشمند بزرگ، که به راستی احیاگر سترک فکر دینی در مشرق زمین بود، بیست و یکم آوریل ۱۹۳۸، مطابق با ساعت پنج صبح پنجشنبه بیستم ماه صفر ۱۳۵۷ هجری قمری، در ۶۱ سالگی با عزت و سربلندی درخشانی، در پاکستان چشم از جهان فرو بست. - زندگینامه محمد اقبال لاهوری، ص ۱۷۲ - ۱۱۳؛ احیای فکر دینی در اسلام، صفحه شش؛ از بهار تا شهریار، ج ۱، ص ۱۹۸. ?

استاد عبدالکریم قریب

استاد عبدالکریم قریب، نویسنده، محقق و زمین شناس معروف به سال ۱۲۹۱ هجری شمسی در جنوب تهران چشم به جهان گشود.

او می‌گوید، دو ساله بودم که پدرم از کارهای دولتی بازنشسته شد و ما با وسیله حمل و نقل آن روز که عبارت از قاطر یا شتر بود، و روی آنها پالکی می‌بستند به وطن اصلی خود گرکان بازگشت کردیم.

این مسافرت از تهران تا وطن، چهار روز تا قم سه روز تا گرکان جمعا به مدت هفت روز طول کشید. پدر من با علوم قدیمی و ادبیات فارسی کاملا آشنا، بود شعر می‌سرود و خط زیبایی هم داشت و از سن شش سالگی آموزش و تعلیم مرا به عهده گرفت.

بدین ترتیب هر روز صبح نزد پدر به تحصیل می‌پرداختم، پس از فراگرفتن الفبا و خواندن و نوشتن، به خواندن کتابهای عم جزء، ترسل، گلستان، بوستان، نصاب، صرف میر، امثله، صرف و نحو، مقامات حمیدی و کتاب حکیم مومن پرداختم. دوازده ساله بودم که به سال ۱۳۰۴ پدرم را از دست دادم و پس از فروش خانه و باغ و اثاثیه‌های منزل، من و مادرم در سال ۱۳۰۶ به تهران آمدیم و در خیابان سقاباشی برای سکونت خانه کوچکی اجاره کردیم و من در مدرسه صفوی که میان دروازه دولاب و دروازه دوشان قرار داشت مشغول تحصیل شدم.

درسهای آن روز دبستان عبارت بود از انشاء فارسی، عربی، ریاضیات، دستور زبان فارسی و خواندن کتاب فرائد الادب که من چون شاگرد اول کلاس بودم مبصر کلاس هم شدم. هفده ساله بودم که دوره ابتدایی پایان یافت. و در سال ۱۳۰۷ وارد دبیرستان علمیه شدم.

من هر سال شاگرد اول کلاس بودم، به ویژه در درسهای ریاضی، فیزیک و شیمی خیلی کار می‌کردم و مسلط بودم. در دوران دبیرستان معمولا درس می‌خوانم و اهل بازی نبودم، البته روزهای جمعه با دوستان برای کوه نوردی به قله توچال می‌رفتیم، ولی روزانه سه ساعت صبح و دو ساعت بعد از ظهر در دبیرستان بودیم. وقتی به خانه هم می‌آدم درسهای روز بعد را مطالعه و آماده می‌کردم و تا ساعت هشت و نه شب به مطالعه اشتغال داشتم، شب زود می‌خوابیدم، ساعت پنج صبح بیدار می‌شدم و بعد از انجام ورزش و خواندن نماز، صبحانه می‌خوردم و ساعت شش صبح آماده کار و رفتن بیرون از خانه می‌شدم.

در سال ۱۳۱۴ با اخذ دیپلم علمی از دبیرستان علمیه تهران فارغ التحصیل شدم آن روز تعداد دیپلمه‌ها کم بودند، بدین جهت برای ورود به دانشکده، افراد آزاد بودند. من هم پس از پایان تحصیل مدت شش ماه در رشته ریاضی، رشته علوم طبیعی را انتخاب کردم و تا پایان تحصیلات دوره لیسانس در این رشته ماندم، مخصوصا چون زمین‌شناسی هم در این رشته بود و من به آن خیلی علاقه داشتم.

آری، زمین‌شناسی درسی است که اگر خوب به آن توجه شود، لذتبخش‌ترین درس برای یک دانشجویست، شما هر جا نگاه کنید کتاب زمین باز است، زندگی انسان از لباس تا خوراک همه به خوبی با زمین ارتباط دارد، به خصوص برای من که در دهات با زمین و باغ و طبیعت سروکار داشتم، این رشته علمی لذت فراوانی دارد.

بعد از گرفتن مدرک لیسانس همه موظف بودند یک سال هر جا را دولت تعیین می‌کند بروند و کار کنند.

اهواز جایی بود که داوطلب نداشت، من خودم اهواز را انتخاب کردم و در دانشسرای مقدماتی و یک دبیرستان دخترانه تدریس می‌کردم. بعد در سال ۱۳۱۸ به تهران آمدم و تا سال ۱۳۲۰ خدمت نظام و سربازی را انجام دادم و چون تعهد دبیری داشتم در دبیرستان ایرانشهر تهران دبیر شدم.

در سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ قانونی تصویب کردند، که هر لیسانسیه شاغل در دانشگاه هشت سال سابقه کار در دانشگاه و تالیفی داشته باشد، مدرک او معادل دکترا شناخته می‌شود، من هم چون ضمن خدمت در آموزش و پرورش ده سال در دانشگاه متصدی آزمایشگاه کانی‌شناسی بودم، برای عضویت در دانشسرای عالی پذیرفته شدم و در سال ۱۳۳۳ دانشیار آن جا گردیدم.

در سال ۱۳۴۸ با رتبه ده استادی و سی و هشت سال سابقه کار به درخواست خودم از دانشسرای عالی بازنشسته شدم و در سال ۵۰ - ۱۳۴۹ مدرسه عالی علوم اراک را تاسیس کردم و تا سال ۱۳۵۴ مسئولیت آن جا را به عهده داشتم، ولی از آن سال چون مدرسه عالی ضمیمه دانشگاهها شد و وزیر علوم وقت در مورد اعتصابات دانشجویان می‌خواست افراد مخفی در بین آنها قرار دهم و با حرکات انقلابی آنها برخورد جدی کنم، این کار با روحیه‌ام سازگار نبود و در نتیجه بعد از پنج ماه از صدور این دستور آنجا را رها کردم و بطور حق التدریس در دانشگاه شهید بهشتی ملی سابق تا سال ۱۳۵۸ که دانشگاهها تعطیل شد به تدریس اشتغال داشتم.

از سال ۱۳۵۸ تاکنون مشاور سازمان انرژی اتمی هستم، یکی دو روز به کمیته غارشناسی متشکل از پنج سازمان انرژی اتمی، حفاظت و محیط زیست، میراث فرهنگی، زمین‌شناسی و سازمان تربیت بدنی می‌روم، دو روز در دانشگاه آزاد آشتیان تدریس می‌کنم و دو روز دیگر در هفته را در منزل می‌مانم.

استاد می‌گوید: در ایران تاکنون ۲۶۰ غار شناسایی شده، ولی هنوز طبقه‌بندی نشده‌اند، که هر کدام به درد چه کاری می‌خورند.

استاد درباره رشته تخصصی زمین‌شناسی خود می‌گوید: به اعتقاد من تمام زندگی انسان از زمین به دست آمده است و چیزی نیست که ما از زمین نگرفته باشیم، زمین در قرآن کریم هم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، قرآن کریم ۱۱۴ سوره دارد، و در ۱۰۴ سوره آن از زمین صحبت می‌شود.

اما متأسفانه زمین شناسان کشور ما، نسبت به نیازهایی که داریم کفایت نمی‌کند، سه سال پیش یونسکو آماری ارائه کرد، که در دنیا حدود سه میلیون و ششصد هزار زمین شناس هست، من دقت کردم پاکستان ۱۴ هزار، ترکیه ۱۰ هزار، عراق ۶ هزار، و ایران فقط ۲ هزار و سیصد زمین شناس دارد و این در حالی است که کشور ما، دو برابر پاکستان وسعت دارد.

دو سال پیش یک سمینار مهندسی در مادرید برگزار شد، تعداد ایرانی شرکت کننده ۴۰ نفر بود، در صورتی که از ژاپن ۵۰۰ نفر شرکت کردند با وجود اینکه وسعت ژاپن ۳۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع است، اما وسعت کشور ما حدود ۱/۶۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع، یعنی بیش از پنج برابر ژاپن است.

استاد دکتر عبدالکریم قریب می‌گوید: من تاکنون ۲۵ جلد کتاب تالیف و ترجمه کرده‌ام، که تعدادی از آنها چاپ شده و تعدادی هم زیر چاپ است. از سال ۴۷ - ۱۳۴۰ با مجله سخن علمی همکاری داشتم از سال ۵۴ - ۱۳۵۱ مجله دانش روز را در دانشسرای عالی اراک منتشر می‌کردیم، و در تالیف یک دوره هفده جلدی کتابهای دبیرستانی با استادان دیگر همکاری داشته‌ام. - مجله کیهان علمی، سال پنجم، شماره ۱۰، دی ماه ۱۳۷۲، ص ۳۹ - ۳۱. ?

اکنون از عمر پربرکت استاد قریب هشتاد و یک سال می‌گذرد، در عین حال با مجلات رشد کشاورزی و جغرافیای آموزش و پرورش همکاری قلمی دارد، و ما ضمن آرزوی دوام عمر و خدمات افزونتر علمی و فرهنگی او، تالیفات و آثار علمی وی را در ذیل می‌آوریم:

۱ - زلزله و آتشفشان، ترجمه.

۲ - تولید خاک از نظر کشاورزی، ترجمه.

۳ - یک دوره ۱۷ جلدی کتابهای طبیعی برای دوره متوسطه، با همکاری دیگران.

۴ - باورشناسی.

۵ - بعضی از کانیه‌های جزیره هرمز. (نشریه موزه نوم پاریس، شماره ۳).

۶ - کانی‌شناسی، درباره کانیه‌های جزیره هرمز.

۷ - اصول علم کانیه‌ها.

۸ - شناختن کانیه‌ها به وسیله معرفیه‌های شیمیایی.

۹ - چگونه کانیه‌ها را می‌توان شناخت؟

۱۰ - مقالاتی چند درباره زمین.

۱۱ - بلور، ترجمه.

۱۲ - رازهای درون زمین، ترجمه.

۱۳ - سنگ‌شناسی.

۱۴ - مبانی زمین‌شناسی.

۱۵ - زمین‌شناسی فلات ایران، ترجمه.

۱۶ - پدیده‌های شگفت‌انگیز در آسمان و زمین، ترجمه.

۱۷ - انسان در نبرد با طبیعت، ترجمه.

۱۸ - اسرار سه اقیانوس، ترجمه.

۱۹ - زمین در فضا، با همکاری دیگران.

۲۰ - ۵۷ درس درباره تقویت حافظه، ترجمه و تالیف.

۲۱ - گرکان.

۲۲ - مبارزه با عوارض پیری، نگارش.

۲۳ - واژگان زمین‌شناسی

۲۴ - غارشناسی.

۲۵ - شناخت سنگها با نگاهی ویژه به سنگهای ایران.

۲۶ - پیش از تاریخ، سرگذشت زمین و انسانهای پیش از دوره تاریخی.

۲۷ - نوشتن بیش از ۳۰۰ مقاله علمی در مجلات مختلف.

الکساندر فلمینگ

اکنون شصت و شش سال از کشف داروی پنی سیلین که میلیونها نفر در سراسر جهان به وسیله آن از خطر مرگ و ابتلا به بیماریهای عفونی نجات یافته‌اند، می‌گذرد.

کاشف این داروی مفید و موثر، الکساندر فلمینگ بود، او در ۶ اوت سال ۱۸۸۱ میلادی در لافیلد واقع در جنوب غربی اسکاتلند به دنیا آمد.

الکساندر، کوچکترین فرزند بیو فلمینگ بود و در حالی که هشت ساله بود، به سال ۱۸۸۸ پدر خود را از دست داد و انجام کارهای مزرعه به عهده مادرش افتاد.

او در ده سالگی، یعنی به سال ۱۸۹۱ وارد مدرسه لودان مور گردید و بعد به مدرسه دارول که برادرانش در آنجا تحصیل می کردند رفت. مدرسه آنها تا خانه بیش از چهار میل فاصله داشت و الکساندر ضمن پیمودن این راه در مناظر طبیعت اطراف خود دقیق می شد و به فکر و مطالعه می پرداخت.

او در مدرسه شاگردی ساعی بود و پس از پایان تحصیلات در آن مدرسه، به سال ۱۸۹۳ وارد آکادمی کیلمارنوک گردید. در سال ۱۸۹۵ به لندن رفت و به برادر بزرگش که می خواست چشم پزشک شود پیوست. اما وی به خاطر درآمد کم و تنگدستی مجبور به ترک تحصیل شد، بدین جهت در سال ۱۸۹۷ در یک شرکت کشتیرانی کاری به دست آورد و تا سال ۱۹۰۱ در این شرکت مشغول کار گردید.

او از سال ۱۹۰۱ امکانات و درآمدی فراهم کرد و تصمیم گرفت رشته پزشکی را دنبال کند، در آن روزها همراه برادران خود رابرت و جان به داوطلبان اسکاتلندی پیوست و در آنجا عضو چند تیم ورزشی از جمله شنا گردید، و یک مسابقه شنا هم با کالج پزشکی سن ماری انجام داد. در این کالج علاقه به تحصیل پزشکی را بیشتر احساس کرد، بدین جهت سال بعد در امتحانات ورودی شرکت کرد و موفق شد.

الکساندر، در این کالج شاگردی جدی و کوشا بود و در تمام رشته های پزشکی از قبیل تشریح، مرض شناسی، و داروشناسی به مطالعات عمیق خود در باکتری شناسی ادامه داد، تا سرانجام در سال ۱۹۲۸ به کشف پنی سیلین دست یافت.

پنی سیلین در سال ۱۹۴۱ قابل استفاده برای عموم مردم شد و در سال ۱۹۴۵ فلمینگ به اتفاق ارنست چین برای کشف پنی سیلین که به طور قطع کمتر از کشف میکرب توسط پاستور نبود، جایزه نوبل در رشته پزشکی را؛ ۳۳ دریافت کردند. - ۳۳۳
چهره درخشان، ج ۲، ص ۶۵۷ ؟

ایندیرا گاندی

خانم ایندیرا گاندی، دختر جواهر لعل نهرو نوامبر ۱۹۱۷ در الله آباد هندوستان به دنیا آمد.

وی خود می‌نویسد:

درست بگویم، حیات اجتماعی من از سه سالگی شروع شد، یاد ندارم با سایر کودکان بازی کرده و با آنها قاطی شده باشم، بهترین سرگرمی و تفریح من ایراد نطق و خطابه آتشین برای خدمتکاران بود.

بخاطر تظاهرات ضد انگلیسی، تمام اعضاء خانواده، که تا آن زمان به سن بلوغ نرسیده بودند، بارها دستگیر و زندانی شده بودند.

ایندیرا به ترتیب در هند و سوئیس به تحصیل پرداخت، در سال ۱۹۳۷ بعد از فوت مادر وارد کالج آکسفورد شد، در ۱۹۴۱ به وطن خویش بازگشت و در سال ۱۹۴۲ با فیروز گاندی روزنامه نگار اهل الله آباد، که یکی از افراد فعال کنگره ملی بود ازدواج کرد و پس از اینکه تا سال ۱۹۴۶ دارای دو پسر بنامهای راجیو و سن جای گردید، در سال ۱۹۶۰ شوهرش چشم از جهان فرو بست.

در سال ۱۹۴۷ جواهر لعل نهرو، اولین نخست وزیر هند شد و ایندیرا نیز به یاری پدر شتافت و با توجه به اینکه در امور خارجی و داخلی کارآزموده شده و مدارج علمی خود را هم در این زمینه طی کرده بود، به عنوان عضو کمیته مرکزی کنگره، مشاور خوبی برای پدر بود.

جواهر لعل نهرو در سال ۱۹۶۴ چشم از جهان فرو بست و در سال ۱۹۶۶ هیات اجرایی حزب، خانم ایندیرا گاندی را برای پست نخست وزیری معرفی کرد، وی تصمیم داشت راه نهرو را ادامه دهد و همین امر باعث شد که با مخالفت‌های زیادی در داخل و خارج روبرو بشود.

ایندیرا می‌نویسد: یکی از امتیازات من این بود که پدرم به من آموخته بود، چگونه با سیاستمداران و بزرگمردان روبرو بشوم و با آنها به بحث و گفتگو و تبادل نظر پردازم، از آن گذشته مهارت و تجربه فراوانی در ملاقات و مذاکره با هنرمندان و نویسندگان و طبقات دیگر اجتماع پیدا کرده بودم، اما تنها اشکالی که برایم پیش می‌آمد این بود که باید به سیاست بازان حالی می‌کردم، که به من به چشم دختر نهرو نگاه نکنند و برای شخص خودم حقی قائل باشند.

ایندیرا در تمام مدتی که در راس حکومت قرار داشت، روزانه هیجده ساعت کار می‌کرد، برنامه ده ماده‌ای، معروف خود را تحت عنوان: ارتقاء سطح اقتصادی هند ارائه داد و در مه ۱۹۶۷ توسط کمیته کار حزب مورد تأیید قرار گرفت و با بهره‌گیری

از محبوبیت و شخصیت و اعتبارش بین مردم توانست در عین مخالفت‌های سندیکالیست‌های کنگره، در ژوئیه ۱۹۶۹ چهارده بانک تجاری را ملی اعلام کند.

در پایان دهه شصت، دولت ایندیرا گاندی توجه فراوانی نسبت به توسعه کشاورزی مبذول داشت، اما این برنامه هرگز نتوانست مشکل دهقانان بی‌زمین را حل کند و مالکان بزرگ همچنان وجود داشتند و به تاخت و تاز خود ادامه می‌دادند و معضلات اجتماعی نیز رو به گسترش بود.

در ۹ اوت ۱۹۷۱ ایندیرا گاندی با برقراری پیمان مودت ۱۵ ساله هند و شوروی توانست پشتوانه یک قدرت بزرگ را به دست آورد، و این کار به خصوص برای دولت جوان و نوپای بنگلادش از اهمیت خاصی برخوردار بود، اما این وابستگی نتوانست مشکلات کمبود و نارضایتی داخلی را حل کند و ایندیرا در ۲۶ ژوئن ۱۹۷۶ ناچار وقع فوق العاده اعلام کرد و همزمان دولت با انتشار برنامه ۲۰ ماده‌ای خود تحت عنوان ارتقاء سطح زندگی فقرا وعده داد دنباله برنامه اصلاحات ارضی قبلی را بگیرد و برای اصلاح وضع شهرنشینان و دهقانان تهی دست بکوشد و قیمت ارزاق و مواد غذایی را ثابت نگهدارد، که متأسفانه این طرح هم به اجراء درنیامد. و کنگره ملی بعد از ۳۰ سال که در راس قدرت قرار داشت با شکست مواجه شد. مخالفان بعد از این شکست، ایندیرا گاندی را از قدرت خلع کردند و با ایراد تهمتهایی او را به زندان انداختند و برای اعضاء خانواده‌اش هم مزاحمتهایی فراهم کردند، اما طرفداران او مبارزه کردند، حزب جدیدی تشکیل دادند و او پس از آزادی باز به قدرت رسید.

باری، دو عامل عمده سبب به قدرت رسیدن مجدد ایندیرا گاندی شد:

۱ - اراده پولادین و عزم راسخ او در مقابله با مشکلات و مخالفان

۲ - برنامه مدون داشتن حزب جاناتا رقیب او برای جلب اعتماد عموم افراد. زیرا حزب مخالف کاری که می‌کرد فقط خورده‌گیری و انتقاد از رهبران سابق کنگره بود.

اینجا بود که حزب جدید التاسیس خانم گاندی از موعد ۱۹۸۰ برای انتخابات توانست با موفقیت چشمگیری برنده شود و دو سوم کرسی‌های مجلس را به خود اختصاص دهد و بار دیگر خانم گاندی به نخست وزیری انتخاب گردید.

ایندیرا مادر هند و مظهر آزادی و استقلال سرزمین پهناور هند و مایه شرف و افتخار تاریخ بود.

اما در صحنه داخلی جدائی طلبان و فرقه گرایان، این زن مبارز و فداکار به سال ۱۹۸۰ در سن ۶۳ سالگی در یک توطئه

ناجوانمردانه به قتل رسید. - تلخیص از کتاب: نام آوران تاریخ، ص ۲۰۴ - ۱۹۵. ?

لوئی پاستور، طبیعی دان، شیمی دان و کاشف میکرب و یکی از بزرگ‌ترین خدمتگزاران جامعه بشریت در روز بیست و هفتم دسامبر سال ۱۸۲۲ میلادی در دهکده دول واقع در کوهستان‌های ژورا در فرانسه متولد شد. زمانی که پاستور هنوز کودک بود، خانواده‌اش به آربوآ کوچ کرد. شغل پدرش دباغی بود و با اینکه او زندگی فقیرانه‌ای داشت، نسبت به تحصیل فرزندش توجه زیادی می‌نمود. اگر پدر لوئی پاستور آرزومند ترقی و پیشرفت او نبود شاید وی سراسر عمر خود را در دباغخانه سپری کرده بود.

پدر پاستور می‌گفت: فرزندش باید به مدرسه برود و مرد باسوادی گردد، اما لوئی پاستور با بی‌علاقگی به دبستان می‌رفت و آموزگاران او را کودن می‌دانستند و او را دلسرد می‌کردند! بالاخره با اصرار و پافشاری پدرش دوره دبستان را به پایان رسانید و برای ادامه تحصیلاتش به دانشسرای پاریس رفت. در دانشسرا بسیار ناراحت بود و احساس غربت می‌کرد، ولی به هر حال با مشکلات فراوانی تحصیلات خود را ادامه داد و بعدها به دانشگاه سوربن رفت.

پاستور در سال ۱۸۴۸ با برانگیختن اعجاب استادان خود، در ردیف آنان قرار گرفت و با دریافت دکترای، به سمت استاد شیمی دانشگاه استراسبورگ انتخاب گردید.

در همین دوران لوئی پاستور شیفته دختر رئیس دانشگاه شد و طی نامه‌ای تقاضای ازدواج خود را به عنوان رئیس دانشگاه نوشت، که این نامه از جمله جالب‌ترین نامه‌های تاریخ است! او نوشته بود:

... من ثروتمند نیستم، فقط انسانی هستم ایستاده، که قلبی پاک، شریف و مهربان در سینه‌ام می‌طپد و از نعمت سلامتی هم برخوردار می‌باشم...

بالاخره پاستور در سال ۱۸۵۲ ازدواج نمود و در همین دوران آزمایش‌های اساسی خود را شروع کرد.

پاستور در حالی که در شهر دیژون فیزیک و در استراسبورگ شیمی تدریس می‌کرد، اندیشه کشف آفت آب جو و شراب از ذهنش دور نمی‌شد و او را سخت به خود مشغول کرده بود.

شیمی دان‌های آن دوران، علت تحول شراب را نمی‌دانستند و تلاش‌های آنان برای پی بردن به علت این تحول به جایی نمی‌رسید. پاستور از کوشش بی نتیجه و نافرجام دانشمندان خسته و نومید نشد و با همتی بلند و روحی امیدوار در صدد انجام یک کار بزرگ بود، با پشتکار و علاقه، به آزمایش‌های گوناگون پرداخت و از جمله به وسیله میکروسکوپ آزمایشی روی نمونه آب جو ضایع شده انجام داد و در سال ۱۸۵۲ میلادی کتاب معروف خود را؛ ۸۸ در مورد تخمیر نوشت. با انتشار این کتاب، پاستور شهرت فراوانی یافت، لذا در سال ۱۸۵۷ که دانشگاه جدیدی در شهر لیل تأسیس گردید، پاستور را به سمت ریاست دانشکده علوم آن دانشگاه انتخاب کردند.

پاستور با اینکه در دانشکده علوم، کارهای زیادی داشت و وظائف سنگین و خطیر ریاست دانشکده را انجام می‌داد و تقریباً تمام وقت او، توسط دانشکده پر شده بود، در عین حال آزمایش‌های خود را هم چنان ادامه می‌داد و پس از مدتی مطالعه و تفکر و تجربه، به این نتیجه رسید، که ممکن است عمل تخمیر به علت وجود و عملکرد بعضی از موجودات زنده ریز باشد. وی با آزمایش‌هایی که روی شیر چغندر انجام داد، درستی نظریه خود را ثابت کرد، که موجودات ذره بینی و زنده‌ای هستند که به صورت کپک باعث تخمیر آب جو می‌شوند!

و در ماه اوت سال ۱۸۵۷ در جلسه آکادمی علوم لیل علاوه بر اثبات نظریه خود، ثابت کرد که مخمر احتیاج به اکسیژن دارد، تا این موجودات زنده ذره‌بینی بتوانند زندگی کنند و تولید مثل نمایند.

هم چنین ثابت نمود، پس از مرگ موجودات زنده، این موجودات زنده ذره‌بینی، روی جسد مرده قرار می‌گیرند و با وجود اکسیژن و محیط مساعد به زاد و ولد می‌پردازند و جسد مرده را متعفن کرده و اندک اندک آن را تجزیه می‌نمایند. آن گاه باقی مانده جسد مرده، به مصرف تغذیه نباتات و حیوانات دیگر می‌رسد و به این طریق جسد مرده، به اشکال مختلف به زندگی خود ادامه می‌دهد.

در سال ۱۸۶۵ کرم ابریشم‌های ولایات جنوبی فرانسه و چند منطقه دیگر بر اثر عارضه مرموزی از بین رفت و مردم این مناطق را که تنها درآمدشان، از راه تربیت کرم ابریشم بود، از این منبع درآمد محروم ساخت. پاستور همراه با دوستش درما به جنوب فرانسه رفت، تا علت این عارضه مضر را کشف نماید، اما در همین هنگام بود که پدرش در ژوئن سال ۱۸۶۵ و پسرش کامیل در سپتامبر همان سال و دخترش سیسیل در تابستان بعد زندگی را بدرود گفتند. طولی نکشید که خودش هم دچار بیماری شدیدی گردید و بنیه‌اش ضعیف شد، ولی خوشبختانه قبل از آنکه حادثه‌ای برایش پیش آید، حالش بهتر شد.

پاستور به محض بهبودی نسبی، به جنوب فرانسه عزیمت نمود و پس از مدت‌ها تحقیق و مطالعه کشف کرد، که یک نوع باسیل موذی، موجب آن همه آفت و خسارت می‌گردد و راه کشتن این نوع باسیل را هم پیدا کرد.

پاستور میکرب بیماری‌های مختلف را به مدت یک هفته کشت می‌داد سپس آن را به حیوانات تزریق می‌کرد و با این نوآوری خود، جان هزاران گاو و گوسفند را از مرگ حتمی نجات داد.

پاستور این شیوه درمان را در مورد مرغ‌ها نیز بکار بست و نتیجه بسیار موثر و مفیدی گرفت.

در سال ۱۸۸۰ دامپزشکی فرانسه، دو سگ هار را برای پاستور فرستاد و او بعد از مدت کوتاهی، میکرب مرض هاری را شناخت و در ششم ژوئیه همان سال، پسرپچه نه ساله‌ای به نام ژوزف میستر را که یک سگ هار به سختی او را گزیده بود، با تزریق سرمی که خود ساخته بود، درمان کرد و او را نجات داد.

در سال ۱۸۸۸ انستیتو پاستور را در پاریس بنیان نهاد و بعدها از روی آن، انستیتوهای زیادی در دنیا ایجاد شد. این موسسات تاکنون جان میلیون‌ها نفر را از مرگ و بیماری نجات داده‌اند.

لویی پاستور مردی ساده، متواضع و مهربان بود و هدفی جز خدمت به جامعه بشریت و پیشرفت علم و دانش نداشت و از دنیاطلبی منزله بود. وی در سال ۱۸۹۵ میلادی پس از هفتاد و سه سال زندگی افتخارآمیز و به یادگار گذاشتن کشفیات مفید و ارزشمند خود، در حوالی پاریس درگذشت و جسد او را در زیرزمین انستیتو پاستور - محلی که مخصوص دفن دانشمندان و نوابغ بزرگ است - به خاک سپردند. - ۳۳۳ چهره درخشان، ج ۱، ص ۲۷۲؛ نوابغ علوم، ج ۱، ص ۱۰۸. ?

پی یر روسو

پی یر روسو، یکی از دانشمندان پرکار و نامدار دنیای علم و دانش در جهان کنونی است.

او در سال ۱۹۰۵ میلادی در شهر تورن فرانسه متولد شد، از کودکی به علم نجوم و ستاره‌شناسی علاقه فوق العاده‌ای داشت، بدین جهت آثار آبه مورو منجم معروف فرانسوی را زیاد مطالعه می‌کرد و از این ناحیه علاقه او به مسائل علمی مخصوصا نجوم بیشتر شد.

روسو در شانزده سالگی با دست خود دوربینی ساخت و به وسیله آن به مشاهده اوضاع آسمان می پرداخت. کار عشق و علاقه روسو به جایی رسید که در همان روزهای کودکی به نوشتن مقالات علمی اقدام کرد و در حالیکه هفده سال بیشتر نداشت، به سال ۱۹۲۲ مقالات او در مجلات فرانسوی منتشر می شد.

وقتی روسو به دانشگاه وارد شد، در سه رشته ریاضی، فیزیک و فلسفه به تحصیل پرداخت و در هر سه رشته لیسانس خود را دریافت داشت.

او تا سال ۱۹۳۵ به تدریس ریاضیات پرداخت، اما طولی نکشید که از تدریس رشته تعلیم و تربیت منصرف شد و همه هم و غم خود را به طور عمیق و جدی صرف مطالعه در دانش نجوم و تاریخ نمود و در همان حال مقالات علمی او، در روزنامه های اوور، پتی یاری زین و ماریان انتشار می یافت.

اولین کتاب روسو بنام سیاحت آسمان در سال ۱۹۳۹ منتشر شد و پس از آنکه در سالهای هزار و نهصد و سی و نه تا چهل در جنگ شرکت نمود، روزنامه نگاری را هم کنار گذاشت و همه اوقات خود را فقط صرف نوشتن و چاپ کتابهای علمی به زبان ساده نمود.

پی یر روسو اگر چه در همه رشته های علوم متخصص نیست، ولی در تمام این رشته ها اطلاعات عمیق و گسترده ای دارد، که با مطالعه کتابهای او، هر خواننده ای به این حقیقت دست می یابد. اضافه بر این روسو از نظر ادبیات قدرت شگرفی دارد، زیرا او می تواند مطالب علمی پیچیده را با عبارات جذاب، ضرب المثلهای و بیان شیرین و دلنشینی به خواننده منتقل نماید. تا آن جا که اینجانب ملاحظه کرده ام، دو کتاب: تاریخ علوم، و تاریخ صنایع و اختراعات که هر کدام حدود ۷۰۰ صفحه دارد از پی یر روسو به وسیله آقای حسن صفاری به فارسی ترجمه شده و تاکنون هر کدام شش بار تجدید چاپ گردیده است. نامهای سایر کتابهای پی یر روسو عبارت است از:

۱ - وطن من زمین، در مجموعه دانش، که به وسیله خود او اداره می شد.

۲ - پیروزی علم، در همان مجموعه.

۳ - تاریخ آتوم.

۴ - انرژی.

۵ - نجوم جدید.

۶ - از آتوم تا ستاره. از مجموعه چه می دانم؟

۷ - نجوم بی تلسکوب. از مجموعه چه می‌دانم؟

۸ - نور. از مجموعه چه می‌دانم؟

۹ - تاریخ سرعت. از مجموعه چه می‌دانم؟

۱۰ - مریخ سرزمین اسرارآمیز.

۱۱ - برای فهمیدن فیزیک ستارگان.

۱۲ - دوست ما کره ماه.

۱۳ - تاریخ کره زمین.

۱۴ - جهان ستارگان.

۱۵ - اکتشاف آسمان.

۱۶ - در قلب کره زمین.

۱۷ - خورشید ما.

۱۸ - دانش قرن بیستم.

۱۹ - سیلابها و یخچالها، انرژی و نور.

۲۰ - در جستجوی پیروزی بر ستارگان.

۲۱ - اقمار مصنوعی.

۲۲ - تاریخ جهان آینده.

۲۳ - این اشخاص ناشناس، قرنی به وجود آورده‌اند.

۲۴ - آنچه باید از دانش دانست.

۲۵ - سیاحت آسمان.

۲۶ - ژان فرانسوا منجم.

۲۷ - ژان فرانسوا الکتریسین.

دو کتاب اخیر را روسو برای جوانان ۱۴ تا ۱۷ ساله نوشته و در آن به جوانان آموخته است که چگونه می‌توانند با دست خود دوربین نجومی و وسایل الکتریکی بسازند.

به هر حال پی یر روسو دانشمند پرکار و خوش ذوقی است و کتابهای علمی او به زبان ساده موجب گردیده است که جوانان خوانندگان کتابهای او باشند. با شوق و علاقه کتابهای او را مطالعه کنند و بدون احساس خستگی به علم و دانش روی آورند و همین جهت سبب شهرت فوق العاده و محبوبیت و بلندنامی او گردیده است. - تاریخ صنایع و اختراعات، چاپ چهارم، ص ۹ - ۷.؟

جرجی زیدان

جرجی زیدان، چهاردهم دسامبر ۱۸۶۱ میلادی در یک خانواده مسیحی عرب، در بیروت چشم به دنیا گشود. او از همان کودکی به مدرسه ابتدایی وارد شد و مقداری از مقدمات علوم را فرا گرفت، اما بیش از هر چیز به نقاشی علاقه داشت و شاید همین جهت سبب شد که او در کودکی مدرسه را برای مدتی ترک کند. با وجود اینکه پدرش بسیار می‌کوشید او درس بخواند.

جرجی زیدان، مدتی را به آموختن نقاشی گذرانید، اما بعدها به قدری به درس و مطالعه علاقه پیدا کرد که هر کتابی به دستش می‌رسید آن را می‌خواند و هرگز از کتاب و مطالعه جدا نمی‌شد.

علاقه او به درس خواندن تا آنجا پیشرفت کرد که علیرغم ترک مدرسه، به مدرسه شبانه رفت و مدت پنج ماه زبان انگلیسی را آموخت، سپس به جمعیت شمس البر پیوست و همنشینی او با افراد خوب سبب شد، که علاقه او به درس خواندن افزون گردد. آنان او را دعوت کردند تا در امتحانات فارغ التحصیلان مدرسه آمریکایی بیروت شرکت کند.

جرجی در سال ۱۸۸۱ بفکر تحصیل پزشکی افتاد، مدت دو ماه و نیم علم حساب را آموخت و در امتحان شرکت نمود و در رشته پزشکی با نمره بالایی قبول شد و مشغول تحصیل در مدرسه آمریکایی بیروت گردید، در سال اول تحصیل در عین حالی که برای تامین زندگی می‌بایست کار کند، نسبت به همشاگردی‌های خود ممتاز و برگزیده شد.

در اوائل سال دوم تحصیل در مدرسه، به خاطر خواندن مقالات سیاسی و توجه به مطبوعات مورد بی‌مهری ماموران حکومت استبدادی قرار گرفت، تا آنجا که ماندن در بیروت برای او دشوار گردید. آن گاه در عین حالی که با تعدادی از همکلاسی‌های خود در زبان انگلیسی و طبیعیات و گیاه‌شناسی و شیمی به رتبه بالایی دست یافته بودند، وی ناچار به مصر رفت.

در آن روزها، اساس سیاست استعماری فرانسه و انگلیس این بود، که تا اندازه‌ای مصر را با فرهنگهای دنیای جدید آشنا کند، بدین جهت آزادی‌خواهان و روشنفکران از سایر ممالک اسلامی به مصر می‌آمدند.

جرجی زیدان نخست می‌خواست در مدرسه عالی طب قاهره ادامه تحصیل دهد، اما به این کار موفق نشد، ناچار خود مشغول مطالعه و کارهای فرهنگی شد و مدت یک سال به انتشار روزنامه زمان اقدام کرد. در سال ۱۸۸۴ که ژنرال گردون حاکم انگلیسی سودان به خارطوم می‌رفت، وی هم به عنوان مترجم عربی و انگلیسی به همراه او رفت و مدت ده ماه در آنجا ماند و شرائطی را که در جنگهای احمد مهدی سودانی موجب پیر شدن اطفال می‌گردید مشاهده کرد بعد مسافرتی به لندن کرد و از آنجا به مصر بازگشت.

در سال ۱۸۸۵ به بیروت رفت و به عضویت مجمع علمی شرقی درآمد و طی مدت ده ماه زبان سریانی و عبری را آموخت. و آن گاه کتاب فلسفه لغت را نوشت و چند جلد آن را برای مجامع شرقی اروپا فرستاد و آن مجامع او را به عضویت خود پذیرفتند.

در همان روزها یکی از دانشمندان معروف آن مجامع، کتابی تحت عنوان دو قهرمان نوشت، که در آن جرجی زیدان را قهرمان اول و ژنرال گردون پاشا را قهرمان دوم معرفی کرد.

وی پس از این مراحل به مصر بازگشت و با مجله المقتطف که از مجله‌های معروف و مهم آن روز بود همکاری شروع کرد و بعد اداره آن را به عهده گرفت، ولی در سال ۱۸۸۸ همکاری با این مجله را هم رها کرد و خود بطور مستقل به نوشتن پرداخت و کتاب تاریخ جدید مصر را در دو جلد تالیف کرد و با زحمات زیادی آن را چاپ و منتشر نمود.

جرجی زیدان در اواخر سال ۱۸۸۹ مدیریت مدرسه عبیدیه کبری در مصر را به عهده گرفت و به تدریس در آنجا هم می‌پرداخت و ضمن دو سال مسئولیت و تدریس، خود کتاب داستان پادشاهان آواره را تالیف نمود، بعد از تدریس دست کشید و در اواخر سال ۱۸۹۲ مجله معروف الهلال را انتشار داد و خود یک تنه با زحمات فراوان عهده دار نوشتن و جمع‌آوری مطالب و چاپ این مجله بود تا اینکه پسرش امیل بزرگ شد و به یاری پدر شتافت.

او در سال ۱۸۹۷ به عضویت جمعیت آسیایی در انگلستان و فرانسه پذیرفته شد و نشانها و مدالهای علمی دریافت داشت. اما پس از این مسافرتها و سیاحتها و پذیرفتن مسئولیتها و انتشار مجلات به این نتیجه رسید، که همه کارها را باید کنار بگذارد و یکسره به تحقیق و تالیف بپردازد، بدین لحاظ کتابهای عمیق و بی نظیری نوشت، که عمده آنها به زبانهای انگلیسی، ترکی، هندی، و فارسی ترجمه شده است.

البته مجله الهلال او را هنوز پسرهای او امیل زیدان و شکری زیدان اداره می کنند و انتشار می یابد.

او اولین نویسنده عربی است که مطالب علمی و تاریخی را در قالب ادبیات داستانی اروپا درآورده و خود می گوید:

داستانهای تاریخی اسلام را برای آن نوشتم، که خوانندگان را برای مطالعه یک دوره تاریخی علمی ادبی مهم آماده سازم.

راستی هم او درست فکر کرده است، زیرا بعد از جرجی زیدان، مسیحیان و مسلمانان کتابهایی را درباره تمدن اسلام و یا

اوضاع اسلام منتشر کرده اند.

آثار و کتابهای کم نظیر جرجی زیدان به حدود چهل جلد می رسد، که اضافه بر کتابهای فوق تعدادی از آن را در ذیل

می آوریم.

۱ - تاریخ تمدن اسلام، ۵ جلد در ۱۰۹۰ صفحه، که به فارسی ترجمه گردیده و در ایران چهار مرتبه تجدید چاپ شده است.

۲ - تاریخ ادبیات، لغت عربی، ۴ جلد، در ۱۳۲۶ صفحه.

۳ - تاریخ عرب قبل از اسلام.

۴ - تاریخ فراماسون ها.

۵ - شرح زندگی مشاهیر شرق.

۶ - تاریخ یونان و روم.

۷ - طبقات الامم، در ۲۸۶ صفحه.

۸ - عجایب خلقت.

۹ - دختران غسان، ۲ جلد.

۱۰ - عباسه دختر هارون الرشید.

۱۱ - عدرا دختر قریش.

۱۲ - هفده رمضان.

۱۳ - پیشوای کربلا.

۱۴ - امین و مامون.

۱۵ - عروس فرغانه.

۱۶ - حجاج بن یوسف.

۱۷ - احمد بن طولون.

۱۸ - ابومسلم خراسانی.

۱۹ - صلاح الدین ابوبی.

۲۰ - شارل و عبدالرحمن.

۲۱ - انقلاب عثمانی.

۲۲ - فتح اندلس.

۲۳ - جهاد عاشقان.

۲۴ - علم جدید فرانسه.

۲۵ - عبدالرحمن ناصر.

همانطور که گفتیم، بیشتر این کتابها به زبان فارسی هم ترجمه شده، مجله الهلال هم هنوز انتشار می‌یابد، اما جرجی زیدان، آنقدر تحقیق و مطالعه کرد و کتاب نوشت، که سرانجام در ۲۲ ژوئیه سال ۱۹۱۴ میلادی به ۵۳ سالگی در اثر سکته مغزی در قاهره چشم از جهان فرو بست.

جرج جرداق - تاریخ آداب اللغة العربیه، ج ۴، ص ۶۴۷؛ تاریخ تمدن اسلام، ص ۲۵. ؟

جرج جرداق حدود سال ۱۹۲۶ میلادی در جدید مرجعیون واقع در جنوب لبنان در یک خانواده مسیحی چشم به جهان گشود. پدر و مادرش منتسب به یک قبیله یمنی بادیه نشین بودند و نسبت به مسائل فرهنگی، علمی و ادبی و آموزش اهتمام خاصی داشتند. آنان به حضرت علی (ع) بسیار ارادت می‌ورزیدند و بر سر درب خانه خود، سنگی را نصب کرده بودند، که روی آن جمله لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار حک شده بود. برادر بزرگش به نام فواد جرداق شاعر و زبان شناس بزرگ لبنان بود، که تالیفات زیادی دارد.

جرج جرداق دوره ابتدایی را در شهر خود به پایان رسانید، سپس به بیروت که یکی از مراکز مهم آموزش عربی محسوب می‌شد، عزیمت نمود. او با نبوغ ذاتی، علاقه و شوق به کسب علم و تلاش شبانه روزی، پیشرفت فوق‌العاده‌ای در تحصیل داشت.

از دوازده سالگی با تشویق برادر بزرگش به مطالعه نهج البلاغه پرداخت و بخش‌های زیادی از این کتاب را حفظ کرد. جرج جرداق در سنین کودکی همواره با قرآن و نهج البلاغه مانوس بود و مدام آنها را مطالعه می‌کرد.

بیش از سیزده سال نداشت، که اولین اثر خود را به صورت نمایشنامه‌ای منظوم، در رابطه با آداب دوستی نوشت.

در سن هفده سالگی که در دبیرستان تحصیل می‌کرد، کتابی تحت عنوان عن الموسيقى و کتاب دیگری به نام الفيلسوف نوشت و منتشر ساخت. این کتاب‌ها مورد استقبال بسیاری از نویسندگان برجسته عرب، مثل دکتر طه حسین قرار گرفت و به عنوان کتاب درسی برای دانشجویان دوره‌های عالی کشور مصر تعیین شد.

جرج جرداق بعد از پایان تحصیلات، تدریس ادبیات و فلسفه اسلامی را در دانشگاه بیروت بر عهده گرفت و ضمن تدریس به عنوان نویسنده با مطبوعات عربی و هم‌چنین با رادیو تلویزیون لبنان همکاری داشت. علاوه بر این شعر می‌سرود و اشعارش از حیث زیبایی، وزن و موسیقی ممتاز بود، به طوری که بسیاری از خوانندگان مشهور عرب، اشعار جرج جرداق را برای آوازه‌های معروف و ماندگار خود بر می‌گزیدند.

جرج جرداق در نویسندگی روش تازه‌ای انتخاب کرد، که از لحاظ ظرافت، تصویرگری، عمق و تاثیرگذاری، شیوه‌ای جدید و تازه بود و به همین دلیل است که بسیاری از آثار این نویسنده توانا، به زبان‌های دیگر ترجمه و منتشر شده است. این استاد آزاده علاوه بر مقالات علمی و برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، بیش از سی کتاب ارزشمند تالیف کرده است. کتاب‌های جرج جرداق متنوع و در زمینه‌های قصه، تاریخ، هنرهای نمایشی، نقد و بررسی، مفاسد آمریکا و دو مجموعه شعر می‌باشد.

یکی از مهم‌ترین آثار جرج جرداق که آن را در ۲۸ سالگی نوشته کتاب امام علی، صدای عدالت انسانی است، که در سال ۱۹۵۸ میلادی انتشار یافت. این کتاب در پنج جلد تدوین گردیده است و انتشار آن به عنوان یک حادثه عظیم در جهان اندیشه اسلامی، نظر بزرگان شیعه و سنی را به خود جلب نمود.

استاد توفیق ابراهیم درباره این کتاب می‌نویسد:

این کتاب عالی‌ترین شاهکاری است، که به جهان عرب اهداء گردیده و بزرگترین خدمتی است، که به لبنان و میراث عرب شده است.

هنگامی که از جرج جرداق سوال می‌کنند، که انگیزه‌اش از تالیف این کتاب چه بوده؟ وی پاسخ می‌دهد:

من معتقدم که اختلاف زیادی بین اسلام و مسیحیت وجود ندارد، انسانیت، همه ادیان را در یک نقطه جمع می‌کند. همه ادیان در واقع یک دین هستند و اختلاف بین ادیان، در حقیقت ناشی از اختلاف زمانی و شرائط حاکم بر زمان‌های مختلف است. او ادامه می‌دهد:

در دوران کودکی موقعی که از مدرسه خارج می‌شدم، زیر درخت بلوط می‌نشستم و به حفظ کردن سوره‌های قرآن و خطبه‌ها و مواعظ امام علی (ع) می‌پرداختم، با چنین حال و هوایی چگونه می‌توانستم، درباره نهج البلاغه چیزی ننویسم، در حالی که قانون اساسی دل‌انگیز نهج البلاغه، مهم‌ترین متون فلسفی و ادبی عرب را که هر دانشجویی به آن نیاز دارد، در خود جای داده است.

از آغاز تحصیل در مدرسه و دانشگاه، با این موضوع آشنا و مانوس بودم و دریافتم که علیرغم آن چه نویسندگان معروف مانند عفاد و دیگران درباره امام علی (ع) نوشته‌اند، درباره زندگی امام علی (ع) تحقیق برجسته‌ای انجام نگرفته و نویسندگان تنها به اثبات حقانیت او در ولایت و خلافت پرداخته‌اند، لذا این انگیزه در من بوجود آمد که درباره نهج البلاغه فکر کنم و به چیزی که دیگران، از پرداختن به آن باز مانده‌اند، بپردازم و...

بعضی از آثار جرج جرداق، درباره حضرت علی (ع) و نهج البلاغه، که به زبان فارسی ترجمه شده است عبارتند از:

۱ - امام علی (ع) صدای عدالت انسانی، توسط سید هادی خسروشاهی و مرحوم استاد مصطفی زمانی در شش جلد.

۲ - شگفتی‌های نهج البلاغه، توسط فخرالدین حجازی.

این دانشمند متعهد و آزاداندیش، هم اکنون در منطقه شرقی بیروت زندگی می‌کند، منطقه‌ای که به عنوان یک منطقه بسته مسیحی، معبر هیچ مسلمانی نمی‌باشد، شخصیت بزرگی را در دل خویش پرورش داده است، که حقیقت جوئی، همه مرزها را در برابرش فرو ریخته است. جنگ ویرانگر سال‌های اخیر بیروت، این پایگاه فرهنگی و ادب عرب را به ویرانه‌ای مبدل کرده و بیروت شرقی و غربی را با حصارى خونین، از هم جدا ساخته است، اما در وراء همین مظلومیت‌هایی که بر مسلمانان رفته، چشمه‌هایی از انصاف و عشق، در دل جرج جرداق‌ها تراویده است، که علی (ع) را چونان خورشیدی می‌بینند، که بر همه انسان‌ها لازم است، از پرتو نور و حرارتش بهره گیرند و گرم شوند.

جرج جرداق درباره امام خمینی (ره) می‌نویسد:

در عظمت شخصیت این بزرگ، هیچ تردیدی ندارم، در واقع ایشان با ویژگی‌های بارز خویش، جهان اسلام و عرب را، با اقدامات آزادی خواهانه و نهضت اسلامی خود، که اینک همه پایتخت‌های جهان اسلام و عرب را درنوردیده، تحت تاثیر قرار داده است.

امام خمینی (ره) نیروی عظیمی در ایجاد خود باوری در انسان‌ها بودند. او اندیشه‌ای آزاد و گسترده داشت، که ملت و امتی را در جهت برقراری حکومت عدل الهی رهنمون ساخت.

امام خمینی (ره) در مدت کوتاهی توانست میراث عظیمی از خاطرات، عواطف، آمادگی‌ها و روحیات انقلابی به یادگار گذارد. تعدادی دیگر از آثار و داستانهای تاریخی جرج جرداق، عبارتند از:

۱ - ابونواس.

۲ - آوارگان.

۳ - اسطوره عرب.

۴ - داستانها و دختر شیطان.

۵ - درباره شعر ادبی.

۶ - شیطان در پرده.

۷ - صلاح الدین.

۸ - عرب و اسلام.

۹ - فتنه‌های پاریس.

۱۰ - قصیده‌ها و یاران.

۱۱ - قطره‌ها و کاخها.

۱۲ - قلب شیر. - روزنامه اطلاعات، چهارم و پنجم دی ماه ۱۳۷۲. ?

حکیم جلوه

میرزا ابوالحسن جلوه در ماه ذی‌قعدة سال ۱۲۳۸ هجری قمری در احمدآباد واقع در گجرات هندوستان چشم به جهان گشود. پدرش سید محمد طباطبایی پزشک ماهری بود و شعر هم می‌سرود.

میرزا ابوالحسن جلوه هفت ساله بود، که همراه با پدرش به اصفهان عزیمت کرد در سن چهارده سالگی پدر دانشمند و فداکارش را از دست داد و به شهر زواره زادگاه آباء و اجدادی خود رفت و در انبوه مشکلات یتیمی و فقر و تنگدستی قرار گرفت. تنها چیزی که مایه دلگرمی وی بود، فضل و دانش اجدادش بود، که در او شوق و عشق عجیبی به تحصیل علم بوجود آورده بود و به همین دلیل وطن اصلی خود یعنی زواره را ترک نمود و به اصفهان مراجعت کرد و در مدرسه کاسه گران اصفهان مشغول تحصیل علوم دینی شد.

میرزا ابوالحسن جلوه هوش و استعداد سرشاری داشت و به خصوص شیفته کسب اطلاعات در علوم عقلی بود. وی مقدمات علوم الهی را نزد استاد حسن حکیم و سپس حکومت، عرفان و الهیات را نزد ملا عبدالجواد خراسانی آموخت. او علاوه بر تحصیل گاهی هم شعر می‌سرود، ولی به تدریج متوجه شد، که سرودن شعر، مانع پیشرفت تحصیلاتش می‌شود، لذا شعر و شاعری را رها کرد و تمام وقت خود را صرف مطالعه و مباحثه نمود، به طوری که لحظه‌ای از تحقیق و بحث علمی غفلت نمی‌کرد.

میرزا ابوالحسن جلوه اگرچه با فقر و ناداری دست به گریبان بود و در دوران نوجوانی یتیم شد، اما وی مشکلات را پذیرا گردید و سختی‌ها را تحمل کرد و در راه کسب علم و فضیلت بی وقفه جدیت و تلاش نمود، تا به مقام والائی از علم و معنویت دست یافت.

طلاب باهوش و خوش استعداد پیوسته با وی در ارتباط بودند و با تشکیل جلسات بحث و گفتگوی علمی، از وجود او بهره می‌بردند.

شرائط نامساعد اجتماعی از یک طرف و فقر و تنگدستی شدید از سوی دیگر، او را ناچار ساخت که در سال ۱۲۷۳ هجری قمری به تهران عزیمت نماید.

وی در تهران خانه‌ای برای سکونت نداشت و همواره در مدرسه دارالشفاء در حجره محقری زندگی می‌کرد.

در این مدرسه بود، که آثار نبوغ و اندیشه درخشان وی نمایان گشت و مورد توجه اهل فضل و دانش قرار گرفت و شیفتگان و تشنگان علوم الهی پروانه‌وار دور شمع وجودش گرد آمدند و از اندیشه‌های بلند او در باب حکمت و فلسفه بهره‌ها بردند. حوزه تدریس این عالم ربانی بسیار مرتب و منظم بود و همواره حدود صد نفر از فضلاء از جلسه درس او استفاده می‌کردند.

حکیم و فیلسوف میرزا ابوالحسن جلوه، زائیده رنج‌ها و سختی‌ها بود و مشکلات و آوارگی‌ها او را همانند پولادی آبدیده، انسانی وارسته و استادی شایسته گردانیده بود و تلاش علمی، روحیه عرفانی و زندگی معنوی اش، او را به یک عنصر نورانی و یک عالم روحانی و تکامل یافته درآورده بود.

مقام علمی و معنوی این استاد فرزانه، آن چنان رفیع بود، که علماء و دانشمندان بزرگ و گاهی ناصرالدین شاه فاجار و سایر مقامات حکومت وقت در مدرسه دارالشفاء به دیدار او می‌رفتند و با این شخصیت برجسته و بزرگ علمی و معنوی ملاقات می‌نمودند.

حکیم با اینکه با ارکان ملت و رجال دولت، الفت داشت، در عین حال رعایت قناعت و زندگی زاهدانه را شیوه خود قرار داده بود و هرگز حاضر نبود، دانش و معنویت خویش را با زخارف فریبنده و مظاهر مادی دنیوی معامله کند. او طبعی منیع داشت و از آشنا و بیگانه هرگز تمنائی نکرد.

این فیلسوف سترک قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری، هرگز اسیر غرور و خودخواهی نشد و پیوسته در برابر همگان خضوع و فروتنی عملی داشت و همواره یار محرومان بود. کمتر حرف می‌زد و به ندرت داد سخن سر می‌داد و بیشتر سکوت می‌نمود و در فکر و اندیشه به سر می‌برد.

در زمان ناصرالدین شاه قاجار، بین حکماء و فقهاء، بر سر مسائل علمی اختلاف نظری پیش آمد، سردسته فقهاء میرزا حسن آشتیانی و بزرگ حکماء ابوالحسن جلوه بودند. قرار شد جلسه‌ای تشکیل شود و موضوع مورد اختلاف را با بحث و گفتگو حل کنند، اما بحث به سر و صدای زیادی کشید و در این میان حکیم جلوه، کمتر سخن می‌گفت و گاهی اصلاً ساکت و خاموش می‌ماند. پسر میرزا حسن آشتیانی از حکیم جلوه سوال کرد:

چرا خاموش نشستهای؟

حکیم جلوه بدون تأمل، این شعر را خواند:

این دیگ زخامی است، که در جوش و خروش است چون پخته شد و لذت دم برد خاموش است

حکیم جلوه در رشته‌های مختلف تدریس داشت و شاگردان فراوانی را پرورش داد و مرجع طلاب و ملجا محققین و دانشمندان بود.

هر که با او مصاحبت می کرد، شیفته خلق و خوی نیکو، همت عالی و طبع متعالی وی می گشت و پیوندی عاطفی با حکیم جلوه برقرار می کرد و به مقام علمی و معنوی او ارادت می ورزید.

حکیم جلوه، بر کتاب شرح هدایه میبیدی، مبدا و معاد و اسفار ملاصدرا شرح و حاشیه نگاشت.

مثنوی مولوی را تصحیح کرد و رساله ای درباره ترکیب و احکام آن تالیف نمود.

اشعار حکیم جلوه با مقدمه آقای سهیلی خوانساری در سال ۱۳۴۸ هجری قمری انتشار یافت و دیوان وی که مجموعه ای از قصیده های توحیدی، مسائل بقاء نفس، اثبات واجب و معاد، مدح پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) می باشد، چاپ و منتشر گردیده است.

حکیم ابوالحسن جلوه که همانند ستاره پرفروغی در آسمان علم و حکمت درخشید و آثار علمی و شاگردان فراوانی از خود به یادگار گذاشت. سرانجام در شب جمعه ششم ذی قعدة سال ۱۳۱۴ هجری قمری، در سن هفتاد و شش سالگی زندگی را بدرود گفت و در جوار قبر شیخ صدوق، علی بن بابویه قمی مدفون گردید. - تاریخ اردستان، ج ۲، ص ۳۳۴؛ هدیه الاحباب، ص ۱۵. ?

حکیم سبزواری

حاج ملا هادی سبزواری متخلص به اسرار در سال ۱۲۱۲ هجری در سبزوار متولد شد، در حدود هفت هشت سالگی آموزش صرف و نحو را شروع کرد.

ده سال داشت که پدرش برای انجام مناسک حج، به مکه رفت و هنگام بازگشت از سفر حج در بین راه در شیراز بیمار شد و در همان شهر فوت نمود.

با اینکه مرگ پدر مشکلات و معضلات زیادی را برای این کودک ایجاد کرده بود، اما فقدان پدر مانع پیشرفت تحصیلی او نشد و ملا هادی با تمامی توان در راه کسب علم و دانش تلاش کرد و پس از مدتی به مشهد مقدس عزیمت نمود و نزد استاد ملا حسین سبزواری به تحصیل اصول، فقه و درسهای عربی پرداخت.

در سن بیست سالگی به اصفهان رفت و در حوزه علمیه ملا محمد اسماعیل اصفهانی و ملا علی نوری حکیمان نامدار و مشهور آن زمان، به تحصیل علم حکمت پرداخت. در مدت هشت سال اقامت در اصفهان، تمام وقت به تحصیل و مطالعه اشتغال داشت به طوری که جز درس خواندن همه چیز را فراموش می‌کرد.

در شرح زندگی این حکیم بزرگ نوشته‌اند: در همان روزهای جوانی که وی در اصفهان به تحصیل مشغول بود، از وطن برایش نامه‌هایی می‌آمد، ولی حکیم هیچیک از نامه‌ها را باز نمی‌کرد، که مبادا در آنها خبر ناگواری باشد و سبب حواس پرتی و مانع تحصیل او شود، تا پس از پایان تحصیل که می‌خواست به وطن برگردد، آنها را باز کرد، در یکی از نامه‌ها خبر درگذشت یکی از آشنایان را یافت، این بود که شکر خدای را بجای آورد، که چه خوب شد زودتر از آن خبر ناگوار مطلع نشده تا سبب لطمه به تحصیل او شود. - تاریخ فلاسفه اسلام، ج ۲، ص ۱۵۳. ?

سپس به مشهد مقدس بازگشت و در یکی از حوزه‌های علمی آن شهر، به مدت پنج سال، به تدریس فقه و اصول و حکمت اشتغال ورزید.

بعد عازم سفر حج بیت الله الحرام شد، پس از بازگشت از سفر حج به سبزوار رفت و در آن شهر اقامت نمود. ملا هادی سبزواری تا آخر عمر در سبزوار بود و به مطالعه، تحقیق، تدریس طلاب علوم دینی و تالیف اشتغال داشت.

آثار حکیم حاج ملا هادی سبزواری عبارتند از:

۱ - حواشی بر اسفار اربعه آخوند ملاصدرا.

۲ - حواشی بر کتاب: الشواهد الربوبیه.

۳ - حواشی بر کتاب: مبدا و معاد ملاصدرا.

۴ - حواشی بر کتاب: مفاتیح الغیب ملاصدرا.

۵ - شرح مثنوی، مولا جلال الدین رومی.

۶ - تالیف کتاب: اسرارالحکم، که حاوی اسرار عبادات است.

۷ - شرح اسماء که بر اساس آیات قرآن کریم اسماء الهی را شرح داده است.

۸ - شرح منظومه. این کتاب یک دوره علم منطق و فلسفه است، حکیم آن را در اوائل جوانی خود نوشته و منتخبی از کتاب

اسفار و سایر آثار ملاصدرا؛ ب\$ است. این کتاب از تاریخ تالیف تاکنون جزو متون درسی حوزه‌های علمیه می‌باشد.

این کتاب چون از کتابهای مهم درسی است، بیش از سایر آثار حکیم سبزواری به چاپ رسیده و فلاسفه و حکمای بزرگی بر آن شرح و حاشیه نوشته‌اند.

برخی از شارحین و حاشیه‌های منظومه بدین قرار است:

۱ - استاد بزرگ، میرزا ابوالحسن شعرانی.

۲ - دانشمند نامدار ایزوتسو استاد دانشگاه مک گیل و سایر دانشگاههای معتبر، شرح و حواشی و مقدمه‌ای بر این کتاب نوشته و به مناسبت صدمین سال درگذشت حکیم حاج ملا هادی سبزواری، به انگلیسی چاپ شده است.

۳ - سید فاضل میلانی قسمت امور عامه شرح منظومه را با حواشی خود حاجی و تعلیقه‌های شیخ محمد تقی آملی، چاپ کرده است.

۴ - استاد شهید مرتضی مطهری نیز شرح منظومه حکیم سبزواری را در دو مرحله خلاصه و مبسوط شرح داده، و هر دوره، در دو جلد چاپ شده است.

۵ - استاد زین الدین (جعفر) زاهدی، منظومه را در سه جلد و ۱۹۳۰ صفحه به فارسی شرح نموده است.

۶ - استاد سید محمد جواد ذهنی تهرانی نیز، منظومه را تحت عنوان: فصول الحکمه، در سه جلد و ۱۲۰۰ صفحه شرح و تفسیر کرده است.

اثر دیگر حکیم سبزواری رسائل است، که از یازده قسمت از سوالهای دانشمندان و پاسخ به آنها از سوی حکیم سبزواری تشکیل یافته، و استاد و حکیم بزرگ، سید جلال الدین آشتیانی آنرا تصحیح کرده، مقدمه نوشته و در سال ۱۳۷۰ هجری شمسی به چاپ رسانده است.

این حکیم بزرگ، در زمینه فقه و اصول و رجال هم تدریس و آثاری داشته، که متأسفانه روی آنها کاری صورت نگرفته و اقدام به چاپ نشده است!

خصوصیات اخلاقی حکیم سبزواری را اینطور نوشته‌اند:

۱ - مطالعه و تلاش پیوسته علمی.

۲ - به هدر ندادن وقت و حداکثر استفاده از آن.

۳ - پرهیز از نام و عنوان و مظاهر دنیایی.

۴ - خودداری از بند و بسته‌های معمول دنیایی.

۵ - انتخاب زهد و ساده زیستی.

۶ - تامین زندگی از دارایی شخصی و ملک موروثی خود.

۷ - خودداری از نزدیک شدن به حکومتها برای بهره برداری مادی و اندوختن مال و ثروت.

۸ - مراقبت از اینکه فرزندان از عنوان او استفاده نکنند و به جان و مال مردم نیفتند و از این ناحیه سوء استفاده و فساد ناشی نگردد.

۹ - استفاده از دعاها و ذکرهایی که از ناحیه ائمه اطهار وارد شده و شیوه حکماء و فقهاء بزرگ هم در مورد ریاضت، بر آن استوار بوده است.

۱۰ - حکیم سبزواری در مشرب عرفان پیرو ملاصدرا و میرداماد و عرفای دیگری بود، که در شیوه عرفانی خود در چارچوبه شرع و احادیث اهل بیت (ع) حرکت می کردند. - مقدمه رسائل حکیم سبزواری، ص ۲۰۴ - ۱۰۰. ؟

این عالم گرانقدر علاوه بر مراتب علمی و عملی و اخلاقی، در سرودن شعر به زبان های عربی و فارسی نیز طبعی روان و شیوا داشت و آثار گرانبهائی از خود به یادگار گذاشت. دیوان شعر اسرار سبزواری مشتمل بر غزلیات، ترجیع بند، رباعیات و ساقی نامه می باشد و تاکنون چندین مرتبه تجدید چاپ و منتشر گردیده است.

سرانجام حکیم سبزواری در سال ۱۲۸۹ هجری در سبزوار، در ۷۷ سالگی بدرود حیات گفت و در همین شهر مدفون گردید. - فرهنگ شاعران زبان پارسی، ص ۴۲؛ تاریخ فلاسفه ایران، ج ۲، ص ۱۵۵. ؟

رابرت هوک

رابرت هوک، فیزیکدان شهیر انگلیسی روز هیجدهم ژوئیه سال ۱۶۳۵ میلادی در دهکده فرش واتر واقع در ساحل جنوبی انگلیس چشم به جهان گشود.

پدرش کشیش همان محل بود و در خانه کوچکی زندگی می کرد. هوک از بدو تولد بسیار ضعیف و لاغر بود و چنانچه از یادداشت های دوران جوانی او بدست می آید، کمتر غذایی به مزاجش سازگار بود، به علت التهاب سینوس های پیشانی اش، همواره سردرد و سرگیجه داشت، دائما مبتلاء به زکام بود و از این بیماری به شدت رنج می برد، شب ها نمی توانست بخوابد و

اگر هم ساعتی می‌خوابید، در خواب با رویاهای ترسناک و کابوس‌های وحشتناکی دست به گریبان می‌شد و درد و بی‌خوابی سبب تندخویی و بی‌حوصلگی هوک و در نتیجه باعث گله و شکایت دیگران و رنجش دوستانش می‌گردید.

علاوه بر این، هوک از جمال و زیبایی بهره‌ای نداشت، دماغش بسیار بزرگ و دهانش گشاد بود و قیافه مضحک او هر بیننده‌ای را از آینده وی ناامید می‌ساخت!

هوک سیزده ساله بود، که پدرش را از دست داد. او پس از مرگ پدر به لندن رفت و به عنوان شاگرد، پیش سر پیتز للی یکی از نقاشان معروف مشغول به کار شد، اما بوی رنگ‌های نقاشی، سردرد او را افزایش داد، ناچار نقاشی را ترک کرد و وارد مدرسه شهر وست مینستر شد. طولی نکشید که مورد توجه دکتر بوسیای استاد مدرسه قرار گرفت و بوسیای یار و همدم زندگی او شد. با آموختن هندسه و آشنایی جزئی با زبان‌های لاتینی و یونانی در ۱۸ سالگی وارد دانشگاه عجیب او در حکاکی روی چوب و فلز مورد توجه قرار گرفت و با آشنایی به موزیک، به عنوان آوازه خوان در دانشکده کرایست چرچ دانشگاه آکسفورد مشغول به کار شد.

هوک در این دانشکده، پیش خدمت شخصی به نام گودمن بود و با پولی که از پیش خدمتی و آوازخوانی به دست می‌آورد، زندگی خود را اداره می‌کرد.

در دانشگاه آکسفورد، عده معدودی از جوانان با استعداد، که علاقه خاصی به علوم آزمایشگاهی داشتند، دست به یک رشته مطالعات تازه‌ای زدند.

رابرت بویل جزء گروه فوق بود، که در زندگی هوک تاثیر فراوانی داشت. ولی هفت سال از هوک بزرگتر بود و مال و ثروت زیادی در اختیار داشت.

رابرت بویل در سال ۱۶۵۵ هوک را که هنوز محصل بود، به عنوان معاون آزمایشگاه خود استخدام کرد.

هوک در این آزمایشگاه، پمپ باد را اختراع نمود. در سال ۱۶۶۱ کتابی درباره خاصیت لوله‌های موئین و صعود مایعات در لوله‌های موئین نوشت و در این باره بررسی بیشتری نکرد، اما کتاب او مملو از نظریات تیز و دارای روح آزمایش بود.

هوک دریافت که حرکت اجسام ریز، روی سطح مایعات و بالارفتن نفت از فتیله چراغ و حرکت شیر خام و پرورده ذرختان بر اثر خاصیت لوله‌های موئین است.

در سال ۱۶۶۲ هنگامی که انجمن سلطنتی امتیاز خود را دریافت کرد، هوک را به عنوان کتابدار و متصدی انجمن استخدام نمود. در اینجا هوک اجازه داشت فقط هر هفته هنگامی که انجمن تشکیل می‌شود، چهار آزمایش مهم انجام دهد.

او در سال ۱۶۶۵ کتابی درباره میکروگرافیا نوشت، این کتاب باعث شد که نام هوک جزء علماء بزرگ در تاریخ علوم ثبت گردد. کتاب او در انجمن‌های علمی انگلستان مورد توجه خاصی قرار گرفت و بعدها اسم هوک جزء دانشمندان مطالعه میکروسکپی بیولوژی ثبت گردید.

هوک با میکروسکوپی که اختراع کرده بود، پس از مطالعات زیادی، شرحی درباره چشم مرکب مگس و دگردیسی حشرات و ساختمان پر پرندگان نوشت.

وی در شرح ساختمان چوب پنبه برای اولین بار لغت سل به معنای سلول را به کار برد و آن را کوچک‌ترین جزء چوب پنبه نامید.

هوک به وسیله میکروسکوپ نه تنها در دنیای موجودات جاندار مطالعات فراوانی نمود، بلکه روی ساختمان اجسام جامد نیز مطالعه کرد. و اشکال مختلف بلورهای برف را تشریح و نقاشی نمود. با کمک آن دستگاه بیش از ۶۰ نوع اشیاء را مشاهده می‌نمود.

او در تمامی رشته‌های علوم، آزمایش‌های دقیقی داشت. اولین دستگاه سنجش نور در مایعات و هم چنین اولین بارومتر یا هواسنج چرخی و غلظت سنج الکلی و اولین رطوبت سنج را اختراع کرد.

هوک اولین کسی بود که درجه صفر میزان الحرارة را نقطه انجماد آب قرار داد. او بنیانگذار علوم مربوط به آثار جوی بود. تئوری مکانیکی گرما و حرارت را تشریح کرد و ثابت نمود که:

اجسام بدون وجود هوا نمی‌سوزند.

هوک پس از آزمایش در ساختمان بلورهای کوارتز در داخل سنگ چخماق نتیجه گرفت، که ساختمان اجسام از بلورهای مخصوص و به اشکال مختلف تشکیل شده‌اند و بدینوسیله تفاوت فلزات و نمک‌ها را مشخص کرد.

طاعون کبیر در سال ۱۶۶۵ و آتش سوزی بزرگ در سال ۱۶۶۶ نصف بیشتر لندن و اهالی این شهر را از بین برد. هوک به کمک کریستوفر ورورن در آبادی شهر لندن کوشید و یک هفته بعد از حریق، نقشه جدیدی برای ساختن لندن، که شکل یک مثلث بود، پیشنهاد کرد.

نقشه شهرسازی هوک بعدها برای احداث ساختمان‌های نیویورک بکار رفت.

در سال ۱۶۷۴ هوک کتابی درباره ستارگان و فاصله آنها نوشت و برای مشاهده آنها اولین تلسکوپ را اختراع کرد.

مشهورترین اختراع هوک، اختراع پاندول ساعت و تنظیم کار عقربه‌های ساخت مچی بوسیله فتر بود. او پس از چند سال رقااص ساعت را اختراع کرد.

در سال ۱۶۷۷ الدینبرگ منشی انجمن سلطنتی مرد و هوک به جای او منصوب شد. هوک در زمان اشتغال در انجمن، چندین بار با نیوتن مکاتبه نمود و درباره کشف علوم، با وی اشتراک مساعی کرد.

در سال ۱۶۸۲ هوک انجمن سلطنتی را ترک نمود.

در سال ۱۶۸۷ پسر برادرش که سال‌های متمادی با او زندگی می‌کرد، فوت شد و این واقعه، یک تشنج شدید برای هوک بود. بعد از گذشت یکی دو سال از این واقعه، هوک سلامت خود را از دست داد و در سوم مارس سال ۱۷۰۳ میلادی و در ۶۸ سالگی در لندن درگذشت.

دو سال بعد از مرگ هوک، نسخه‌هایی از کارهای علمی او که در حدود چهارصد هزار لغت بود، پیدا شد.

این یادداشت‌ها باعث شد که نام وی در زمره دانشمندان بزرگ در تاریخ علوم جاودان بماند.

اگر چه هوک، بررسی‌های علمی و تحقیقات خود را به حد کمال نرسانید، ولی با فعالیت‌ها و تلاش‌های مداوم و

خستگی‌ناپذیر خود توانست، کلیه تئوری‌های علمی را در اختیار علماء و دانشمندان بعد از خود قرار دهد.

ل - ت - مور در شرح حالی که برای نیوتن نوشته، چنین متذکر می‌شود: بهتر بود که نیوتن در اوج شهرت و معروفیت خود،

گذشت بیشتری از خود نشان می‌داد، و نسبت به هوک، یعنی این مغز متفکر و روح بزرگی که در زندان تن رنجور محبوس

بود، محبت بیشتری می‌ورزید!

بدین ترتیب رابرت هوک فیزیکدان معروف انگلیسی، با به جای گذاشتن دهها اکتشاف عظیم علمی، به خاطر اخلاق تند و

خشن خود، مظلومانه و بدون مقبره مشخصی به آغوش خاک آرمید. - دانشمندان بزرگ جهان علم، ص ۷۳. ?

زید بن حارثه

زید بن حارثه از یاران بزرگ و ممتاز رسول خدا بود، که در همه جا مخصوصا در مواقع سخت و خطرناک پروانه وار شمع

وجود پیامبر (ص) را طواف می‌کرد.

داستان کودکی زید داستان زیبا و شنیدنی است، او در روزگار کودکی به همراه مادر خود سعدی برای دیدار بستگانش به سوی قبیله ثعلبه بن عامر می‌رفتند که قبیله بنی قین قبیله مادری زید را مورد هجوم و غارت قرار دادند و زید به اسارت دشمن درآمد.

مهاجمین به همراه اموال و افراد به اسارت گرفته، زید را هم به بازار عکاظ مکه بردند و آنطور که شیوه معمول آن روز بود، او را به عنوان برده به فروش رساندند!

حکیم بن حزام زید را خریداری کرد و برای خدمتگزاری در اختیار خدیجه همسر رسول خدا قرار داد و خدیجه او را به رسول خدا هدیه کرد و زید همنشینی و خدمتگزاری پیامبر (ص) را عهده دار شد.

وقتی پیامبر (ص) از مکه برای یک سفر تبلیغی به طائف رفت زید که نوجوانی شده بود به عنوان محافظ همراه آن حضرت بود و آنگاه که دشمنان رسول گرامی اسلام را مورد حمله قرار دادند، او خود را مانند سپر قرار داده بود، سنگها به بدن او می‌خورد و او از وجود نازنین پیامبر (ص) دفاع می‌کرد.

زید نوجوان به رسول خدا (ص) انس و علاقه زیادی پیدا کرده بود، بهمین دلیل وقتی پدر و عموی او برای یافتن و بردن او به مکه آمدند، نزد ابوطالب رفتند تا فرزند خود را که در خدمت رسول خدا بود تحویل بگیرند. پیغمبر (ص) هم او را آزاد گذاشت تا چنانچه خود بخواهد همراه پدر و عموی او به خانواده خود ملحق شود. اما با کمال تعجب مشاهده کردند زید حاضر نیست از کنار پیامبر (ص) جدا شود! پدر زید گفت:

وای به حال تو، بردگی را بر آزادی ترجیح می‌دهی؟ و حاضر نیستی به خانواده خود بازگردی؟

زید گفت: همینطور است، آنچه من از این شخص دیده‌ام بر همه چیز ترجیح دارد و به هیچ شکلی حاضر نیستم از حضور پیامبر (ص) دست بردارم.

پدر و عموی زید هم بسیار ناراحت شدند، از او قطع رابطه فرزندی کردند و رفتند، ولی ارتباط و محبوبیت او در نزد پیامبر (ص) آنقدر قوی و صمیمی شد که او را زید فرزند محمد (ص) می‌نامیدند، اما آیه قرآن نازل شد که: فرزندان را به نام پدران آنان بخوانید. - سوره احزاب، آیه ۵. ؟

زید که سومین مسلمان صدر اسلام است، هم چنان بزرگ می‌شد و خدمات او به پیامبر (ص) و اسلام گسترش می‌یافت و آنگاه که مسلمانان به خاطر نداشتن امنیت از مکه به مدینه هجرت کردند، او نیز به مدینه آمد و در هر نوبتی که اسلام و

کشور مسلمانان مورد هجوم دشمن واقع می‌شد و پیامبر اسلام ناچار می‌شد دفاع انجام دهد، زید هم در هر جبهه‌ای برای حمایت از پیغمبر (ص) شرکت می‌کرد.

جنگهایی که زید در آنها شرکت داشته و در چند مورد هم فرمانده سپاه اسلام بوده، عبارتند از:

۱ - جنگ قرده جمادی الاخر سال سوم هجرت.

۲ - جنگ خندق شوال سال پنجم هجرت.

۳ - جموم، ربیع الاول سال ششم هجرت.

۴ - عیص، جمادی الاول سال ششم هجرت.

۵ - حسمی، جمادی الاخر سال ششم هجرت.

۶ - جنگ طرف جمادی الاخر سال ششم هجرت.

۷ - جنگ مدین رجب سال ششم هجرت.

۸ - جنگ ام قرنه رجب سال ششم هجرت.

۹ - جنگ مریسیع شعبان سال ششم هجرت.

۱۰ - جنگ وادی القری رمضان سال ششم هجرت.

۱۱ - جنگ موته جمادی الاول سال هشتم هجرت.

وضع ایمان و شجاعت زید تا آنجا بلند و شکوهمند گردیده بود، که آنطوری که تاریخ گواهی می‌دهد، او در جنگهای: قرده،

جموم، عیص، حسمی، طرف، وادی القری، مدین و جنگ ام قرنه از سوی پیامبر (ص) فرماندهی ارتش اسلام را به عهده

داشت و پیشرفتهای و پیروزیهای چشمگیری برای گسترش این آیین آسمانی به وجود آورده است.

زید از یاران فداکار پیامبر گرامی اسلام بود، و نسبت به سایر رجال اسلام و صحابه آن حضرت دو خصوصیت منحصر به فرد

داشت:

۱ - غیر از نام پیامبران و نام پیامبر اسلام، از میان مسلمانان و یاران پیغمبر (ص) تنها کسی که نام او در قرآن کریم آمده

زید است. - سوره احزاب، آیه ۳۷. ?

۲ - زید، فرزندی به نام اسامه پرورش داد، که خدمات زیادی به پیامبر (ص) و اسلام نموده است.

وقتی هم رسول ارجمند اسلام در جنگ مریسیع شرکت نمود، زید بن حارثه را به جانشینی خود و حکومت بر مدینه قرار داد.

سرانجام این مرد بزرگ و مجاهد کم نظیر مسلمان در جنگ موته که فرماندهی ارتش اسلام را هم به عهده داشت، جمادی الاول سال هشتم هجرت شربت شهادت نوشید. - اسدالغایه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۲۲۷. ?

زید بن ثابت

زید بن ثابت، از پدری به نام ضحاک و مادری به نام نوار در مدینه به دنیا آمد.

وقتی رسول خدا (ص) به مدینه هجرت کرد، او یازده سال داشت، و آن گاه که پدرش در جنگ بعثت کشته شد، او چهارده ساله شده بود.

زید کودک تازه مسلمانی بود، که در عین خردسالی، در برابر دستورهای پیامبر اسلام سر تا پا گوش و اطاعت بود. وقتی شهر مدینه مرکز جدید اسلام در مخاطره گروههای دشمن قرار گرفت، پیامبر و همه مسلمانان تصمیم گرفتند اطراف شهر خندق بکنند تا از نفوذ دشمن به داخل شهر جلوگیری به عمل آید.

همه مسلمانان برای کندن خندق شرکت کردند، خود پیامبر (ص) نیز شرکت داشت و هر کسی مقداری از زمینی را که سهمیه او تعیین گردیده بود، با تمام توان و با هر وسیله ممکن گودال می کرد. زید هم که در جنگ خندق - سال پنجم هجرت - شانزده ساله شده بود، برای همکاری با مسلمانان حضور یافته بود، اما چون قدرت کلنگ زدن نداشت، خاکهایی را که دیگران کنده بودند از گودال بیرون می ریخت. پیغمبر (ص) یا مشاهده تلاش زید خرسند گردید و فرمود: زید خوب پسری است.

البته قبل آن هم زید ایمان و ارادت خود را به پیامبر (ص) نشان داد بود، در همان روزهای ورود رسول خدا به مدینه و استقرار در خانه ابو ایوب انصاری اولین کسی بود که برای آن حضرت هدیه برد، زید بود. زید می گوید:

مادرم یک سینی را از نان و روغن پر کرد و من آن را برای پیامبر بردم و حضرتش برایم دعا کرد.

صداقت و درستکاری زید در پیشگاه پیامبر تا آنجا رسید، که پس از امام علی (ع) او دبیر پیغمبر (ص) و نویسنده وحی بود و حتی نامه های محرمانه رسول خدا را هم او می نوشت.

زید می گوید: رسول خدا فرمود:

نامه هایی برای من می آید، که دوست نمی دارم هر کسی آن را بخواند، آیا می توانی عبری بیاموزی؟ من این کار را قبول کردم و در مدت هفده شبانه روز زبان عبری فرا گرفتم.

زید، علاوه بر نویسندگی برای پیامبر (ص) در حسابداری و ریاضیات هم وارد بود، به همین جهت از سوی رسول خدا مأموریت یافت حساب و تقسیم غنائم جنگهای: حنین و خیبر را انجام دهد. علم و دانش زید هم در سطح بالایی بود و او اخبار و احادیث زیادی از پیامبر (ص) بازگو کرده است.

مقام علمی و دانش و آگاهی زید به احکام اسلام در میان مسلمانان در آنچنان مرتبه بالایی بود، که هرگاه می خواست سوار مرکبی شود، ابن عباس که هرسال برای او رکاب می گرفت و می گفت: با عالمان و دانشمندان باید اینگونه رفتار نمود و احترام آنها را حفظ کرد.

زید، در سال نهم هجرت در جنگ تبوک که رومیان علیه مسلمانان راه انداخته بودند شرکت داشت و از یاران مجاهد پیامبر (ص) محسوب می شد، حتی در همان جنگ پرچم قبیله بنی مالک را که در دست عماره بن حزم بود رسول خدا آن را گرفت و به دست زید داد، عماره ناراحت شد و گفت:

مگر از من خطا و لغزشی سر زده است؟

رسول خدا (ص) فرمود: نه، بلکه قرآن حق تقدم دارد و زید از تو بیشتر قرآن حفظ کرده است.

زید بن ثابت به سال ۵۴ هجری در ۶۵ سالگی در مدینه وفات کرد.

سید رضا موسوی هندی - اسدالغایه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۲۳۳. ؟

هشتم ذی قعدة سال ۱۲۹۰ هجری قمری، سید رضا موسوی هندی، در نجف اشرف به دنیا آمد.

سید رضا یک برادر بزرگتر بنام سید باقر و یک برادر کوچکتر از خود بنام سید هاشم داشت، اما آن روزی که سه برادر به همراه پدر خود نجف اشرف را ترک می گفتند، سید رضا هشت سال بیشتر نداشت.

آنان همه در سال ۱۲۹۸ به شهر سامرا رفته بودند، تا از حوزه درسی عالم بزرگ و معروف آیت الله میرزا محمدحسن شیرازی استفاده کنند، همگی در مجلس درس آن استاد حضور یافتند، اما سید رضا هنوز دوره های مقدماتی و ادبی را نخوانده بود و به آن حد نرسیده بود که بتواند از درس خارج استاد استفاده کند.

بدین جهت پدرش توضیح داد:

این پسر یک کودک باهوش و استثنایی است، در مدت کمی قرآن را آموخته است و از درک و استعداد بالائی برخوردار می‌باشد. استاد نگاه عمیقی به سید رضا انداخت و این حدیث پیامبر را خواند:

علم نوری است که خداوند آن را در قلب هر کس اراده فرماید، جایگزین می‌گرداند. سپس کودک را با لحن پرجاذبه‌ای مورد تشویق و تقدیر - منیه المرید، ص ۵۳. ? قرار داد.

سید رضا مدت سیزده سال در سامرا تحصیل علم کرد و ادبیات و علوم مقدمات را آموخت و در سال ۱۳۱۱ برای ادامه تحصیل و تدریس به نجف اشرف بازگشت. او به رشته‌های علم فقه و اصول علاقه زیادی داشت و به آن اهمیت زیاد می‌داد، اما در ضمن به شعر و ادب و علم بیان و حفظ و سرودن شعر هم می‌پرداخت.

در زمینه تهذیب نفس و خودسازی اخلاقی دوره‌هایی را گذرانید و به مقام معنوی و روحانی بلندی دست یافت. اما آنچه بیشتر موجب شهرت و بلندنامی او گردید، تسلط و مهارت او در بلاغت و ادبیات بود، که در سرودن قصیده‌های جذاب و مرثیه‌های حماسی نمودار می‌گشت، گویندگان آن را حفظ می‌کردند و در مجالس و محافل می‌خواندند.

سید رضا حدود چهل سال با ادیبان معروفی چون سید جعفر حلی، شیخ محمدجواد شبیبی، شیخ هادی کاشف الغطاء و شیخ محمد سماوی و شاعران دیگر ارتباط داشت، با آنان همنشینی و محافل شعری و ادبی برگزار می‌کرد.

کار شعر و ادب سید رضا اوج و اعتلاء بلندی یافت، تا آنجا که وی را از بزرگترین پایه گزاران نهضت ادب عربی در آغاز قرن بیستم میلادی دانسته‌اند، او در طول نیم قرن یکی از چهره‌های درخشان شعر عراق شمرده می‌شد و چیزی که بر شهرت او افزود نامه‌ای بود که وی آن را برای شیخ رضا اصفهانی نوشت، این نامه که از چهارده سطر تشکیل می‌شد مهارت و ذوق

فوق العاده‌ای در آن بکار گرفته شده بود، به طوری که آن را هم به صورت شعر و هم به صورت نثر می‌توان خواند!

پس از این هنرمندی عظمت اشعار او در عراق آنقدر بالا گرفت، که قصیده‌ها؛ جج، و مدایح و مرثیه‌های او را خطباء و ادباء و طلاب و نیز کودکان و نوجوانان قبل از اینکه چاپ شود، دستنویس می‌کردند، حفظ می‌نمودند و سینه به سینه به دیگران منتقل می‌کردند و در همه مجالس و محافل دینی قرائت می‌گردید و مورد توجه همگان قرار می‌گرفت.

سید رضا هندی به خاطر سرودن قصائد ناب خود، شهرت و عظمت بلندی یافته بود، اما او از لحاظ فضائل اخلاقی چنان آراسته و متواضع بود، که هرگز به خصلت ناپسند تکبر و غرور آلوده نشد، منش بزرگوارانه‌ای داشت، با افراد عادی و روستایی رفت و آمد داشت و با افراد درس ناخوانده مدتها گفتگو می‌کرد و به ارشاد آنان همت می‌گماشت.

او کم سخن می‌گفت و بیشتر می‌اندیشید، و در عین نامساعد بودن وضع اقتصادی قناعت و کم توقعی را شیوه خود قرار داده و وضع ظاهری خود را مرتب و بزرگوارانه می‌آراست.

آنچه بیشتر مایه شهرت و شخصیت او گردید، قصیده کوثریه او بود و سبب سرودن این سروده پرحماسه هم این بود که شیخ عبد علی آل حاج منصور پاشا که احتمالا از شیوخ قبائل عرب بوده، بخاطر عشق و علاقه خود به علم و ادب، علماء و دانشمندان را به خانه خود دعوت می‌کرد و محفل علم و ادب تشکیل می‌داد.

در یکی از جلسہ‌ها سخن از شیخ کاظم ازری حکیم و شاعر بلندپایه عرب (۱۲۱۲ - ۱۱۴۳) به میان آمد، یکی از دانشمندان اظهار تاسف کرد که چرا اکنون کسی را نداریم که کار ازری را انجام دهد و جای او را بگیرد؟ سید رضا هم که در آنجا حضور داشت از آن اظهار تاسف ناراحت شد و از همانجا تصمیم گرفت جای حماسه ازری را پر کند.

سال ۱۳۳۵ هجری بود، سید رضا پس از پایان جلسه به خانه رفت و با فکر و اندیشه حساب شده‌ای تا به صبح بیدار ماند و هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که قصیده کوثریه را سرود و به پایان رسانید و سه روز بعد آن را در حضور جمعی از دانشمندان و اهل ادب خواند و همگان را مات و شگفت‌زده کرد! آن گاه خبر آفریده شدن چنین چکامه‌ای به گوش دیگران رسید، افراد برای تهیه آن مراجعه می‌کردند و قصیده آنقدر مورد توجه مردم واقع شد که یکی از روزنامه‌های نجف اقدام به چاپ آن نمود.

از تاریخ سرودن قصیده کوثریه اکنون ۷۹ سال می‌گذرد، اما هنوز در میان ادیبان و علاقمندان به خاندان پیامبر (ص) مخصوصا برای کسانی که با شعر و ادبیات عربی آشنایی دارند، این قصیده اصالت و ظرافت و جاذبه خود را حفظ کرده، و شاعران متعددی به ترجمه و تقلید و استقبال آن اقدام کرده‌اند.

این قصیده ارزشمند دارای ۵۴ بیت می‌باشد، مخاطب آن امام علی (ع) است، برخی هم آن را به شعر ترجمه کرده‌اند، اما به راستی ظرافتهای قالبی و معنوی آن را در اشعار فارسی نمی‌توان گنجانید. والی برای اینکه در اینجا از مضامین بلند آن قصیده بهره‌ای برده باشیم، ترجمه آزاد برخی از آن را می‌آوریم:

آیا این دندانهای فاصله دار توست، یا دانه گوهری است؟ آیا این شکر است یا شهد زلال آب دهان تو؟

به دندانهای شفاف تو بود که آفریدگار آن گفت: ما به تو کوثر دادیم.

آیا این خال است بر گونه ات، یا دانه مشکی است، که گل سرخ را با آن نقطه گذاشته‌ای؟

آیا آن خال بر گونه، سوده اسپند است، که بر منقل آتش افروخته‌ای قرار گرفته؟

هان ای عاشقان! این اسیر فتنه را دریابید، که دل به هوای آهوچه‌ای داده است، که چشمانی سیاه و درشت دارد. برای دلدادگی، سحرگاهان قبل از طلوع صبح برخیز، زیرا کامیابی زندگی از آن کسی است که سحرخیز باشد. من این شیوه را برگزیده‌ام، تو نیز اگر گناهکاری به راه من قدم گذار. من کارنامه‌ام را سیاه کرده‌ام، اما وکالت کار خود را به مولایم حیدر وا گذاشته‌ام. او در مصائب دنیا پناهگاه من است، و در قیامت نیز دستگیریم خواهد کرد. با مهر و محبت او همه نعمتها بر من تمام است و دامنه نعمتها بیش از آن اندازه است که بتوان به شماره آورد. آیا او که خود ساقی حوض کوثر است، مرا از نوشیدن آب کوثر جلوگیری می‌کند؟ آیا او از کنار سفره ایکه برای دارا و تهیدست گسترانیده شده، مرا خواهد راند؟ ای آنکه آثار عظمت آن امام را نمی‌پذیری، فضائل او انکار شدنی نیست. اگر از آن جهت که تاریخ روزگار را نمی‌شناسی و مقام بلند ابوالحسن را نادیده می‌انگاری، آثار او را در بدر و احد و خندق و خیبر به جوی.

در این جنگها چه کسی بود که دژهای کفر و الحاد را درهم فرو ریخت و آئین اسلام را آبادانی بخشید؟ عالم و شاعر بزرگ، سید رضا موسوی هندی، پنجشنبه ۲۲ جمادی الاول ۱۳۶۲ هجری قمری در حالی که میهمان سادات یکی از قبائل عرب بود در اثر سکت قلبی در ۷۲ سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد، جنازه‌اش را به نجف اشرف منتقل کردند، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی بر آن نماز خواند و در محله حویش نزدیک مسجد شیخ انصاری، در مقبره پدریش به خاک سپرده شد.

از این عالم ربانی آثار و کتابهای دیگر علمی هم به یادگار مانده است، که تعدادی از آن را می‌آوریم:

۱ - بلغه الراحل، پیرامون مسائل اعتقادی.

۲ - میزان العادل بین الحق و الباطل، درباره نبوت خاتم المرسلین (ص).

۳ - درر البحور، درباره عروض وقافیه.

۴ - الوافی فی شرح الکافی، در مورد عروض وقافیه.

۵ - تقریرات درس سید بحر العلوم، استاد او.

۶ - الرحله الحجازیه، سفرنامه حج او در سال ۱۳۴۷.

۷ - دیوان السید الموسوی الهندی، که در قم نیز تجدید چاپ شده است.

شیخ محمد خیابانی - چکامه کوثریه، ص ۳۷ - ۸؛ القصیده الکوثریه، ص ۴ - ۲.؟

به روی خرابه‌های دیروزی، باید عمارت فردا را برپا کرد.

این یکی از سخنان حکیمانه آزادیخواه بزرگ و مبارز نستوه ضد استعمار، شیخ محمد خیابانی است.

شیخ محمد خیابانی، فرزند حاجی عبدالمجید خامنه‌ای در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در قصبه خامنه، یکی از قصبه‌های مهم اورنگ از توابع تبریز، چشم به جهان گشود.

حاجی عبدالمجید پدر محمد در روسیه تجارت می‌کرد و حدود سی سال در پتروفسکی پایتخت داغستان اقامت داشت. محمد از همان روزهای کودکی در خامنه محل تولد خود به مکتبخانه سپرده شد، مقدمات و علوم و معارف معمول روز را فرا گرفت، بعد روانه روسیه شد و مدتی در حجره پدر خود به کسب و تجارت پرداخت و رموز کار و اقتصاد آن زمان را آموخت و پس از چندی باز به تبریز برگشت.

وی در تبریز مشغول تحصیل علوم دینی گردید و فقه و اصول را نزد مرحوم حجه الاسلام حاجی میرزا ابوالحسن مجتهد انگجی آموخت و از شاگردان خوش استعداد و سرشناس حوزه درس مجتهد انگجی مطرح گردید و در مدت کمی به خاطر استعداد سرشار، حافظه قوی و کوشش فراوان قریب الاجتهاد شد.

آن گاه عالم هیات و نجوم و حساب را از مرحوم میرزا عبدالعلی، منجم معروف فرا گرفت و در این علوم هم سرآمد شد و از دیگران گوی سبقت را ربود. زیرا وی می‌توانست مسائل مشکل و پیچیده هیات را به خوبی حل کند و حتی تقویمهای رقومی هم می‌نوشت و بالاخره در علم کلام و ادبیات و حکمت نیز به دانائی و مهارت زیادی رسید.

شیخ محمد خیابانی علاوه بر مقام بلند علم و دانش، در زهد، تقوی، و اخلاق و فضائل انسانی هم به مرتبه درخشانی رسیده بود، تا آنجا که در عین حالی که جوان بود، پس از فوت پدرزن خود حاجی سید حسین آقا پیشنماز خامنه، وی حدود چهار سال ظهرها در مسجد جامع و شبها و صبحها در مسجد کریمخان امامت جماعت می‌کرد، و با توجه به اینکه وی عالم زاهد و پرهیزگاری بود، بیش از هزار نفر در نماز جماعت او شرکت می‌کردند.

در سال ۱۳۲۴ رژیم حکومت ایران تغییر کرد و اصول حکومت شوروی در ایران برقرار شد، مرحوم خیابانی وارد یک زندگی سیاسی جدید شد و شروع به مقدمات دوره حیات سیاسی خود نمود، چون امام صادق (ع) فرموده است: هر کس سر از خواب بردارد و در فکر چاره جوئی مشکلات مسلمانان نباشد، مسلمان واقعی نیست. - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۴. ?

بدین جهت در روزهایی که قوای ارتجاع و لشکر محمد علی میرزا دورتادور شهر تبریز را محاصره کرده و آب و آذوقه را به روی اهالی شهر بسته بودند، مرحوم خیابانی تفنگ به دوش گذاشت و در سنگرها همراه مجاهدین به دفاع از مشروطیت و آزادی پرداخت.

هرگاه هم در مجاهدین سستی احساس می شد، خیابانی با نطقهای شیرین و سخنرانیهای مهیج در آنان روح امید می دمید و آنان را گرم و مقاوم می کرد.

این روحانی مجاهد در عین حالی که تفنگ بدوش گرفته بود و در سنگرها به دفاع می پرداخت، در انجمن ایالتی نیز عضویت فعال داشت تا اینکه سلطنت محمدعلی میرزا پایان یافت و انقلاب داخلی تا اندازه ای سپری شد، اعلامیه انتخابات مجلس دوم از سوی دولت جدید منتشر گردید و در آذربایجان هم انتخابات شروع شد.

شیخ محمد خیابانی بخاطر علم و دانش و روحیه قوی و بینش وسیعی که داشت، در میان مردم محبوبیت زیادی پیدا کرده بود، بدین جهت در دوره دوم قانونگذاری به سال ۱۳۲۷ هجری قمری با اکثریت آراء از سوی مردم آذربایجان به نمایندگی مجلس برگزیده شد و روانه تهران گردید.

در سال ۱۳۲۹ روسیه به ایران اولتیماتوم داد، ولی خیابانی و طرفداران آزادی خواه او در مقابل آن اعتراض کردند. وی در مجلس یک ساعت درباره ضررهای پذیرفتن اولتیماتوم روس سخنرانی کرد، اما دولت اولتیماتوم را پذیرفت و حتی مجلس را هم با زور سرنیزه بست، ولی شیخ محمد در خیابان سبزه میدان تهران بالای سکوئی رفت و علیه رفتار حکومت و اولتیماتوم دشمن در میان مردم یک سخنرانی آتشین ایراد کرد، حکومت او را به کاشان و قم تبعید کرد، ولی خیابانی خود روانه مشهد گردید.

مشهد هم تحت سیطره روس بود، بدین جهت خیابانی مصلحت در این دید که سرگرم کار و تجارت شود، در ضمن روی مسائل اجتماعی و سیاسی مطالعه کند و یاران خود را برای اقدامهای بعدی آماده نماید.

پس از انقلاب فوریه و سقوط دولت استبدادی روس، از آزادیخواهان آذربایجان دست بکار شدند، خیابانی حزب آزادی خود را پس از پنج سال تعطیلی تشکیل داد و روزنامه تجدد ارگان حزب خود را منتشر ساخت. در اواخر شعبان ۱۳۳۷ هجری قمری

ترکان عثمانی به بهانه تنبیه آشوری‌ها و آزاد ساختن ارومیه و سلماس وارد آذربایجان شدند، قسمتهای غرب و شمال آنجا را تصرف کردند و با یک ارتش دو هزار نفری وارد تبریز شدند، و در حالیکه ده هزار ایرانی در اثر گرسنگی و تنگدستی جان خود را از دست داده بودند، مهاجمین هم به غارت اموال و غله انبارهای مردم آذربایجان پرداختند، اما خیابانی و یاران او که از قبل توانسته بودند یک نیروی مسلح و منظم حدود پانصد نفری تشکیل بدهند، تا حدود زیادی تجاوز مهاجمین را مهار کردند و جان و مال مردم را حفظ نمودند.

در این گیرودار دردناک خیابانی و تعدادی از یاران او به دست ماموران عثمانی دستگیر و زندانی می‌شوند و کشور همچنان میدان تاخت و تاز دشمن مهاجم می‌ماند.

در دوره چهارم مجلس، خیابانی و یاران حزب آزادیخواه او شش کرسی مجلس را احراز می‌کنند، در برابر قرارداد استعماری و ثوق الدوله با انگلیسها مخالفت می‌کنند و در روزنامه تجدد آن را غیرقانونی اعلام می‌نمایند، از نفوذ کمونیسم در ایران جلوگیری می‌کنند، با میرزا کوچکعلی معروف به سردار جنگل مبارزه گیلان و تبریز را علیه استبداد اتحادی می‌بخشند، که نخست وزیر وقت مشیرالدوله پیرنیا برای دستگیری خیابانی نیرو به تبریز می‌فرستد، و سرانجام این روحانی مجاهد و آزادیخواه پس از یک عمر چهل و یک ساله سراسر آوارگی و فداکاری در راه استقلال کشور و مبارزه با استعمار، طی یک درگیری با ماموران حکومت وی و همراهانش، ۲۹ ذی حجه در سال ۱۳۳۸ هجری قمری شهید می‌گردد. - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی چاپ برلین ص ۳۸ - ۲۳؛ بیدارگران اقلیم قبله ص ۱۳۷ - ۵۷؛ فرهنگ فارسی معین، اعلام ج ۱، ص ۲۹۰. ?

میرزا حسن شیرازی

در نیمه جمادی الاول سال ۱۲۳۰ هجری قمری در شیراز کودکی چشم به جهان گشود که نام او را محمدحسن گذاشتند.

این کودک هنوز روزهای کودکی خود را پشت سر می گذاشت که نعمت پدرش سید محمود را از دست داد، ولی دائی

مهربانش سید حسین موسوی معروف به مجدالاشراف، سرپرستی و نگهداری او را به عهده گرفت.

محمدحسن از همان روزهای کودکی هوش و استعداد بالایی داشت، به طوری که وقتی دائیش در خانه برای او معلمی قرار داد، وی در حالی که هشت ساله شد همه مقدمات و علوم ادبی را فراگرفته بود، شیوه وعظ و خطابه را آموخته بود و هر روز یک صفحه از کتاب ابواب الجنان را از بر می کرد.

اما در همان ایام دائی مهربان و سرپرست محمدحسن هم از جهان چشم فرو بست و او در حالی که از مصیبت پدر و دائی رنج می برد، آموختن دو علم مهم فقه و اصول را شروع کرد و برای ادامه تحصیل در سال ۱۲۴۲ به حوزه علمی بزرگ اصفهان هجرت کرد، در مدرسه صدر اقامت نمود و از حوزه درسی شیخ محمدتقی و سید حسن مدرس بهره فراوان علمی برد.

محمدحسن در حالی که به بیست سالگی رسیده بود و از استاد دیگر خود بیدآبادی اجازه اجتهاد گرفته بود، سال ۱۲۵۹ روانه نجف اشرف شد و در آن حوزه علمی کهن به ادامه تحصیل در علوم اسلامی پرداخت.

استادان مهم محمدحسن عبارت بودند از:

محمدحسن صاحب کتاب جواهرالکلام، محمدحسن آل کاشف الغطاء و شیخ اعظم، شیخ مرتضی انصاری. اما رابطه علمی استادی و شاگردی شیخ مرتضی انصاری با محمدحسن شیرازی تا آنجا محکم شد و استاد برای شاگرد خوش استعداد خود اهمیت در نظر می گرفت، که بارها می گفت:

من درس را فقط بخاطر سه نفر می گویم:

میرزا حسن شیرازی، میرزا حبیب الله رشتی، آقا حسن نجم آبادی تهرانی.

وضع درس و فهم میرزا محمدحسن شیرازی، در حوزه درسی شیخ اعظم انصاری به گونه ای بود و او آن چنان برای ضبط و تحقیق روی مطالب استاد، دقت به خرج می داد که هرگاه او به مطالب درسی استاد ایرادی وارد می کرد، استاد به حرفها و نقطه نظرهای شاگرد خوب گوش فرا می داد و به دیگران نیز می گفت:

ساکت باشید، جناب میرزا حرف می زند.

کار درس و فضل و علم و دانش و قدرت اجتهاد و استنباط آیت الله میرزا محمدحسن شیرازی در حوزه علمی نجف به جایی رسید، که وقتی مرجع بزرگ تقلید شیخ مرتضی انصاری در سال ۱۲۸۱ هجری رحلت نمود و مردم درباره تکلیف خود در

موضوع مهم تقلید از شاگردان فقیه و ممتاز شیخ انصاری، به پرس و جوی مرجع تقلید جدید پرداختند، شاگردان ممتاز شیخ در خانه عالم بزرگ میرزا حبیب الله رشتی جلسه‌ای تشکیل دادند و به اتفاق نظر میرزا محمدحسن شیرازی را برای مرجعیت تقلید معرفی کردند.

آن گاه به سراغ او فرستادند، او را حاضر نمودند و در مجلسی که عالمان بزرگ و پرهیزگار: آقا حسن نجم آبادی، میرزا عبدالرحیم نهاوندی، میرزا؛ خ. حبیب الله رشتی و میرزا حسن آشتیانی حضور داشتند، موضوع مرجعیت و ریاست دینی را با او مطرح نمودند و نتیجه بحث و اتفاق نظر خود را بیان کردند، اما او بار این مسئولیت را نپذیرفت و میرزا حسن آشتیانی را از خود لایقتر دانست، ولی میرزا حسن آشتیانی او را از هر جهت ممتاز و لایق معرفی کرد و حتی پذیرفتن این مسئولیت را برای او واجب عینی شمرد و میرزای شیرازی هم در حالی که به خاطر بیم از مسئولیت مرجعیت تقلید و امکان ناتوانی خود، اشک بر گونه سرازیر داشت، زعامت دینی مسلمانان را قبول کرد.

از آن پس میرزا محمدحسن شیرازی، معروف به میرزای بزرگ، مرجعیت عامه دینی را عهده دار شد و مردم عرب و عجم و خاص و عام در سراسر بلاد اسلامی به تقلید و متابعت او گردن نهادند.

مدت مرجعیت میرزای شیرازی در نجف اشرف ده سال طول کشید و او در سال ۱۲۹۱ طبق مصالحی نجف را ترک گفت و در سامرا رحل اقامت انداخت. آن گاه این شهر که مدفن امام هادی (ع) و امام حسن عسگری (ع) هم در آن قرار داشت به مرکز عظیم علمی تبدیل گشت و فضای علم و روحانیت، بر آن حاکم گردید، و عظمت اسلام از وجود مرجعیت بی نظیر عالم تشیع و پیشوای بزرگ صاحب نفوذ، بر سراسر جهان پرتوافشانی نمود.

به سال ۱۳۰۹ در زمان ناصرالدین شاه، قرارداد امتیاز انحصار دخانیات ایران، با یک کمپانی انگلیسی بسته شد و این کار موجب سلطه استعمار بر یک کشور مسلمان می‌گردید. این بود که علماء بزرگ ایران، در تهران و تبریز و عالم مجاهد سید جمال الدین اسدآبادی طی نامه‌ها و تقاضاهایی مبنی بر لغو چنین قرارداد خطرناکی، موضوع را با مرجع و پیشوای مقتدر جهان تشیع، آیت الله میرزا محمدحسن شیرازی که در سامرا می‌زیست، در میان گذاشتند و آن قهرمان مجاهد و ضد استعمار با نوشتن دو سطر نامه و بیان فتوای بی سابقه‌ای، استفاده از دخانیات را برای همه مسلمانان ممنوع و حرام اعلام کرد و همین فتوای عمیق و قهرمانانه موجب لغو قرارداد- تحریم تنباکو، ص ۱۰۰. انگلیس با ایران گردید و شکوه و عظمت اسلام و مرجعیت عالمگیرتر از گذشته گردید. میرزا محمدحسن شیرازی اخلاق گرم و جذابی داشت، از هوش و فراست بالایی برخوردار بود، مساعدتهای مالی زیادی نسبت به محرومین و تهیدستان می‌نمود، برای رسیدگی به طلاب نیازمند

بازرسی تعیین کرده بود تا با حفظ حرمت افراد از آنان حمایت به عمل آید. برخی از مجموعه آثار علمی او عبارتند از: کتاب طهارت، کتاب مکاسب، رساله‌ای در باب رضاع، رساله‌ای در باب اجتماع امر و نهی، تلخیص مباحث اصول شیخ انصاری، حاشیه بر نجاه العباد، تقریرات اصول، ذخایر الاصول، مجموعه قتاوای به عربی، صد مسئله فارسی. سرانجام این مرجع کم نظیر تقلید، بعد از نماز شب چهارشنبه، بیست و چهارم شعبان ۱۳۱۲ هجری قمری در اثر بیماری سل در شهر سامرا چشم از جهان فرو بست، جسد او را از مسیر کاظمین، بغداد و کربلا به نجف اشرف حرکت دادند، از همه این شهرها میلیون‌ها نفر از عالمان و مردم، فرسنگ‌ها جنازه او را تشیع نمودند و آن را با یک دنیا تجلیل و عظمت در جوار امام امیرالمومنین (ع) به خاک سپردند. - فوائد الرضویه، ص ۴۸۵؛ هدیه الاحباب، ص ۲۷۰؛ فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص ۸۵۱. ؟ حافظ شیرازی

مقدمه

اکنون جلد دوم کتاب داستانهای کودکی بزرگان تاریخ را مطالعه می‌کنیم. کودکی بزرگانی که تاریخساز بوده و هر کدام به نوعی، دنیا را تکان داده و سرگذشتهای جذاب و سرنوشت سازی از خود بجای گذاشته‌اند. در این کتاب داستانهای بزرگانی را مطالعه می‌کنیم، تا ببینیم کودکی آنان چگونه بوده؟ آنان چه کرده‌اند؟ و با چه شیوه‌هایی از یک دهکده کوچک، از یک سرزمین گمنام، از چنگال فقر و تهیدستی، از میان دردهای یتیمی و بی‌کسی و از کابوس وحشتناک آوارگی و پریشانی، خود را نجات داده و در سایه تلاش و پشتکار و با قدرت دانش و ابتکار خویش، در آسمان تاریخ برای همیشه زنده مانده و درخشان گردیده‌اند.

آری، کودکان و نوجوانانی که یک روز مانند سایر همسن و سالهای خود، در مزرعه و دهکده، در بخش و شهر و در مدرسه و کارخانه قدم بر می‌داشتند و زندگی عادی داشتند، اما در روزگار دیگری بخاطر تحصیل و کوشش و ابتکار و خلاقیت خود بجایی رسیدند، که یکی میکرب را کشف نمود و از این ناحیه بزرگترین خدمت را به جامعه بشریت انجام داد، افرادی در فیزیک و شیمی اختراعات و اکتشافات معجزه آسایی پدید آوردند، اشخاصی در علوم دینی مشعلدار هدایت و راهبر زندگی انسانیت شدند، برخی با شعر و ادب خویش، چون خورشید در آسمان تاریخ درخشیدند، جمعی با قدرت علم و قلم، کتابهای عمیق و ماندگار خود غذای فکری سالم برای نسلها فراهم کردند، بعضی با حکمت و فلسفه خویش، فکر و فرهنگ الهی و

معنوی را گسترش بخشیدند، و بالاخره تعدادی هم با مبارزه و فداکاری خود توانستند ملتهایی را از چنگال بردگی و ستم استعمار نجات داده و به فضای دلارای آزادگی و امنیت برسانند.

باری، در این کتاب هم تعداد بیست و سه داستان و سرگذشت از مردان و زنان مبارز و مجاهد و مخترع و مکتشف و دانشمندانی را می‌خوانیم، که در طی قرن‌ها هر کدام شخصیت بزرگی گردیده و خدمت‌های فوق‌العاده‌ای به جهان انسانیت نموده‌اند. اما باید توجه داشته باشیم، این کتاب در مقایسه با جلد اول آن دو تفاوت دارد:

اول: جلد اول کتاب داستانهای کودکی بزرگان تاریخ دارای پنجاه داستان بود، در حالی که این جلد، با تقریباً همان تعداد صفحه، از بیست و سه داستان تشکیل گردیده و در نتیجه، داستانها طولانی‌تر تنظیم شده است.

دوم: در جلد اول، داستانها تقریباً بر اساس مراتب تاریخی آورده شده بود، در صورتی که در این جلد، معیار تنظیم داستانها بر پایه حرف اول عنوان آن و ترتیب حروف الفباء تنظیم یافته است.

ولی در این مقدمه، این نکات مهم را هم باید مورد توجه داشته باشیم، که قهرمانهای این داستانها، که به موفقیتها و مقامهای بلند انسانی و اجتماعی دست یافته‌اند، همگان این جهات مشترک را داشته‌اند:

۱ - آنان هیچگاه نیروهای جوانی خلاق و سازنده خود را، به هرز و هدر نداده‌اند.

۲ - از ولگردی، هوسرانی، تن‌پروری، شهوترانی، بی‌عاری و خلافتکاری و کجروی پرهیز جدی داشته‌اند.

۳ - آنان استعدادها و شخصیت گرانقیمت انسانی خویش را با هوسهای زودگذر و با هیچ چیز دیگری مبادله نکرده‌اند.

۴ - از لغزیدن دیگران، درس نلغزیدن و از افتادن دیگران، درس خویشتن‌داری و خلاصه از بدبختی دیگران، عبرت و درس خوشبختی آموخته‌اند.

۵ - و بالاخره، کوشش و تلاش، دقت و پشتکار، استفاده از فرصت، تحمل رنج ناداری و بیماری، مبارزه با نگرانی و آوارگی و شکستن موانع راه پیروزی، خصلتهایی بوده که برای آنان کامیابی و سربلندی آفریده است.

همه این درسها را هم امام علی (ع) در چند جمله بیان نموده است.

آن حضرت فرموده: هر کس خویشتن را در وادی لذتها رها سازد، راه بدبختی و انحراف را پیموده است. - غررالحکم، ج ۲،

ص ۶۴۴ ؟

هر کس تجربه‌های استوار و محکم بدست آورد، شخصیت خود را از غلتیدن در تباهی‌ها مصون داشته است. - غررالحکم، ج

۲، ص ۶۳۲ ؟

هر کس دوست می‌دارد به مقامهای بلند قدم گذارد، حتما باید خواسته‌های خودسرانه نفسانی خویش را مهار سازد. -

غررالحکم، ج ۲، ص ۶۹۴ ؟

هر کس از سرگذشتهای دیگران عبرت بیاموزد، مثل این است که با گذشتگان تاریخ می‌زیسته است. - غررالحکم، ج ۲،

۶۸۸ ؟

هر کس از نردبان ترقی و پیشرفت بالا رود، مورد تعظیم و ستایش همه ملت‌ها قرار می‌گیرد. - غررالحکم، ج ۲، ص ۶۶۱ ؟

به آسمان سعادت، کسی عروج کند که بند بگسلد و بر هوس خروج کند

در پایان، یادآوری این نکته هم لازم خواهد بود، که کار تنظیم تعدادی از داستانهای این مجموعه را، فرهنگی خدمتگزار،

آقای حسین تمنایی به عهده داشته، که ضمن سپاس، بهبودی و سلامت و موفقیت ایشان را از درگاه خداوند متعال

خواستاریم.

تهران، ۱۳۷۲/۱۲/۲۵

احمد صادقی اردستانی

امام علی (ع)

فاطمه دختر اسد با عجله خود را به نزدیک خانه کعبه رسانید و در حالی که دست به دعا برداشته بود، اینطور به راز و نیاز

پرداخت:

ای خدای من! من به تو ایمان دارم، به همه کتابهای آسمانی و همه پیامبران نیز ایمان دارم، من سخن جدم ابراهیم خلیل

را هم تصدیق می‌کنم، او این خانه کهن را به پای داشت، تو را به حق آن که این خانه را ساخت و به حق کودکی که در

شکم من است سوگند می‌دهم وضع زایمان را برایم آسان به گردان. - بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۸ ؟

سیزدهم ماه رجب، سی سال بعد از حمله ابرهه پادشاه یمن با سپاه فیل سوار او به خانه کعبه و مطابق با سال ۶۰۰ میلادی

بود، در حالی که نه قبل از آن و نه بعد آن چنین حادثه‌ای رخ نداده بود. حادثه اینست که:

وضع زایمان فاطمه در خانه کعبه واقع شده و علی (ع) در خانه خدا به دنیا آمده است. - مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۹؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۲. ?

وقتی کودک به دنیا آمد، پدر او ابوطالب هم از ولادت این کودک به قدری شادمان شد، که دست به دعا برداشت: ای خدای من! ای خدای کعبه و طواف! تو را به حق این کودک که او را پاکی و درستی بخشیده‌ای، سوگند می‌دهم، قبل از آنکه مرگ من فرا برسد، جوانی زیبا و دلدائی او را مشاهده کنم.

ابوطالب غیر از علی (ع) سه پسر دیگر هم به نامهای: عقیل، طالب و جعفر داشت، اما تولد آخرین فرزند او برایش شادی و خرسندی فوق العاده‌ای به وجود آورده بود، بدین خاطر برای تولد او جشنها گرفت، شترها قربانی کرد و افراد دسته دسته به خانه‌اش می‌آمدند و به او تبریک و تهنیت می‌گفتند.

زندگانی ابوطالب با داشتن چهار پسر و یک دختر به نام ام هانی طراوت و شکوه زیادی داشت، اما این طراوت و شادابی چندان طولی نکشید و خشکسالی و قحطی که در مکه به وجود آمد، زندگی ابوطالب را هم مانند بسیاری از افراد از لحاظ مادی تحت فشار قرار داد و او که مرد عائلهمندی بود، طعم تلخ تنگدستی و کمبود مخارج زندگی را بیش از دیگران می‌چشید.

در چنین وضعی حضرت محمد (ص) که سی و هشت ساله بود، و خود هم درد یتیمی و سختی معیشت را به خوبی احساس کرده بود، مشکل زندگی ابوطالب را با عموی دیگر خود عباس بن عبدالمطلب که از ثروتمندان مکه بود، در میان گذاشت و چاره جوئی آن، مورد قبول او هم واقع شد.

حضرت محمد (ص) و عباس به اتفاق نزد ابوطالب رفتند، مذاکره انجام شد، ابوطالب، عقیل و طالب را نزد خود نگاهداشت و عباس، جعفر را انتخاب کرد و علی (ع) را که از همه کوچکتر بود و هفت سال داشت، برای سرپرستی و نگهداری به حضرت محمد (ص) سپرد.

علی (ع) خود در این باره می‌گوید: به هنگام کودکی، پیامبر اسلام مرا در دامن خویش پرورش می‌داد، مرا در آغوش خود می‌گرفت، نوازش می‌داد و کنار خود می‌خوابانید، من بوی خوش او را استشمام می‌کردم، او غذا در دهان من می‌گذاشت، او هرگز از من دروغ و خلافی مشاهده نکرد. من پیوسته دنبال او حرکت می‌کردم و از اخلاق و رفتار پسندیده او استفاده می‌بردم. مرا به کارهای نیک وادار می‌ساخت. هر سال هم که به غار حرا؛ می‌رفت جز من کسی او را نمی‌دید و از کارش اطلاعی پیدا نمی‌کرد.

البته این در حالی بود که آئین اسلام هنوز در هیچ خانه‌ای وارد نشده بود. - نهج البلاغه محمد عبده، ج ۲، ص ۱۸۲، خطبه قاصعه. ؟

آنگاه که بعثت پیغمبر (ص) واقع شد و اسلام ظهور کرد علی (ع) نه ساله شده بود، در دامن پیامبر پرورش یافته بود و در چنین سن و سالی که خدیجه هسمر پیامبر هم اسلام آورده بود، علی (ع) هم به دامن پرمهر اسلام وارد شد. - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۷؛ فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۱۷۸. ؟

علی (ع) به خود می‌گوید: نور وحی را که به پیامبر (ص) نازل می‌شد من می‌دیدم و بوی دلارای نبوت را احساس می‌کردم. - نهج البلاغه محمد عبده، ج ۲، ص ۱۸۲، خطبه ۱۹۲. ؟

عقیف کندی می‌گوید: یک روز برای خریدن عطر و لباس وارد مکه شدم، در مسجد الحرام کنار عباس بن عبدالمطلب که یکی از بازرگانان مکه بود نشسته بودم، خورشید به وسط آسمان نزدیک می‌شد، ناگاه مشاهده کردم مردی که حدود چهل سال داشت وارد مسجد الحرام شد و در حالی که به آسمان نگاهی انداخت، کنار خانه کعبه قرار گرفت، بعد نوجوانی وارد شد و در عقب سر او سمت راستش ایستاد، سپس زنی آمد و عقب سر او سمت چپ قرار گرفت و هر سه نفر به عبادت و نماز مشغول شدند.

این صحنه برای من تعجب آور و تماشائی بود، از عباس پرسیدم این مرد کیست؟ من امروز چیز تازه‌ای می‌بینم! عباس گفت: این مرد برادرزاده من محمد بن عبدالله و آن پسر علی بن ابیطالب پسر برادر من و آن زن هم خدیجه هسمر محمد (ص) است.

محمد (ص) عقیده دارد آئینی را از جانب خداوند آورده است و تاکنون در زیر این آسمان همین سه نفر طرفدار و پیرو این آئین هستند. عظمت و ارزش این آئین هم برای آنان به قدری است، که آن را از همه خزینه‌های کسری و قیصر برای خود بالاتر می‌دانند.

البته عقیف کندی خود هم بعد مسلمان شد، اما پیوسته افسوس می‌خورد که اگر من هم از همان روز اسلام آورده بودم، پس از علی بن ابیطالب (ع) دومین مرد مسلمان محسوب می‌شدم. - الاستیعاب ج ۳، ص ۱۶۴ و ۱۲۲؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۱، جزء ۲، ص ۲۱۳ و ۲۲۱. ؟

به هر حال پیغمبر (ص) دوشنبه به رسالت مبعوث شد و علی (ع) روز سه‌شنبه به او ایمان آورد و پیوسته برای ترویج اسلام در کنار رسول - همان ماخذ. ؟ خدا قرار داشت، فداکاری‌ها کرد، و جانفشانی‌ها نمود.

باری، علی (ع) از هفت سالگی تحت سرپرستی و تربیت پیامبر قرار گرفته بود، اولین مردی است که در نه سالگی اسلام آورد و به همراه رسول خدا در مسجد الحرام نماز جماعت خواند.

او از ظهور اسلام در مکه پیوسته همراه و همراز پیغمبر بود، پس از هجرت به مدینه هم برادر و یاور پاکبخته رسول خدا بود و در همه صحنه‌ها و جنگ‌های تبلیغی و دفاعی پیامبر حضور داشت.

امام علی (ع) در جنگ‌های: بدر، احد، خندق، خیبر و سایر جنگ‌ها به غیر از جنگ تبوک - که جانشین آن حضرت در مدینه گردید - شرکت داشت و عموماً فرمانده و پرچمدار سپاه اسلام محسوب می‌گردید، شجاعتها به خرج داد و پیروزی‌ها برای اسلام بدست آورد.

آری، علی (ع) که از کودکی یاری اسلام را عهده دار شده بود، در همه مدت بیست و سه سال نبوت در کنار پیامبر و همدوش او بود، برای حفظ اسلام و گسترش تعالیم زندگی ساز این آئین مقدس نهایت خلوص و فداکاری را از خود نشان داد و همه سختی‌ها و مشکلات طاقت فرسا را تحمل نمود و همیشه طرفدار حق و درستی بود و هیچگاه از اجرای عدالت و انسانیت غفلت نداشت.

به همین جهت پیامبر اسلام درباره او فرموده است:

علی (ع) همراه حق است و حق هم همراه علی (ع) است، هر جا حق وجود دارد، علی (ع) هم آنجا حضور دارد، هر کس هم از علی (ع) اطاعت کند، از حق پیروی کرده است. - فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۱۱۰. ?

موضوع خلافت و جانشینی علی (ع) از پیامبر (ص) هم، از همان روزهای آغازین گسترش اسلام روشن بود، زیرا در سال سوم بعثت که آیه قرآن نازل شد: ای پیامبر! خویشان نزدیکتر خود را بیم بده و به اسلام دعوت کن رسول خدا در چند نوبت قوم و خویشان خود را در مجلسی دعوت - سوره شعراء، آیه ۲۶. ? نمود و مسئله رسالت خویش و لزوم اطاعت از خود را اعلام داشت و اضافه کرد: هر کس از شما در این راه مرا کمک دهد، او برادر من وصی من و خلیفه من در بین شما می‌باشد. علی (ع) می‌گوید، من آن روز از همه کوچکتر بودم، برخاستم و دعوت پیامبر (ص) را پذیرفتم، آن حضرت هم گردن مرا به دست گرفت و فرمود:

ان هذا افخی و وصیی و خلیفتنی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا. - تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، جزء ۲، ص ۲۱۷؛ ارشاد مفید، ص ۱۱. ?

اما کار موضوع خلافتی که از آن روز مشخص شده بود، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) به جایی کشید که علی (ع) در اثر شرایط نامساعد اجتماعی از حق مسلم خود محروم گردید و روز سه شنبه ۲۳ ذی حجه سال ۳۵ هجرت ناچار پست خلافت را عهده دار گردید. - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۲۱۱. ?

پس از خلافت هم جوامع اسلامی از قبل، دارای آنچنان آشفتگی و پریشانی شده بود، که به جای اینکه علی (ع) بتواند آبهای رفته را به جوی بازگرداند و احکام اسلام را در جامعه پیاده کند، متأسفانه مدت حدود پنج سال حکومت خویش گرفتار جنگهای داخلی، جمل، صفین و نهروان گردید، و با پایان یافتن نسبی آخرین جنگ، به وسیله یکی از عناصر حزب خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مضروب گردید. - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۲۱۱. ?

آری، امام علی (ع) مظهر عدالت و انسانیت کامل، همانطور که پیامبر (ص) نیز از قبل اعلام داشته بود، به دست شقاوتمندترین افراد، نوزدهم رمضان در مسجد کوفه به هنگام ادای نماز صبح با شمشیر مضروب شد و پس از سه روز بیماری و معالجه، سرانجام بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجرت، به ۶۳ سالگی شربت شهادت نوشید. - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲؛ ارشاد مفید، ص ۱۷. ?

امام محمد تقی (ع)

حضرت امام محمد تقی (ع) در سال ۱۹۵ هجری قمری از دامن پاک مادری به نام سبیکه تویبه در شهر مدینه دیده به جهان گشود.

از اوان کودکی و طفولیت، بین امام جواد (ع) و کودکان هم سن و سالش تفاوت زیادی به چشم می خورد. هوش سرشار و ذکاوت فوق العاده و اندیشه بلندش، او را چنان می نمود، که گویی تجربه و گذران عمری را بر چهره دارد. خواسته هایش به خواسته های کودکان نمی ماند و با سن کمی که داشت، به قدرت و قوت یک مرد دنیادیده و مجرب سخن می گفت! آن گاه که حدود چهار سال از عمرش می گذشت، در حضور پدرش حضرت رضا (ع) سر بر آسمان برداشت و در فکر و اندیشه عمیقی فرو رفت، پدر علت را جویا شد و کودک خردسال چنین پاسخ داد:

به خاطر مظلومیت مادرم حضرت فاطمه زهرا (ع) نگرانم و در فکر انتقام و مجازات تجاوزگران هستم!

و زمانی که گروهی از کودکان نزد حضرت رضا (ع) آمدند و از او خواستند که محمد تقی فرزند خردسالش با آنان بازی کند، کودک چنین بیان داشت:

ما برای بازی آفریده نشده‌ایم و فلسفه زندگی، بازی و سرگرمی نیست، بلکه ما رسالت و هدف مهم‌تری در پیش داریم! امام محمد تقی (ع) حدود هشت سال داشت که پدر بزرگوارش به دست مامون خلیفه عباسی مسموم شد و به شهادت رسید و بر اساس دلائل فراوانی، این کودک خردسال جانشین پدر شد و با عنایت خداوندی امامت و رهبری امت اسلامی را بر عهده گرفت.

حضرت پس از شهادت پدرش، به مسجد رسول الله (ص) رفت و بر بالای پله اول منبر پیامبر (ص) قرار گرفت و اولین سخنرانی دوران امامت خود را ایراد کرد.

مردی از اهل مدینه از مطرفی روایت می‌کند: وقتی حضرت امام رضا (ع) به شهادت رسید، من چهار هزار درهم از او طلب کار بودم و جز من و او کسی از این موضوع اطلاعی نداشت. فردای آن روز حضرت جواد (ع) فردی را به دنبال فرستاد، هنگامی که به حضورش رسیدم فرمود:

پدرم از دنیا رفته و تو از او چهار هزار درهم طلب کار هستی! گفتم همین طور است.

آن گاه حضرت جواد (ع) سجاده‌ای را که روی آن نشسته بود، بالا زد و پول‌هایی را که زیر آن بود، تحویل من داد، وقتی که شمارش کردم، دقیقا چهار هزار درهم بود!!

امام جواد (ع) نه سال و چند ماه بیشتر نداشت، که مامون تصمیم گرفت، دختر خود ام الفضل را به عقد امام جواد (ع) در آورد، تا هم در مقابل مردم تظاهر به دوستی با امام (ع) کرده باشد و هم با این ازدواج، در حقیقت جاسوسی همیشگی بر امام (ع) گماشته باشد، تا این که کلیه حرکات و نقشه‌های امام (ع) را علیه حکومت در نطفه خفه کند.

معمولا رسم است از خانواده پسر به خواستگاری دختر می‌روند، اما بر خلاف ازدواج‌های عادی، مامون بر اساس مصالح و مسائل سیاسی، امام جواد (ع) را برای ازدواج با ام الفضل انتخاب کرد.

بنی عباس و به خصوص قوم و خویش‌های نزدیک مامون با این ازدواج سخت مخالفت می‌کردند و سن کم امام جواد (ع) را بهانه قرار می‌دادند، علاوه بر این به طور صریح می‌گفتند:

ما بیم داریم که به وسیله امام جواد (ع) خلافتی که در اختیار ما قرار گرفته است، از دست ما و خاندان ما بیرون برود و لباس عزت و عظمتی که بر تن ما پوشانده شده، از پیکرمان خارج شود!

ولی مامون بر این کار اصرار می‌ورزید و سماجت می‌کرد و این ازدواج را برای مهار کردن حرکت‌های انقلابی و در نتیجه حفظ موقعیت و مقام خود مفید می‌دانست و از طرفی مامون با نزدیک شدن با امام جواد (ع) در نظر داشت، از نفوذ معنوی امام جلوگیری نماید و با این ازدواج، جمعیت فراوان سادات علوی و هاشمی را ساکت کند و گرنه اصولاً حکام بنی عباس، با روح و فرهنگ امامت و خاندان پیامبر (ص) هیچ گونه سازش و توافقی نداشتند و اگر می‌بینیم که از ابتداء اقدام به قتل آن‌ها نمی‌نمودند، به خاطر آن بود که این کار را به صلاح و مصلحت خود نمی‌دیدند، و گرنه خلفاء عباسی به هیچ وجه تحمل دیدن آن مردان پاک را نداشتند.

از سوی دیگر، ازدواج امام جواد (ع) با دختر خلیفه، برای پیروان آن حضرت مورد تامل بود که:

آیا امام جواد (ع) به این ازدواج راضی است؟

چگونه امام (ع) می‌تواند با دختری ازدواج کند، که دست پدرش، به خون امام رضا (ع) آلوده است؟

و اصولاً این ازدواج با مقام عظیم ولایت و امامت چگونه سازش دارد؟

و چه عواقبی را به دنبال خواهد داشت؟

مامون علماء و دانشمندان بغداد را دعوت کرد و یک جلسه بحث و مآظره علمی تشکیل داد. در این جلسه بساطی مفصل گسترده، سپس امام جواد (ع) را نزد خود فرا خواند، امام (ع) بی باکانه بر مسندی که کنار مامون پهن کرده بودند نشست، آن گاه یحیی بن اکثم قاضی القضاة روی خود را به طرف مامون کرد و چنین گفت:

علماء بغداد از این که در محضر خلیفه با حضرت جواد (ع) آشنا می‌شوند، بسیار خوشحالند و این موهبت خلیفه را هیچ وقت فراموش نمی‌کنند، اکنون اگر اجازه دهید و حضرت جواد (ع) عنایت فرمایند، مسئله‌ای را مطرح نمائیم و پیرامون آن بحث کنیم.

مامون مزورانه مکشی کرد و به امام (ع) گفت:

فدایت شوم، می‌شنوی که قاضی القضاة چه تقاضایی دارد؟

امام (ع) فرمود:

برای شنیدن و پاسخ گفتن آماده‌ام!

علماء مجلس از تسلط امام (ع) و روح با عظمتش به شگفتی آمدند. یحیی بن اکثم گمان کرد که امام (ع) در عین عجز و ناتوانی خود را کنترل می‌کند. با این فکر لبخندی پیروزمندانه بر لب آورد و گفت:

پدر و مادرم فدای تو باد، فردی که به خاطر انجام مناسک حج، احرام بسته است و شرعا محرم شده، صیدی را به قتل رسانده است، با چنین وضعی تکلیف او چیست؟ و چگونه این خطا را جبران نماید؟

امام (ع) پاسخ داد:

باید ابتدا شخصیت این فرد محرم را شناخت که: آیا این یخستین بار بود که چنین گناهی را مرتکب می‌شد و یا گناهی مکرر انجام داده بود؟

آیا او از عمل خویش پشیمان شده و یا هم چنان در گناه خود اصرار داشت؟

آیا کشتن صید در شب بود یا در روز؟

آیا آن شخص برای عمره محرم شده بود یا حج؟ باید دانست که آن صید از چه نوعی بوده، از چهار پایان غیر پرنده بود و یا پرندگان؟

آیا صید از حیوانات کوچک بود یا بزرگ؟ و...

یحیی بن اکثم که انتظار چنین پیش آمدی را نداشت و پیش بینی نمی‌کرد، که سوال او، دوازده سوال دیگر در پی داشته باشد، یک باره از سخن باز ماند! او که با طرح یک سوال فقهی در صدد تحقیر امام جواد (ع) بر آمده بود، ناگهان خود را در گردابی از سوالات گیج کننده یافت و زبانش سست و عجزش آشکار گشت. دیگران هم از جواب عاجز ماندند و بدین ترتیب برتری علمی امام جواد (ع) در سن کودکی بر همه علماء و دانشمندان حاضر در جلسه نمایان شد. بعد از این مناظره بود، که مامون در مورد ازدواج امام جواد (ع) با ام الفضل بیشتر پا فشاری و اصرار کرد و بالاخره این ازدواج سیاسی از سوی امام جواد (ع) پذیرفته شد.

امام (ع) با توجه به شرائط موجود، این ازدواج را به مصلحت جامعه اسلامی و خیر و صلاح سادات بنی هاشم تشخیص داد و به آن تن داد.

مراسم ازدواج در خورشان خلیفه برگزار گردید، امام ناهمگونی این ازدواج برای ام الفضل و به خصوص برای امام (ع) زندگی آرام و لذت بخشی را به دنبال نداشت و سرانجام هم به تلخی و ناکامی انجامید.

در عین حال این ازدواج نتوانست، نفوذ معنوی امام (ع) را که بر دل‌ها و جان‌ها حاکمیت داشت، از حرکت و گسترش باز دارد و امام جواد (ع) در مدت امامت خود به وظائف خویش عمل کرد و رسالت الهی و دینی خود را انجام داد.

با این که امام (ع) در چنگال مامون و بعد از او معتصم بسر می‌برد، لیکن تا جایی که امکان داشت روابط خود را با یاران و اصحاب در سراسر کشورهای اسلامی حفظ و مستحکم می‌نمود و رسالت خود را با پیام به وسیله اشخاص مطمئن و یا توسط نامه انجام می‌داد و شیعیان را در مسائل و مشکلات راهنمایی و ارشاد می‌کرد. عقائد، احکام و اخلاق را برای مردم بیان می‌فرمود و این معارف درخشان اسلامی را به آنان انتقال می‌داد.

در طول هفده سال امامت، ده‌ها اصحاب با ایمان پرورش داد و به طور مستقیم و غیر مستقیم با دانشمندان بزرگ و پیروان راستین اسلام در ممالک مختلف ارتباط داشت.

امام جواد (ع) گر چه داماد مامون خلیفه مقتدر عباسی بود، اما زندگی ساده‌ای داشت و به دور از تشریفات ظاهری و خود باختگی در برابر مظاهر فریبنده دنیا، ساده و بی‌آلایش و زاهدانه زندگی می‌کرد. امام (ع) با موقوفات مدینه که در اختیارش بود، مستمندان را کمک می‌نمود و گویا بخ خاطر همین سخاوتمندی‌های ارزشمندش، به جواد یعنی با سخاوت لقب یافت. روزی از روزها، دزدی را نزد معتصم خلیفه عباسی آوردند تا حد سرقت را بر او جاری کنند و دستش را قطع نمایند. معتصم، فقیهان و علماء و بزرگان را حاضر کرد و از آنان خواست، تا نظر خود را در نحوه اجراء حد و چگونگی قطع کردن دست دزد بگویند.

ابن ابی داوود که رئیس فقهاء و قاضی القضاة و عالم درباری بود گفت:

باید دستش را از میچ قطع کنند و دلیل آورد، که همه علماء اینطور گفته‌اند! حاضران گفته او را تایید کردند.

عالم دیگری گفت:

باید دست او را از ساعد قطع کنند، چنان که در وضو هم بایستی تات ساعد شسته شود.

معتصم رو کرد به امام جواد (ع) و بی اختیار گفت:

فدایت شوم، تو در این مورد چه می‌گویی؟

امام جواد (ع) فرمود:

از این موضوع درگذر و مرا معاف دار!

معتصم گفت:

تو را به خدا قسم می‌دهم، نظر خودت را بگو.

امام جواد (ع) فرمود:

حال که مرا قسم دادی، نظرم را می‌گویم، که این‌ها همه در بیان سنت پیامبر (ص) خطا گفتند، بلکه باید دست دزد را از بند انگشتان قطع کرد و کف دست و ساعد نباید قطع گردد.

معتصم گفت:

دلیل این حکم چیست؟

امام (ع) فرمود:

برای اینکه پیامبر (ص) فرموده است، هفت موضع جایگاه سجده است، از جمله دو کف دست. حال اگر دست دزد را از میچ یا از ساعد قطع کنند، جایگاه سجده او قطع شده است، در حالی که در قرآن می‌خوانیم:

ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا. - سوره جن، آیه ۱۸. ?

جایگاه سجده‌ها از خداست و چیزی که مخصوص خداست تصرف نمی‌گردد و نباید قطع شود.

معتصم که با استدلال فقهاء و علماء آشنایی داشت از لطافت و استحکام گفتار امام جواد (ع) در شگفت شد و دستور داد، دست دزد را از بند انگشت‌ها قطع کردند.

ابن ابی داوود بسیار در غضب شد و رنگش سیاه گردید و در حالی که به خودش ناسزا می‌داد گفت:

ای کاش مرده بودم و گفتار و استدلال قوی و محکم حضرت جواد کم سن و سال را، در این جلسه رسمی حکومتی نمی‌شنیدم!

بعدها ابن ابی داوود نزد معتصم علیه امام جواد (ع) سخن چینی بسیار کرد و شکست فتوای خود را در آن جلسه رسمی،

شکست حکومت و خلیفه تلقی نمود و معتصم و درباریان را به قتل امام (ع) تحریک کرد!

از سوی دیگر ام الفضل همسر امام (ع) نازا بود و شاید مصلحت الهی ایجاب می‌کرد، که از دامن زنی از دودمان مامون خلیفه

ستمگر و مستبد عباسی، نسل امامت ادامه نیابد.

لذا امام جواد (ع) با بانوئی از خاندان عمارياسر به نام سمانه ازدواج کرد. این کار موجب خشم و ناراحتی شدید ام الفضل

گردید، تا جائی که نزد معتصم آمد و او نیز خلیفه را برای قتل امام (ع) تحریک کرد.

بالاخره این تحریکات در معتصم که خود نیز قلبا با امام (ع) دشمن بود، تاثیر نمود و فرمان قتل او را صادر کرد و در پی این

تصمیم با غذای آلوده به سم کشنده، امام (ع) را مسموم کردند و آن حضرت روز سه شنبه آخر ماه ذیقعد سال ۲۲۰ هجری

قمری در سن بیست و پنج سالگی به شهادت رسید.

پیکر مطهر امام جواد (ع) در قبرستان قریش بغداد در کنار قبر امام هفتم (ع) یعنی کاظمین کنونی دفن گردید. - روزنامه

کیهان، ۱۳۷۲/۱۰/۱۴، ص ۶ و مجله زن روز، شماره ۴/۱۴۴۰ دی ماه ۱۳۷۲، مقاله‌های مولف